﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾

لحظه‌ای با اهل حق

**اثر:**

**مولانا محمد یونس نگرامی**

**مترجم:**

**مولوی یارمحمد امراء**

**استاد مدرسه دینی اشاعه التوحید شهستان شهرستان سراوان**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | لحظه‌ای با اهل حق |
| **تألیف:**  | مولانا محمد یونس نگرامی |
| **ترجمه:** | مولوی یارمحمد امراء |
| **موضوع:** | حکایت‌های اخلاقی و داستان‌های پند آمیز |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمۀ مترجم 1](#_Toc420861740)

[مقدمۀ مؤلف 5](#_Toc420861741)

[تقریظ 7](#_Toc420861742)

[لحظه‌ای با اهل حق (مردان) 9](#_Toc420861743)

[گفتگوی ابوحازم با سلیمان بن عبدالملک 9](#_Toc420861744)

[صبر و استقامت شخص مبتلا به بیماری جذام 10](#_Toc420861745)

[برآورده شدن سوگند انسان ژولیده 11](#_Toc420861746)

[پند و اندرز حضرت یحیی بن معاذ/ 11](#_Toc420861747)

[حق‌گوئی خالد بن یزید/ 12](#_Toc420861748)

[پیشوای ائمه حدیث 13](#_Toc420861749)

[هر چیزی زکات دارد 13](#_Toc420861750)

[امام احمد بن حنبل/ در دربار خلافت 14](#_Toc420861751)

[لحظه‌های پایانی زندگانی ابن تیمیه/ 15](#_Toc420861752)

[امام مالک/ و خلیفه وقت 16](#_Toc420861753)

[عبدالله بن مبارک/ پاسخ می‌دهد 18](#_Toc420861754)

[از دعای خیر بی‌نیاز نمی‌باشم 18](#_Toc420861755)

[خزانۀ قناعت پایانی ندارد 19](#_Toc420861756)

[جرأت و انابت امام رازی/ 19](#_Toc420861757)

[امکان دارد قیامت نزدیک باشد 20](#_Toc420861758)

[ارزش دنیا در پیش حضرت علی**س** 20](#_Toc420861759)

[پند و اندرز ابن سماک/ به هارون/ 21](#_Toc420861760)

[بهتربودن آخرت نسبت به دنیا 22](#_Toc420861761)

[نتیجۀ دعای بدِ مادر 23](#_Toc420861762)

[عاقبت از خودگذشتگی 23](#_Toc420861763)

[پند و اندرز حضرت علی**س** 24](#_Toc420861764)

[بیماری‌ها موجب آگاهی غافلانند 25](#_Toc420861765)

[پاسخ دادن غلام 25](#_Toc420861766)

[عاقبت شهادت 26](#_Toc420861767)

[خدمت‌گزار مردم چه کسی می‌باشد؟ 27](#_Toc420861768)

[فرق بین منافق و مؤمن 27](#_Toc420861769)

[انسان‌های خوب همیشه وجود دارند 28](#_Toc420861770)

[رویاروئی سفیان با مهدی (خلیفه عباسی) 28](#_Toc420861771)

[دنیا را از خالقش هم تقاضا نکرده‌ام 29](#_Toc420861772)

[امام ابوحنیفه و صاحبان قدرت 30](#_Toc420861773)

[انسان باید همیشه حقگو باشد 32](#_Toc420861774)

[پاسخ به نامۀ هارون الرشید 33](#_Toc420861775)

[پیوند اصحاب**ش** با قرآن 37](#_Toc420861776)

[وضعیت منفی و مثبت هر شخص را باید در نظر گرفت 38](#_Toc420861777)

[ترس از فراست مؤمن 39](#_Toc420861778)

[سیمای یک عبادت‌گزار 39](#_Toc420861779)

[شوق و خوف حضرت عمر**س** 40](#_Toc420861780)

[آثار زهد و تقوی در عهد خلافت عباسیان 41](#_Toc420861781)

[عشق امام مالک نسبت به رسول الله **ج** 42](#_Toc420861782)

[دنیا در نزد خداوند چه ارزشی دارد؟ 42](#_Toc420861783)

[برادران، نمی‌توانم بخورم 43](#_Toc420861784)

[دنیا برای ما نیست 44](#_Toc420861785)

[حضرت عبدالله بن زبیر**س** در نماز 44](#_Toc420861786)

[وصیت امام رازی/ 45](#_Toc420861787)

[حضرت سلمان فارسی**س** به عنوان استاندار مداین 45](#_Toc420861788)

[فراست مؤمن 46](#_Toc420861789)

[شیخ عزالدین معاملۀ باغ را می‌کند 47](#_Toc420861790)

[یوسف بن یحیی و مسئله خلق قرآن 47](#_Toc420861791)

[محراب جایگاه راز و نیاز با پروردگار 48](#_Toc420861792)

[امانت‌داری 49](#_Toc420861793)

[شیخ عزالدین بن السلام و تحولات مسلمین 50](#_Toc420861794)

[سلطان صلاح الدین و صلیبیان 54](#_Toc420861795)

[فقدان عقل عاقلان موجب نابودی بی‌گناهان 57](#_Toc420861796)

[نبرد حق و باطل 58](#_Toc420861797)

[حضرت معاویه و دنیا 59](#_Toc420861798)

[عدالت‌خواهی خلفا 60](#_Toc420861799)

[چگونگی زندگی اسلاف 61](#_Toc420861800)

[مهدی خلیفه عباسی و کفش‌های رسول الله **ج** 62](#_Toc420861801)

[حضرت امام ابوحنیفه و فکر آخرت 63](#_Toc420861802)

[واکنش سردار لشکر نسبت به برکناری‌اش 64](#_Toc420861803)

[معزز و ذلیل‌بودن انسان در اختیار خودش می‌باشد 64](#_Toc420861804)

[بزرگی به تقوی است نه به نژاد 65](#_Toc420861805)

[باورم نبود تا به حال زنده بمانم 65](#_Toc420861806)

[کدام گناه؟ 66](#_Toc420861807)

[استغناء بندگان نیک خدا از سلطنت و سرمایۀ مردم 66](#_Toc420861808)

[محافظ‌شان الله است 67](#_Toc420861809)

[سبب افزایش مرتبۀ معنویت و کمالات 68](#_Toc420861810)

[فرمایشات امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی/ 72](#_Toc420861811)

[لحظه‌ای با اهل حق (زنان) 76](#_Toc420861812)

[خواهر مسلمانم، زنان نمونه را دریاب! 76](#_Toc420861813)

[پیشگفتار 77](#_Toc420861814)

[نمی‌خواهم از یاد خدا غافل بمانم 77](#_Toc420861815)

[سخن همان جا خوب است که غم و اندوهی نباشد 78](#_Toc420861816)

[بیش از ضرورت نباید به دنبال دنیا رفت 78](#_Toc420861817)

[شاید آخرین لحظه‌های زندگانی باشد 79](#_Toc420861818)

[در محضر حضرت رابعه عدویه 80](#_Toc420861819)

[در مسیر راه تو نشسته‌ام 81](#_Toc420861820)

[از خواب غفلت برخیز 81](#_Toc420861821)

[حملات باطنی شیطان 82](#_Toc420861822)

[از شدت گریستن بینائیش را از دست داد 83](#_Toc420861823)

[چهل سال پی‌درپی روزه گرفت 83](#_Toc420861824)

[زنی که به خاطر سربلندی اسلام موهای سرش را هدیه نمود 84](#_Toc420861825)

[اولین شهید اسلام 84](#_Toc420861826)

[علاوه از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم 85](#_Toc420861827)

[وضعیت اقتصادی بانوان در صدر اسلام 85](#_Toc420861828)

[واقعه‌ای از حضرت عائشهل 86](#_Toc420861829)

[ارزش جواهرات در نزد بانوان صدر اسلام 86](#_Toc420861830)

[چگونگی تعزیۀ زن مسلمان 87](#_Toc420861831)

[از ارجاع امانت به صاحبش، نباید غمگین شد 87](#_Toc420861832)

[شخص نفرین‌کننده در قیامت نه شفیع می‌شود و نه گواه 88](#_Toc420861833)

[شایعۀ شهادت رسول الله **ج** 89](#_Toc420861834)

[احساس همدردی و همبستگی بانوان صدر اسلام 89](#_Toc420861835)

[اهمیت نوافل در نزد اصحاب**ش** 89](#_Toc420861836)

[زنان عصر حاضر را چه نسبتی با زنان صدر اسلام 90](#_Toc420861837)

[بانوان صدر اسلام و نماز 90](#_Toc420861838)

[ابهت و وجاهت نفس زنان صدر اسلام 91](#_Toc420861839)

[معیار میهمان‌نوازی زنان مسلمان در صدر اسلام 91](#_Toc420861840)

[حضرت عایشهل و ایثارگری‌هایشان 92](#_Toc420861841)

[در پی همین یاور هستم 92](#_Toc420861842)

[روسری زن مسلمان نباید نازک باشد 93](#_Toc420861843)

[در هر چیزی عبادت را جستجو نمودم 93](#_Toc420861844)

[خدایا، در این دنیا مرا محتا ج کسی قرار نده 93](#_Toc420861845)

[نتیجۀ راستگویی و امانتداری 94](#_Toc420861846)

[معالجم پروردگارم می‌باشد 95](#_Toc420861847)

[نسبت به ما بدبین مباش 95](#_Toc420861848)

[گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است 96](#_Toc420861849)

[مراعات نمودن حقوق دیگران 96](#_Toc420861850)

[همیشه در پی فراگیری علم باش 97](#_Toc420861851)

[تذکرۀ موت مرا از خوابیدن باز می‌دارد 98](#_Toc420861852)

[چگونه می‌توانم بخوابم 98](#_Toc420861853)

[معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری 99](#_Toc420861854)

[پادشاه بودن قلب 99](#_Toc420861855)

[سخت بودن سکرات موت 100](#_Toc420861856)

[هر چیزی که از یاد خدا غافل کند، مهلک است 100](#_Toc420861857)

[نسبت به چیزهای زودگذر غمگین مباش 101](#_Toc420861858)

[تصور لذتش، احساس زخم را از بین برده 101](#_Toc420861859)

[عقلم متحیر می‌گردد 102](#_Toc420861860)

[پایان 103](#_Toc420861861)

مقدمۀ مترجم

معیار و شناخت فرهنگ غنی و معنوی هر قوم و ملت به چگونگی شناخت تاریخ بزرگ‌مردان (سلف) آن فرهنگ و تمدن برمی‌گردد. هر آن قوم و گروهی که تاریخ رهبران مذهبی و طلیعه‌داران حقایق و منابع معنویت را دریافته و آن را پاس می‌دارند، لازماً با این جنبش پرمحتوای فرهنگی، باب نوینی برای ارتقای عظمت و ارزش‌های بلند معنوی خویش، برای آیندگان خواهند گشود.

پذیرش این حقیقت را قرآن به ما می‌آموزاند، آنجا که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119].

«ای اهل ایمان، از خدا بترسید و معیت راستان را برگزینید».

آری، با مورد تفحص قرار دادن اوراق تاریخِ نخبگان آسمان ولایت، علم و معرفت به این حقیقت پی خواهیم برد که تاریخ زرین آن فرزانگان چقدر تابان و امیدوارکننده می‌باشد. اگر با طلب و کششی واقعی آثار روی و روانی آنان را مورد بازنگری قرار دهیم، آنگاه متوجه خواهیم شد که با بودن آن مصلحان چگونه احساس سربلندی نموده و به خود ببالیم. اما اگر خدای ناخواسته بجای اینکه فرهنگ و تمدن اصیل خویش را پاس بداریم بلکه برعکس، به فرهنگ و تمدن دشمنان روی آورده و تحت تأثیر آن قرار گرفتیم، یقیناً به همان نتیجۀ منفی و تاریک اخلاقی و معنوی منحط دشمنان‌مان خواهیم رسید. اما این مسئله هم لازم به تذکر است که در پرتو تعالیم قرآن و سنت و با در نظرگرفتن حقوق انسان‌ها بر همدیگر، می‌توانیم از امکانات مادی و دنیوی ارزنده و خوب دیگر انسان‌ها (اگرچه دشمنان‌مان باشند) بدون آنکه تأثیر منفی بر اخلاق معنوی ما داشته باشند، استفاده گرفته بهره‌مند بشویم. اما اگر خودسرانه و بدون تحقیق و بدون در نظر گرفتن معارف اخلاق اسلامی، دنباله‌رو باورهای فرهنگی و اخلاقی دشمنان‌مان قرار گرفتیم، نه تنها اینکه به سیر تکاملی عروجی خویش نخواهیم رسید بلکه برعکس سیر زوال و قهقرائیت تا مرحله نابودی‌مان آغاز خواهد گردید.

نگاه ما نباید تنها به همین زندگی زودگذرر دنیا متمرکز باشد، زیرا ثمرۀ واقعی کاوش‌ها و تلاش‌های ما، در آخرت نمایان خواهد گردید. در ارتباط با همین مسئله خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾ [الأعراف: 169].

«و سراى آخرت، براى آنها كه پرهيزگارند، بهتر است! آيا نمى‏انديشيد؟!».

و در جائی دیگر می‌فرمایند:

﴿وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: 128].

«و سرانجام نيک از آن پرهيزگاران است».

بنابراین، هنگامی در محور تقوی و عمل صالح قرار خواهیم گرفت که بدون در نظر گرفتن مصلحت‌ها خویشتن را بطور کلی به خدا و رسولش ج بسپاریم. و از تاریخ زرین و سازنده گذشتگان درس عبرت و اندیشه و اصلاح را بگیریم. راجع به همین موضوع خداوند می‌فرماید:

﴿فَٱقۡصُصِ ٱلۡقَصَصَ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: 176].

«اين داستان‌ها را (براى آنها) بازگو كن، شايد بينديشند (و بيدار شوند)!».

گویا بازگو نمودن فراز و نشیب‌های زندگی پیشینیان، بطور کلی برای اندیشیدن و پذیرفتن واقعیت‌ها و حقیقت‌ها می‌باشد. به همین منظور مجموعۀ وقایع بزرگان و مصلحان (اعم از زن و مرد) تألیف مولانا محمد یونس نگرامی، تحت عنوان (لحظه‌ای با هل حق) به فارسی ترجمه گردید تا اندیشمندان بهره‌های کامل معنوی از آن ببرند. به امید اینکه این مجموعه مورد توجه و پذیرش خوانندگان محترم قرار بگیرد. در پایان از کلیۀ برادران و خواهرانی که این مجموعه را مورد مطالعه قرار می‌دهند استدعا می‌گردد در صورت مشاهده مورد خاصی مترجم را در جریان بگذارند تا در رفع آن، اقدامات لازم بعمل آید. ان شاء الله و تعالی

**(مولوی) یار محمد امراء مدرس مدرسۀ دینی شهرستان سراوان**

سوم شوال 1422 ﻫ. ق مطابق با 27 آذر 1380 ﻫ. ش

مقدمۀ مؤلف

بسی جای مسرت و خوشحالی است، کتابی که تحت عنوان (لحظه‌ای با اهل حق) الان در اختیار شما خوانندگان محترم می‌باشد در برگیرنده مجوعۀ مقاله‌هائی می‌باشد که در مجلۀ پانزده روزۀ (تعمیر حیات لکهنو) در چندین شماره به چاپ رسیده، همچنین مشتمل بر مضامینی می‌باشد که در هفته‌نامۀ (ندای ملت لکهنو) تحت عنوان (اوراق گمشده تاریخ) به چاپ رسیده بود. صاحبان اندیشه و ذوق با آن اشتیاق و توجهی که این مجموعه را خوانده و مورد توجه قرار داده‌اند، هرچند شکر خداوندی بجای آورده شود باز هم کم است. برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت این کتاب بیشتر در همان مجالس و محفل‌هائی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت که عموماً گمان این می‌رفت، با برنامه‌های مذهبی میانۀ خوبی ندارند. اگر بر اثر این مجموعه، در زندگی یک شخص هم تحول روحانی ظاهر و در میادین یأس برایشان به عنوان یاوری ثابت گردد و روح امیدواری ظاهر گردد، بدون تردید این حقیقت را خواهم پذیرفت که خداوند سعی و تلاش ناچیز بنده را مورد پذیرش قرار داده است.

در پایان از جمیع مدیران و سردبیران مجله‌ها و نشریات از اینکه مقاله‌هایم را در مجله‌ها، روزنامه‌ها و در سایر مطبوعات به چاپ رسانیده‌اند، سپاسگزاری می‌گردد. خداوند منان پاداش ایشان را به نحو احسن عنایت فرمایند.

**مولانا محمد یونس گرامی**

سی 270/28 دیوری آغا میرلکهنو 2 اوت سال 1964 م

تقریظ

راهیان واقعیت‌ها، همان مناره‌های درخشان در رفتار و گفتار هستند که درخشنده‌ترین حجت و برهان الهی بر روی زمین می‌باشند که بر اثر نگاه‌های مؤثر و کیمیاگرشان در روح و روان انسان‌ها آنچنان تغییر و تحولی را بوجود می‌آورند که قدرت‌های مادی به حیرت می‌افتند. متأسفانه آنانی که با این جماعت هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارند واقعاً از سعادت‌های معنوی و جاودانی بطور کلی محروم می‌باشند.

در حال حاضر تنها راه‌حل این همه معضلات و دنیای فرو رفته در ظلمت‌ها در این است که شاهراه مستقیم همین مردان آزاده و مصلح و برحق را در پیش گیریم، بزرگترین بیماری مزمن دنیا همین اضطراب و عدم آرامش روح و روان می‌باشد و معالجۀ واقعی این مرض مهلک یعنی حصول آب زلال شفابخش فقط از چشمۀ گوارای همین راهیان بر حق و آگاهان ممکن است.

بنابراین، کتاب مورد نظر در ارتباط با همین حقایق انتشار می‌یابد تا اینکه تحول مثبت و سازنده‌ای در زندگی انسان‌ها نمایان گردد. خداوند سعی و تلاش مؤلف را در این زمینه مورد قبولیت قرار دهند. و به ایشان توفیق روزافزونی عنایت فرمایند تا دنباله‌رو همین مصلحان و بزرگان باشند.

**مولانا محمد اویس ندوی نگرامی**

**شیخ التفسیر در دارالعلوم ندوة العماء**

سوم ماه مه سال 1964 م

لحظه‌ای با اهل حق (مردان)

گفتگوی ابوحازم با سلیمان بن عبدالملک

ابوحازم/ از علمای برجسته آن زمان به شمار می‌رفت، یک دفعه سلیمان بن عبدالملک (از خلفای بنی امیه) وی را به قصر خلافت فراخواند و به او گفت: ای ابو حازم، برای چه از مرگ می‌ترسیم؟ ابوحازم در پاسخ گفت: زیرا زندگی دنیا را آباد و آخرت را ویران نموده‌اید و الان چون که از آبادی سوی ویرانه می‌روید به همین خاطر از مردان وحشت دارید.

**سلیمان بن عبدالملک:** درست گفتی، اکنون بفرمائید چه کاری بکنیم تا به سوی خدا متوجه شویم؟

**ابوحازم:** شخص نیکوکار همانند کسی است که از اهل و عیالش دور باشد، سپس به نزد آنان برگردد، اما شخصی که زندگی‌اش را در ارتکاب گناه و ارضای خواهشاتش گذرانده همانند غلامی فراری و سرکش می‌ماند که در محضر مالکش آورده شود.

**سلیمان بن عبدالملک** وقتی این جواب را شنید شروع کرد به گریستن نمود و گفت: ای کاش ما هم در پیش خداوند ارزش و مرتبه‌ای می‌داشتیم.

**ابوحازم:** ای خلیفه، خویشتن را در ترازوی عدل الهی قرار بده تا مشخص گردد از چه مقام و مرتبه‌ای برخوردار هستی.

**سلیمان بن عبدالملک:** این مرتبه و منزلت از کدام آیه استنباط می‌گردد؟

**ابوحازم:** از این آیه:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٖ ١٣ وَإِنَّ ٱلۡفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٖ ١٤﴾ [المطففین: 13-14]. «بى‌گمان نيكان در ناز و نعمت‏اند. بر تخت‌ها [نشسته و] مى‏نگرند».

**سلیمان بن عبدالملک:** رحمت خداوندی کجا است؟

**ابو حازم**: ﴿إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾[الأعراف: 56]. «يقيناً رحمت خدا به نيكوكاران نزديك است».

**سلیمان بن عبدالملک:** ای ابو حازم، برای ما دعا فرمائید.

**ابوحازم:** پروردگارا، اگر «سیلمان» دوست و محبوب تو می‌باشد به او توفیق روزافزون نیکی عنایت فرما و اگر از دشمنانت می‌باشد، پیشانی‌اش را گرفته و به سوی نیکی بیاورش. بعد از آن، ابوحازم/ برخاست و همۀ هدیه‌هائی که خلیفه به او داده بود، همه را برگرداند و در آخر چنین گفت: مادامی که علما علمشان را از رؤسا و امیران، دور نگه دارند، از آنان در وحشت خواهند بود[[1]](#footnote-1).

صبر و استقامت شخص مبتلا به بیماری جذام

عبدالواحد بن زید/ می‌فرماید: روزی به بازار رفتم، در مسیر راه با یک شخص جذامی، در حالیکه بدنش مجروح بود برخورد کردم، بچه‌های شرور و ویلگرد محله وی را با سنگ طوری می‌زدند که بر اثر آن رخسارش خون‌آلود شده بود، با توجه به این باز هم لب‌هایش حرکت می‌کرد، به نزدش رفتم تا ببینم چه می‌گوید، متوجه شدم مشغول این سخنان است: پروردگارا، بسیار خوب می‌دانی اگر تمام بدنم را قطعه قطعه کنند و استخوان‌های بدنم را بشکنند، باز هم محبتم با تو افزایش خواهد یافت، اکنون اختیار از آن تو است که با من چه برخوردی داشته باشی[[2]](#footnote-2).

برآورده شدن سوگند انسان ژولیده

حضرت حسن بصری/ می‌فرماید: در محله‌ای از محله‌های بصره آنچنان آتش‌سوزی رخ داد که به غیر از یک کپر، چیزی دیگر باقی نماند. والی بصره حضرت ابوموسی اشعریس بود، بعد از تحقیقات معلوم گردید که آن کپر متعلق به درویشی بود که در آن محل زندگی می‌نمود، چنانچه وی از خداوند این دعا را نموده بود که بر اثر آتش‌سوزی کپرش از بین نرود. و اکنون کپرش به خاطر همان دعا سالم باقی مانده است.

حضرت ابوموسی اشعریس در همین مورد فرمود: از رسول الله ج شنیدم که این چنین فرمودند: «بسا اوقات، انسان ژولیده حالی به خدا سوگند یاد می‌کند و خداوند سوگندش را برآورده می‌سازد»[[3]](#footnote-3).

پند و اندرز حضرت یحیی بن معاذ/

یحیی بن معاذ/ از بزرگان عهد خودشان بود، یک دفعه فرمود: «دنیا ویرانه‌ای است و از این دنیا همان قلبی ویرانه‌تر است که در پی آبادی دنیا باشد. آخرت محل آبادی است و در قبال آخرت همان قلبی آبادتر است که در فکر آبادانی آخرت باشد. برادر تو همان شخصی است که تو را از عیب‌هایت آگاه سازد و دوست‌ات همان شخصی است که تو را از ارتکاب گناهان باز دارد».

در جائی دیگر می‌فرمود: «شخصی به خاطر ضیاع اموالش اندوهگین می‌شود، اما با کمال تأسف، زندگی‌اش مدام رو به زوال است، اما بخاطر این نابودی جبران‌ناپذیر اصلاً غمگین نمی‌شود. شب طولانی است آن را به خاطر بسیار خوابیدن از بین نبرید و روز درخشنده است تابشش را بخاطر ارتکاب گناهان تاریک نگردانید».

باز هم این‌چنین می‌فرمود: «خردمند همان شخصی است قبل از اینکه دنیا وی را رها کند وی دنیا را رها کند. و قبل از اینکه در قبر نهاده شود، آنجا را آماده سازد و قبل از اینکه در پیشگاه خداوند حاضر شود، پروردگارش را راضی گرداند»[[4]](#footnote-4).

حق‌گوئی خالد بن یزید/

خالد بن یزید/ از علما و عرفای برجسته، که در علم حدیث مرتبۀ بسیار بلندی داشت تا جائی که امام زهری/ نیز از ایشان نقل روایت می‌نمود. در حق‌گوئی به غیر از خدا، از دیگران کوچک‌ترین ترس و واهمه‌ای نداشت. چنانچه عبدالملک بن مروان (از خلفای بنی‌امیه) را چندین مرتبه به خاطر ارتکاب اشتباهاتش مورد نکوهش و سرزنش قرار داد.

یاقوت حموی می‌فرماید: یک دفعه از ایشان سؤالی پرسیده شد که چه چیزی به انسان نزدیکتر می‌باشد؟ فرمود: مرگ. سپس این سؤال مطرح گردید: به چه چیزی باید دل بست؟ در پاسخ فرمود: عمل. و در پاسخ این پرسش که در دنیا از چه چیزی بیشتر وحشت می‌باشد؟ فرمود: دنیا نوعی میراث است که به دیگران منتقل می‌گردد، بنابراین صاحبان قدرت از ناتوان‌بودنشان می‌ترسند و ثروتمندان از مفلس‌بودنشان وحشت‌زده می‌شوند، چه اقوام و ملل قدرتمندی که ناتوان شدند و چه ثروتمندانی که دچار افلاس و فقر شدند. لازماً هر کسی که در کبر و غرور و خودباوری گرفتار شد، این حقیقت را باید بپذیرد که بطور کلی از بین رفته است[[5]](#footnote-5).

پیشوای ائمه حدیث

یحیی بن معین/ از محدثین بسیار بزرگ هستند، چنانچه امام احمد بن حنبل/ در مورد ایشان می‌فرماید: از هر آن حدیثی که یحیی بن معین اطلاعی نداشته باشد، اینطور باید فهمید که آن حدیث پایه و اساس علمی ندارد. علی بن مدینی/ می‌فرماید: یحیی بن معین سرچشمۀ علم حدیث برای همۀ ائمۀ علم حدیث می‌باشند. رای ابن رومی بر این است که از بین مشایخ تنها یحیی بن معین در اظهار حق سر فهرست هستند. یک مرتبه ایشان جهت بجای‌آوری مراسم حج و زیارت حرم نبوی به مکه مکرمه و مدینۀ منوره نیز تشریف بردند، در یکی از شب‌ها در عالم رؤیا مشاهده نمود که ندادهنده‌ای وی را ندا می‌دهد: ای یحیی بن معین، آیا دوستی مرا می‌پذیری؟ مؤرخین بیان می‌کنند هنوز چند روزی از آن خواب نگذشته بود که این آفتاب تابان علم حدیث در مدینه منوره به لقاء الله پیوست. هنگام تشییع جنازه این امام همام، شخصی با آواز بلند می‌گفت: ایشان همان شخصیتی بود که اقوال دروغ و بی‌اساس را از احادیث پیامبر ج دور نمودند[[6]](#footnote-6).

هر چیزی زکات دارد

جمعی از بزرگان با ارسال نامه‌ای به محضر امیرالمؤمنین حضرت عمر بن عبدالعزیز/ خواستار پند و اندرز شدند. حضرت عمر بن عبدالعزیز/ در پاسخ نامه آنان فرمود: این واقعیت را بپذیرید که طالب دنیا هرگز دوستدار شما نمی‌باشد، و آن کسی که در فکر آخرت باشد همنشینی شما را نمی‌تواند برگزیند. بنابراین هر وقت خواهشات خویش را از بین بردید، در آنصورت معیت خداوند را خواهید یافت.

در جائی دیگر فرمودند: از آنانی که به ظاهر شیطان را نفرین و در خفا وی را می‌ستایند خویشتن را دور نگه دارید.

حضرت فضیل بن عیاض/ می‌فرماید: هر چیزی زکات دارد، زکات عقل افزایش اندوه و عمق فکر و اندیشه می‌باشد[[7]](#footnote-7).

امام احمد بن حنبل/ در دربار خلافت

در حضور معتصم (از خلفای بنی عباس) یک شخص زندانی که در زنجیر بسته شده بود را آوردند[[8]](#footnote-8). خلیفه و آن دسته از علمائی که دارای طرز تفکر اعتزالی بودند، در پی این بودند تا امام به هر صورت ممکن نظریۀ مخلوق بودن قرآن را بپذیرد. اما آن امام بزرگوار و مجاهد با آواز بلند این چنین می‌فرمود:

«أعطوني شیئاً من کتاب الله وسنة رسوله حتی أقول».

«از قرآن و سنت دلیلی پیش کنید تا طبق آن بگویم».

با این اعلان صریح امام، بازهم خلیفه و درباریانش در تلاش این هستند تا امام فتوی به مخلوق بودن قرآن را بدهد. سرانجام بعد از انکار پی‌درپی دستور داده شد تا حضرت امام را شلاق بزنند.

از یک سو ضربات سخت تازیانه بر بدن امام برخورد می‌کرد، اما از سوی دیگر از زبان امام این الفاظ جاری بود: «ای خلیفه، به خوبی آگاه باش خصوصاً نسبت به آن روزی که در پیشگاه احکم الحاکمین بایستی همانطور که الان من در جلوی روی تو ایستاده‌ام، در آن وقت بسیار حساس در قبال خون من چه جوابی به خدا خواهی داد؟» و از سوی دیگر، مخالفان هرچه بیشتر خلیفه را برعلیه امام برانگیخته می‌کردند. چنانچه ضربات شلاق بر بدن امام شدت بیشتری به خودش می‌گرفت. اما این پیکر استقامت و دلاوری با توجه به این همه شکنجه‌ها می‌فرمود: «قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق می‌باشد». در نهایت بر اثر ضربه‌های سخت شلاق امام بیهوش می‌گردد، با به‌هوش آمدن امام، بار دیگر خلیفه امام را به پذیرش نظریۀ مخلوق‌بودن قرآن مجبور می‌کند، لیکن با پاسخ منفی امام، بار دیگر ضربات شدید تازیانه آغاز می‌گردد، اما این سمبل مردانگی و ایثار هیچگونه ضعف و ترسی از خویشتن بروز نمی‌دهد. بعد از به هوش آمدن امام خویشتن را رها می‌یابد و بعد از اینکه به منزل آورده می‌شود و خدمت‌شان غذایش آورده می‌شود، (از آنجا که امام در حال روزه بودند) از خوردن غذا امتناع می‌ورزد. راوی می‌گوید: با فرا رسیدن نماز ظهر با توجه به اینکه امام مجروح و خون‌‌آلود شده بود، باز هم نماز را با جماعت اقامه فرمودند.

لحظه‌های پایانی زندگانی ابن تیمیه/

در بیستم ذی قعده سال 728 ﻫ. ق در قلعه‌ای در دمشق اسیری در حالی که آخرین لحظه‌‌های زندگی را می‌گذراند، این آیه:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَنَهَرٖ ٥٤ فِي مَقۡعَدِ صِدۡقٍ عِندَ مَلِيكٖ مُّقۡتَدِرِۢ ٥٥﴾ [القمر: 54-5].

«يقيناً پرهيزگاران در باغ‌ها و نهرهاى بهشتى جاى دارند. در جايگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!».

ورد زبانش بود.

باز هم از همین شخصیت شنیده شد که می‌فرمود: «زندان خلوتکده من است، کشته شدنم شهادتم و تبعید شدنم سیر و سیاحتم می‌باشد. اسیر به همان شخصی می‌گویند که گرفتار خواهشاتش باشد و زندانی همان شخصی را می‌گویند که دلش از طرف خداوند محبوس باشد. «ما یفعل بي أعدائی». «دشمنانم با من چه می‌توانند بکنند».

راویان می‌گویند که آن اسیر، شیخ‌الاسلام علامه ابن تیمیه/ بود، یک دفعه با ظلم و ستم بدخواهان مواجه گشته راهی زندان گردید، در زندان متوجه می‌گردد که زندانیان از یاد خدا غافل و نسبت به آخرت هیچگونه احساسی ندارند. این عارف بالله با موعظه‌های خالصانه‌‌اش همگی را به توبه و انابت بسوی الله فرا می‌خواند. مؤرخین بیان می‌کنند: همان افرادی که تا دیروز دزد و راهزن بودند، چهره‌هایشان بر اثر سجده، تابان و زبان‌هایشان سرشار از یاد خدا و قلب‌هایشان مملو و منور از نور الهی شده بود.

 نمی‌خواهم به عنوان خائن در جهنم افکنده شوم

حضرت عمر بن عبدالعزیز/ یک دفعه به منزل آمد و به همسرش گفت: اگر پولی است بده تا انگور بخرم، همسرشان در پاسخ گفت: من پولی ندارم، اما (جای تعجب در این است) جناب عالی با توجه به اینکه خلیفه هستی باز هم توان خرید انگور را نداری. حضرت عمر بن عبدالعزیز/ فرمود: آری، همین وضعیت برایم به مراتب بهتر از این است که فردای قیامت به عنوان یک خائن در جهنم افکنده شوم[[9]](#footnote-9).

امام مالک/ و خلیفه وقت

شهر مدینه از صبح هنگام به ماتم‌کده‌ای تبدیل شده، مردم از این اقدام خلیفه که دستور شلاق زدن امام را صادر نموده بسیار خشمگین و در غم و اندوه بسر می‌برند، جرم امام این بود که ایشان می‌فرمودند: حق خلافت از آنِ نفس زکیه است و منصور خلیفه عباسی جبراً از مردم بیعت گرفته و در شریعت جبر هیچگونه حیثیتی ندارد، چنانچه در حدیثی وارد شده: شخصی که زنش را به جبر طلاق می‌دهد طلاقش واقع نمی‌گردد. «طبق فقه مالکیه طلاق بصورت جبر و کراهیت واقع نمی‌گردد، در هدایه یکی از کتب فقهی احناف وارد شده: شخصی را که مجبور به طلاق دادن می‌کنند گویا به او اختیار دو چیز را می‌دهند، طلاق و عدم طلاق، بودن اختیار علامت رضایت می‌باشد. (هدایه ج 2)».

از آنجا که این مسئله در نزد امام پذیرفته شده بود، آخر چگونه امکان داشت برخلاف نظریه و باورشان فتوی دهد. بالاخره خلیفه در طی حکمی دستور داد تا امام را هفتاد ضربه شلاق بزنند.

در مقطعی از تاریخ، همین شهر مقدس مدینه رخ دیگر تاریخی‌اش را اینگونه به ثبت رسانیده که امام مالک/ به خاطر وجود با سعادت رسول الله ج در مدینه هرگز سوار اسب و یا قاطری نشد و در توجیه این عملش می‌فرمود: آخر چگونه ممکن است در آن شهری که پیامبر ج قدم نهاده، بخاطر سوار شدن بر اسب و یا قاطری نسبت به آن مکان مقدس بی‌احترامی بکنم. اما جای حیرت و شگفتی در این است که در همین شهر الان قرار است که همین امام همام را در ملاء عام شلاق بزنند. آری، بر اثر ضربات شدید تازیانه بدنشان آغشته از خون گردیده، باز هم به دستور خلیفه، امام را بر شتری سوار نموده و جهت تشهیر قرار است ایشان را در مدینۀ منوره بگردانند، اکنون دارند امام را به عنوان یک مجرم در شهر می‌گردانند. اما از زبان امام بزرگوار این الفاظ جاری هستند:

«من عرفني فقد عرفني ومن لا یعرفني فأنا مالك بن أنس أقول: طلاق المکره لیس بشيء».

«آنکه مرا شناخت، در حقیقت مرا شناخت و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند من مالک بن انس هستم و این فتوی را می‌دهم که طلاق جبر هیچ چیزی نیست».

عبدالله بن مبارک/ پاسخ می‌دهد

سلیمان بن داوود/ می‌فرماید: از حضرت عبدالله بن مبارک/ پرسیدم: در دنیا چه کسانی از اهل کار و صلاحیت واقعی هستند؟ فرمود: علما.

سلیمان بن داوود دوباره پرسید: پادشاهان و امیران روی زمین چه کسانی هستند؟ فرمود: قدرت و حکومت از آنِ زاهدان (پرهیزگاران) است.

نعیم بن حماد/ می‌فرماید: حضرت عبدالله بن مبارک/ هرگاه کتاب رقاق را مطالعه می‌فرمود، همچون گاو مذبوحه‌ای می‌شد و به اندازه‌ای می‌گریست که کسی جرأت نمی‌کرد به ایشان نزدیک بشود.

ابن عیینه/ می‌فرماید: زندگانی اصحاب بزرگوار را با دقت کامل مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌ام و الان زندگی حضرت عبدالله بن مبارک/را نیز مطالعه نموده‌ام، تنها تفاوتی که بین این دو یافتم این بود که اصحاب بزرگوارش به همراه پیامبر ج و در میدان جهاد دوشادوش پیامبر ج بوده‌اند[[10]](#footnote-10).

از دعای خیر بی‌نیاز نمی‌باشم

امام نفطویه/ می‌فرماید: عباس بن وزیر به من گفت: روزی در پیش مأمون نشسته بودیم، ناگهان مأمون عطسه‌‌ای زد، لیکن کسی جواب عطسۀ وی را نداد. چنانچه از این سکوت و برخورد ما ناراحت شده گفت: چرا این سنت را ترک نمودید؟ در پاسخ گفتیم: بخاطر پاس احترام و عظمت امیرالمؤمنین این کار را نکردیم. اما مأمون گفت: من از آن پادشاهانی نیستم که از دعای خیر و رحمت خداوند بی‌نیاز باشم[[11]](#footnote-11).

خزانۀ قناعت پایانی ندارد

مجالس موعظۀ حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی/ در راستای پذیرش معنویت آنچنان مؤثر می‌بود که بر قلب‌های مرده، روح مسیحائی دمیده می‌شد، اکنون به چند گفتار از این شیخ بزرگوار/ توجه بفرمائید:

بیدار شدنت را برای بعد از مرگ مگذار، زیرا بیداری آن وقت سودی نخواهد داشت، این حقیقت را همیشه بپذیر که آخرین روز همین امروز می‌باشد، بنابراین خودت را برای زندگی آخرت آماده بکن و به دنبال قناعت باش زیرا خزانۀ قناعت پایانی ندارد[[12]](#footnote-12).

جرأت و انابت امام رازی/

امام فخرالدین رازی/ از علمای طراز اول عصر خویش می‌باشند. برنامه‌های فرهنگی آنان به اندازه‌ای گسترده بود که تقریباً پیرامون هر موضوع و هر مسئله‌ای کتابی را تصنیف و یا تألیف نموده‌اند، «تفسیر کبیر» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. امام رازی/ در زمان سلطان شهاب الدین غوری/ می‌زیسته‌اند. یک دفعه در ضمن سخنرانی به سلطان گفتند: ای پادشاه دنیا، نه حکومت و قدرت تو باقی می‌ماند و نه منافقت و چاپلوسی رازی. بازگشت همه ما و شما بسوی خداوند خواهد بود.

راوی می‌گوید که سلطان شهاب‌الدین تا مدت زیادی گریست[[13]](#footnote-13).

یک دفعه امام رازی/ به هرات تشریف بردند و در آنجا با یک شخصیت روحانی ملاقات نمودند، در همین موقع (آن شخصیت روحانی) به امام رازی/ گفتند: سرمایه تو علم است، الان به من بگو خدا را چگونه شناختی؟ امام در جواب گفت: به صد دلیل خدا را شناختم. آن بزرگوار فرمودند که بودن دلایل برای رفع شکوک و شبهات می‌باشد، در حالی‌که خداوند آن‌چنان نوری در قلبم نهاده که اصلاً کوچک‌ترین تردیدی پیدا نمی‌گردد تا این‌که نیازی به دلایل پیدا بکنم. سخنان این شخصیت آن‌چنان تأثیری بر امام رازی/ گذاشت که در همین مجلس بر دست مبارک آن بزرگوار توبه نمودند. راوی می‌گوید که آن مرد صالح شیخ بزرگوار حضرت نجم الدین کبری/ بودند.

امکان دارد قیامت نزدیک باشد

یک دفعه ابو حازم/ در محضر حضرت عمر بن عبدالعزیز/ حضور داشت، حضرت عمر بن عبدالعزیز از این بزرگوار خواستار پند و اندرزی شد.

ابوحازم/ فرمود: «ای خلیفه، دراز بکش و بیندیش که مرگ بر بالینت سایه افکنده و از خودت بپرس که در این وقت چه چیزی را بیشتر می‌خواهی، لذا همان چیز را برگزین، و هر آن چیزی را که هنگام مردن نمی‌خواهی، تا می‌توانی خودت را از آن دور نگه دار، زیرا ممکن است وقت وقوع قیامت باشد».

ارزش دنیا در پیش حضرت علی**س**

حضرت ضراره بن ضمره به دستور حضرت معاویهس شمه‌ای از حالات حضرت علیس را این‌چنین بیان فرمود: «ای امیرالمؤمنین، حضرت علی دنیا و عظمتش را به دیدۀ حقارت می‌نگریست، با تاریکی شب انس و الفت برقرار کرده بود، همیشه لباس‌های درشت می‌پوشید و غذاهای ساده تناول می‌فرمود. در اواخر شب می‌دیدم که محاسن خویش را گرفته و در حالت اضطراب می‌گفتند: «ای دنیا به نزد من آمده‌ای، حال آنکه تو را سه طلاق داده‌ام، برو به دنبال فریب دادن شخصی دیگر باش، عمرت بسیار کوتاه و زودگذر و عشقت بی‌ارزش، اما فتنه‌ات بسیار بزرگ. ای های افسوس، توشۀ راه بسیار اندک و سفر بسیار طولانی و راه‌ها ناامن هستند».

راوی می‌گوید: حضرت معاویهس از شنیدن این سخنان، به اندازه‌ای گریستند که محاسن‌شان خیس گردید[[14]](#footnote-14).

پند و اندرز ابن سماک/ به هارون/

یک دفعه ابن سماک/ پیش هارون/ نشسته بود، در همین ضمن هارون الرشید تقاضای آب نوشیدن نمود، بعد از اینکه خدمتگذار آب را آورد، ابن سماک رو به هارون کرده گفت: ای امیرالمؤمنین، قبل از اینکه این آب را بنوشید به این سؤال پاسخ دهید که اگر این آب را به شما ندهند، به چقدر حاضری که آن را بخری؟ هارون الرشید گفت: به نصف سلطنتم. دوباره پرسید: اگر در خارج شدن آب زائد از بدن با مشکلی برخورد نمودی در آنوقت چکار می‌کنی؟ جواب داد تمام سلطنتم را برای رفع این مشکل هزینه خواهم نمود. ابن سماک/ گفت: «ای امیرالمؤمنین، برای آن حکومت و سلطنتی که ارزش آن جرعۀ آب و ادراری باشد، شایسته است که توجه خاصی به آن کرده نشود» هارون الرشید با شنیدن این سخنان، تا مدتی گریست[[15]](#footnote-15).

بهتربودن آخرت نسبت به دنیا

حضرت منذر بن سعید/ در اجرای امور دینی بسیار سختگیر بود. ناصر بالله (خلیفه عباسی) احترام ایشان را بجای می‌آورد، با توجه به این احیاناً اگر از ناحیۀ خلیفه نسبت به اجرای امور دینی کوتاهی صورت می‌گرفت فوراً وی را سرزنش نموده و مورد تنبیه و بازخواست قرار می‌داد. هنگامی که خلیفه قصر «زهراء» را تعمیر نمود. حضرت منذر/ از این عمل خلیفه اظهار ناخرسندی نمود. یک دفعه هنگام ایراد خطبه‌های نماز جمعه، وقتی که خلیفه در مسجد حضور داشت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [النساء: 77].

 «بگو منافع دنیا بسیار اندک است و آخرت بطور کلی برای پرهیزگاران موجب خیر و برای آنان جایگاه همیشگی می‌باشد».

بعد از آن، حضرت منذر/ نسبت به آنانی که در لذت‌های زودگذر دنیوی منهمک هستند، سخنرانی پرمحتوا و مؤثری را ایراد نمودند و در ارتباط با امور دنیوی، مردم را به سوی زهد و قناعت دعوت دادند و آنان را از جریان واقعی موت آگاه ساختند، راوی می‌گوید: مجمع نمازگزاران از شدت خوف زارزار گریه می‌کردند و خلیفه (ناصر بالله) هم به گریه افتاده بود و بر رخسارش آثار غم و اندوه نمایان بود.

نتیجۀ دعای بدِ مادر

علامه زمخشری از علمای مشهور علم تفسیر و لغت از ناحیۀ پا لنگ بود، علامه دامغانی/ از ایشان پرسید که چگونه پایتان لنگ شد؟ در پاسخ گفت: دوران کودکی‌ام گنجشکی را با نخی بسته بودم و آن را طوری کشیدم که پایش شکست. از این سانحه مادرم بسیار غمگین گشت و گفت: خدا پایت را بشکند. به هر حال هنگام فراگیری علوم، عازم بخارا شدم و در ضمن مسافرت از سواری افتادم و پایم شکست. و اکنون بر این باورم که دعای بدِ مادرم دامنگیر من شده است[[16]](#footnote-16).

عاقبت از خودگذشتگی

علامه واقدی/ (از محدثین و مؤرخین بزرگ) می‌فرماید: دو دوست داشتم که یکی هاشمی تبار بود. به هر حال یک دفعه بنابر یک سری مشکلات، دچار بحران مالی شدیم. روزی همسرم به من گفت: ما و شما هر طور شده، می‌توانیم در مقابل این بحران‌ها ایستادگی نمائیم، اما اکنون عید به سر رسیده، بچه‌های همسایه‌ها لباس‌های نو می‌پوشند و اظهار شادمانی می‌کنند، اما فرزندان‌مان این وضعیت را چگونه می‌توانند تحمل کنند، با شنیدن این سخنان و با در نظر گرفتن همه جوانب قضیه، قلبم پر از خون گشت. چنانچه برای دوست هاشمی‌ام نامه‌ای ارسال نمودم که در پاسخ، مبلغ هزار درهم برایم فرستاد، این مبلغ پول تازه بدستم رسیده بود که از ناحیۀ دوست دیگرم نامه‌ای بدستم رسید، وقتی از محتوای نامه باخبر شدم دیدم که دوستم نیز مثل من با همان مشکلاتی مواجه بود که من دچار آن شده بودم. من هم هر آنچه را که دوست هاشمی‌ام برایم ارسال نموده بود را برایش ارسال داشتم. بعد از مراسم عید با اضطراب و دلهره خاصی به منزل آمدم و آنچه را پیش آمده بود به همسرم بازگو نمودم، خوشبختانه بجای اینکه اظهار ناراحتی بکند، از این احساس ایثار و همدردی‌ام نسبت به دوستان و همنوعان بسیار خرسند گردید. بعد از چند روز دوست هاشمی‌ام جهت دیدار بینی به نزد ما آمد و در دستش همان مبلغ پولی بود که قبلاً برایم فرستاده بود، و از من خواست که وی را از اصل قضیه باخبر کنم، وقتی وی را از ماجرای پیش آمده مطلع ساختم، در ادامۀ سخنانم گفت: بعد از اینکه این پول‌ها را برایت فرستادم، برای دوست دیگرم نامه‌ای ارسال نمودم و از او خواسته بودم تا برایم مبلغ پولی بفرستد، ایشان هم در پاسخ خواسته‌ام این پول‌ها را برایم فرستاد. آری، با این سخنان اصل ماجرا برای همه ما ظاهر گردید. در هر صورت ما دوستان با همدیگر این‌چنین ایثار و همدردی نمودیم.

بالاخره مأمون خلیفه عباسی از ماجرای پیش آمده ما با خبر گردید و در قبال این از خودگذشتگی، به هریک از ما دو هزار درهم و به همسران‌مان یک یک هزار درهم عنایت فرمود[[17]](#footnote-17).

پند و اندرز حضرت علی**س**

حضرت علیس به کسانی که با ایشان ملاقات می‌کردند، آنان را به موارد زیر توصیه می‌فرمود:

1. در دنیا از گناهانت بترس.
2. بغیر از خدا با کسی دیگر پیمان دوستی برقرار نکن.
3. نسبت به فراگیری چیزی که از آن آگاهی نداری احساس شرمندگی نکن.
4. اگر نسبت به چیزی که از آن آگاهی نداری از تو سوالی شد، به صراحت بگو نمی‌دانم.
5. صبر بعد از ایمان، همانند نسبت سر با بدن می‌باشد. زیرا هرگاه سر را از بدن جدا کنند، بدن بی‌ارزش و بی‌اثر خواهد ماند[[18]](#footnote-18).

بیماری‌ها موجب آگاهی غافلانند

محمد بن سلام/ از علمای طراز اول عصرش بشمار می‌رفت. از بین تألیفات و تصنیفات‌شان، کتاب «طبقات الشعراء» در فن شعر و شاعری بسیار مشهور می‌باشد، امام احمد بن حنبل/ از شاگردان برومند این شخصیت بزرگوار بودند، حسین بن فهم/ از شاگردان ایشان می‌فرماید: یک مرتبه محمد بن سلام به عنوان میهمان به نزد ما تشریف آوردند، در همین ضمن بسیار سخت بیمار گشتند. ابن ماکویه هنگام عیادت از ایشان پرسید: شما که بیمار نیستید، برای چه اینقدر اظهار ناراحتی می‌کنید؟ محمد بن سلام/ فرمود: به خدا قسم این اضطراب و اندوه من بخاطر دنیا نمی‌باشد. زیرا مادامی که انسان در صحت و تندرستی بسر می‌برد عمرش را در مدهوشی و بی‌فکری سپری می‌کند، اما هنگام بیماری، هر نوع بیماری برای انسان نوعی آگاهی و تنبیه تلقی می‌گردد و در نهایت انسان را از خواب غفلت به اندیشه و تفکر بیرون می‌‌آورد[[19]](#footnote-19).

پاسخ دادن غلام

حضرت ابراهیم بن المهلب/ می‌فرماید: یک دفعه غلامی را در بیابان دیدم که مشغول خواندن نماز بود، همانجا ایستادم تا ببینم برای چه و به چه هدفی در این صحرا نماز می‌خواند، وقتی از خواندن نماز فارغ شد از او پرسیدم: آیا در این بیابان همدم و مونسی داری؟ گفت: آری، دوباره پرسیدم: آیا زادراه و توشه‌ای به همراه داری؟ گفت: آری، مطمئن نشدم و پرسیدم: کجاست؟ جواب داد: توشه‌ام عبارت است از اعتماد و یقین بر وحدانیت و اخلاص نسبت به ذات الهی و اقرار به رسالت رسول الله. ج دوباره پرسیدم: از این خرابه نمی‌ترسی؟ با نگاهی عارفانه پاسخ داد: محبت با خدا، هرگونه وحشت‌ها را از بین برده، تا جائی که اگر بین حیوانات وحشی و درنده باشم، باز هم به غیر از خدا از چیزی دیگر نمی‌ترسم. ابراهیم بن مهلب/ می‌فرماید: پاسخ‌های این غلام مرا شگفت‌زده نموده بود.

عاقبت شهادت

احمد بن نصر/ از علمای مشهور دوران خودش بشمار می‌رفت، واثق (خلیفۀ عباسی) وی را به خاطر انکار عقیده خلق قرآن در حضور عموم مردم به شهادت رساند. ابراهیم بن اسماعیل می‌فرماید: مردمان بعد از شهادتش مشاهده نمودند که دارد قرآن مجید را تلاوت می‌فرماید. من (ابراهیم بن اسماعیل) هم در پی این شدم تا این صحنه را از نزدیک مشاهده کنم، شب هنگام به همان مکان رفتم، متوجه شدم که از سر مقتول این آواز به گوش می‌رسید:

﴿الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢﴾ [العنکبوت: 1-2].

«آیا مردم در این گمانند فقط بخاطر اینکه بگویند ایمان آورده‌ایم، رها کرده می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند».

با مشاهده نمودن این صحنه، موها بر بدنم سیخ گردید، در همین شب وی را در خواب زیارت نمودم و دیدم که لباس‌های حریر و دیباج پوشیده و بر سرش تاجی نهاده شده بود، از وی پرسیدم: ای برادر، خداوند با شما چه معامله‌ای فرمودند، در پاسخ فرمود: پروردگارم مرا مورد بخشش قرار داد و نعمت بهشت جاودانی را عنایت فرمود. حضرت ابو جعفر انصاری/ یک مرتبه حضرت احمد بن نصر/ را در خواب دید که می‌فرمود: به خاطر این شهادت، خداوند نعمت عظیمه ای دیدارش را به من عنایت فرمود[[20]](#footnote-20).

خدمت‌گزار مردم چه کسی می‌باشد؟

یحیی بن اکثم شبی را در نزد مأمون (خلیفه عباسی) گزراند، یحیی می‌گوید: پاسی از شب گذشته بود که از خواب بیدار شدم، از جایم برخاستم تا جهت رفع تشنگی آب بنوشم، در همین ضمن مأمون هم از خواب برخاست و گفت: چه خبر است؟ گفتم: تشنه‌ام می‌خواهم آب بنوشم، فوراً از جایش بلند شد و برایم آب آورد. به ایشان گفتم: ای امیرالمؤمنین، چرا به خدمتگزار نگفتی که این کار را بکند؟ مأمون گفت: زیرا این حدیث نبوی را شنیده‌ام که «سید القوم خادمهم» «که سردار قوم خدمت‌گزار قوم می‌باشد»[[21]](#footnote-21).

فرق بین منافق و مؤمن

محمد بن منصور می‌فرماید: یک مرتبه در مجلس (درس یا موعظۀ) امام بخاری/ حضور داشتیم، ناگهان شخصی از میان ریشش نجاستی را بیرون کرده و بر روی امام بخاری انداخت، امام بخاری/ را دیدم که به این شخص و حاضرین در مجلس نگاه می‌کنند، اما وقتی دیدند که اهل مجلس به آنچه پیش آمد اصلاً توجهی ندارند، امام بخاری/ شخصاً برخاسته و آن نجاست را بیرون انداختند.

بکر بن منیر می‌فرماید: امام بخاری/ اکثراً اینطور می‌فرمود: آرزویم بر این است که هنگام ملاقات با الله، از من این چیز را هم مطالبه نکنند که آیا در دنیا با کسی حسادت ورزیده‌ام یا خیر. امام ترمذی/ می‌فرمود: خوشحالی مؤمن بر چهره و غم و اندوه در قلبش می‌باشد، اما غم و اندوه منافق بر چهره و خوشحالیش در قلبش نمایان می‌باشد[[22]](#footnote-22).

انسان‌های خوب همیشه وجود دارند

بعد از عهد طلائی خلفای راشدینش معیار حکومت‌ها آن‌طور که می‌بایست باقی نماند، اما با توجه با این‌همه زوال عدالت، باز هم خبری از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس آن‌چنان در اوج معنویت بوده‌اند که از ارتکاب هرگونه عمل زشت و ناشایست شرمنده و وحشت‌زده می‌شدند. از ترس این‌که مبادا وقت موعود الهی بسر رسد. از زمرۀ آن خلفاء، مهدی (از خلفای بنی‌عباس) را می‌توان نام برد، قلبش آماجگاه یاد الهی بود. با مشاهده کردن حالات مذنه (از زنان پارسای بنی امیه) یادوارۀ گریه‌ها و دعاهای عاجزانه‌اش در اوراق تاریخ موجود می‌باشد. حسن الوصیف می‌گوید: یک‌مرتبه طوفان شدیدی به وقوع پیوست، به دنبال خلیفه بیرون شدم، دیدم که رخسارش را بر زمین نهاده بود و به شدت می‌گریست و با پروردگارش این‌چنین راز و نیاز می‌کرد: پروردگارا، امت رسولت ج را محافظت فرما و دشمنان‌مان را به خاطر نابودی ما شادمان نگردان، اگر می‌خواهی در عوض گناهانم همه را مورد مجازات قرار دهی، خودم حاضرم (یعنی به خاطر گناهانم دیگران را مورد مجازات قرار نده بلکه خود من را مورد مجازات قرار بده).

رویاروئی سفیان با مهدی (خلیفه عباسی)

حضرت سفیان ثوری از رفتن به دربار شاهان و امیران، به شدت امتناع می‌ورزید، یک دفعه به دربار مهدی فراخوانده شد. هنگام حضور در مجلس، آداب رسمی در حضور پادشاهان را مراعات ننمود، مهدی به عنوان شوخی گفت: خودتان را از ما بسیار دور نگه می‌داری، فکر می‌کنید نمی‌توانم به شما گزند و یا آسیبی برسانم؟ اکنون در اختیار من هستی، هرطور بخواهم می‌توانم با تو برخورد بکنم. حضرت سفیان/ فرمودند: (این را بدان) هر حکمی را برعلیه من صادر کنی، همین حکم را خداوند علیه تو به اجرا درخواهد آورد. درباریان با شنیدن این پاسخ، خواستار مجازات حضرت سفیان/ شدند، اما مهدی گفت: می‌خواهید بزرگان را بکشید و از خیر و برکات آنان، خویشتن را محروم نمائید، فوراً طی حکمی ایشان را به سمت قاضی در کوفه برگزید و اعلان فرمود: کسی حق مداخلت در قضاوت‌های ایشان را نخواهد داشت. حضرت سفیان/ در آن مجلس حکم قضاوت را تحویل گرفت، اما بعد از خارج شدن از آنجا؛ آن را مچاله نموده و در امواج سهمگین دریا انداخت. و خودش را از انظار مردم پنهان داشت. مهدی با توجه به تلاش‌های زیادی نتوانست ایشان را پیدا کند[[23]](#footnote-23).

دنیا را از خالقش هم تقاضا نکرده‌ام

هشام بن عبدالمالک از خلفای بنی امیه جهت مراسم حج در مکه حضور دارد، روزی تصمیم گرفت تا داخل خانه کعبه برود، در داخل کعبه با حضرت سالم نوۀ حضرت عمرس برخورد نمود. خلیفه به ایشان فرمودند که ای حضرت، موقع خدمت عنایت فرمائید و دستوری بدهید تا شرف اجرایش را حاصل کنم. حضرت سالم/ فرمود: در خانۀ خدا از دیگران خواستن موجب شرمندگی می‌باشد. بعد از خارج شدن از کعبه، خلیفه گفت: اکنون که در خارج خانۀ خدا قرار دارید، دستوری بفرمائید، حضرت سالم/ فرمود: تقاضای چه چیزی را از شما بکنم دین یا دنیا را؟ هشام گفت: دنیا را، حضرت سالم/ فرمود: تا به حال دنیا را از خالقش یعنی الله تقاضا نکرده‌ام چه رسد از تو که مالک آن نمی‌باشی، آخر با چه روئی دنیا را از تو بخواهم.

امام ابوحنیفه و صاحبان قدرت

ابن هبیره فرماندهی سپاه امویان را در منطقه عراق به عهده داشت، یک مرتبه ابن هبیره به حضرت امام ابوحنیفه/ گفت: اگر به دربار تشریف آوری، مدیون احسانات شما خواهیم بود. امام/ فرمود: از ملاقات با تو چه کار بکنم؟ اگر با خوشروئی و محبت برخورد کنی، از آن بیم خواهم داشت که مبادا در دام تزویر تو گرفتار بشوم، و اگر با خشونت و تهدید پیش بیائی موجب ذلت و سرافکندگی من خواهد شد، زیرا به آن پول و سرمایه‌ای که در پیش تو می‌باشد نیازی ندارم. و آن سرمایۀ عظیم معنوی که در نزدم وجود دارد، کسی نمی‌تواند آن را از من برباید. ابن هبیره به جمعی از علما، پست و منصب‌هائی در حکومتش داده بود و اکنون در پی این بود که به هر طریق ممکن حضرت امام را به پذیرفتن منصبی (پذیرفتن پست قضاء یا خزانه‌داری) وادار سازد، اما احتیاط و تقوای امام/ باعث شد که این مسئولیت‌ها را نپذیرند. اما از سوی دیگر، ابن هبیره سوگند خورده بود، هرطور شده، امام/ باید یکی از این مسئولیت‌ها را بپذیرد. شخصیت‌های علمی که در آن مجلس حضور داشتند، بسیار تلاش نمودند تا امام/ یکی از این مسئولیت‌ها را بپذیرد، اما امام ابوحنیفه/ در مقابل همۀ این اقدامات و برخوردها این‌چنین فرمودند: اگر ابن هبیره بگوید که درهای مسجد را بشمارم، این را هم نمی‌پذیرم، چه رسد به این‌که حکم قتل مسلمانی را صادر کند و من آن را تأیید کنم. بالاخره ابن هبیره در طی حکمی دستور داد تا امام را صد ضربۀ تازیانه بزنند، بعد از اجرای حکم باز هم در استقامت و پایداری امام کوچک‌ترین تغییری پیش نیامد و ابن هبیره موفق نگردید تا به اهدافش برسد. در عهد خلافت بنی عباس همین پست و منصب‌ها (توسط منصور خلیفه عباسی) به امام ابوحنیفه/ پیش کرده شد، اما امام از پذیرفتن آنها مجدداً ابا ورزید. منصور هم سوگند یاد کرد به هر صورت ممکن امام/ را مجبور به پذیرفتن آن سمت بکند، از طرف دیگر امام نیز قسم خورده بود که تحت هیچ شرایطی پست قضا را قبول نکند. شخصی به امام/ گفت: آیا در جریان نیستی که خلیفه قسم یاد کرده؟ امام اعظم/ فرمودند: خلیفه برای دادن کفاره قسم به نسبت من قدرت بیشتری دارد. در نهایت به دستور خلیفه به زندان افکنده شد و تحت شرائط سخت و شکنجه‌ها، در زندان جان به جان آفرین سپردند. جای اندیشه و تفکر است امام ابوحنیفه/ همان امام همامی هستند که حضرت حسن بصری/ در حق‌شان چنین می‌فرمایند: یک دفعه در نماز این آیه:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [ابراهیم: 42]. «گمان نکنید که خداوند نسبت به عملکرد ستمگران بی‌خبر هست».

را می‌خواندند، بر اثر این آیه لرزه‌ای بر بدن امام طاری گشت.

زائده می‌گوید: امام/ در یکی از شب‌ها هنگام خواندن نماز تهجد به این آیه رسید.

﴿وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ﴾ [الطور: 27].

«و از عذاب سوزان ما را نجات داد».

و آن را بار بار تلاوت می‌فرمود تا این‌که فجر صادق طلوع کرد.

صحیح می‌گوید که ابن مزاحم گفت: دنیا خودش را در اختیار امام ابوحنیفه/ گذاشته بود، اما امام/ هیچ‌گونه توجهی و التفاتی به آن نمی‌کرد، بخاطر این‌که دنیا را بپذیرد شلاق خورد. اما صاحبان قدرت به هیچ عنوان نتوانستند از طریق شکنجه و تهدید ایشان را مغلوب گردانند. با متحمل شدن این همه مصائب خویشتن را از دنیا دور نگه داشت. حضرت امام احمد بن حنبل/ همیشه مصائب امام ابوحنیفه/ را تذکره می‌فرمود و می‌گریست.

انسان باید همیشه حقگو باشد

ابوجعفر منصور (خلیفه عباسی) جهت برگزاری مراسم حج در مکه حضور دارد، در یکی از شب‌ها شخصی که خودش را در نزدیکی ملتزم رسانده بود این‌چنین دعا می‌فرمود: پروردگارا، فریادم را به تو می‌رسانم، از فتنه و فساد دنیا گرفته تا آن ظلم و طمعی که بر اثرش حقوق صاحبان حق پایمال می‌گردد، بعد از به پایان رسیدن طواف منصور به همان شخص گفت: مشغول چه نیایشی بودی، چه کسی بازار ظلم و فساد را برپا می‌کند؟ آن شخص در پاسخ گفت: خود شما هستی که بساط ظلم و فساد را برپا نموده‌ای، به خاطر خواسته‌ها و آرزوهای تو همه‌چیز از بین رفته و هیچ صاحب حقی توان آن را ندارد که حق از دست رفتۀ خویش را دوباره باز یابد. خلیفه گفت: چه می‌گوئی؟ خزانه‌ها، اسباب و امکانات عیش و نوش در اختیار من می‌باشد، آخر چه نیازی داری که به ظلم و طمع روی آورم؟ آن شخص گفت: آخر چه کسی می‌تواند از تو ظالم‌تر باشد؟ خداوند پاسداری و خدمت‌گزاری به ملت را به تو سپرده است، متأسفانه به جای انجام وظیفه، مشغول عیش و نوش می‌باشی، اموال و دارایی مردم را گرفته و جمع می‌کنند، دربار خلافت در کنترل پاسداران است، مستضعفان و صاحبان حقوق نمی‌توانند خودشان را به تو برسانند، با این ساختار عملی و اجرایی، از هیئت وزراء گرفته تا سایر ارکان خلافت، همه در معضلاتی چون رشوه، ظلم و ستم مبتلا می‌باشند. ای امیرالمؤمنین، با توجه به این‌که با خاندان پاک نبوت نسبت داری باز هم بر مسلمانان ظلم می‌کنی؟ آخر در پیشگاه خداوندی چه پاسخی خواهی داشت؟ در حالی‌که آثار گریه بر منصور نمایان بود گفت: آخر چه کاری می‌توانم انجام بدهم؟ آن شخص گفت: از علما و مصلحان جامعه اسلامی کار بگیر، خلیفه گفت: به جای این‌که با من همکاری کنند خودشان را از من دور نگه می‌دارند، آن شخص گفت: آری، از ترس این‌که مبادا در ظلم و ستم تو شریک بشوند، خودشان را از تو دور نگه می‌دارند، اما اگر کلیۀ موانع و اسباب منفی و بی‌پایه را از مسیر راه آنان برداری، در آن‌وقت اهل ایمان و دین با تو همکاری خواهند نمود.

پاسخ به نامۀ هارون الرشید

بغداد (دار الخلافه) به خوبی مزین و آراسته شده است، هارون الرشید (خلیفه وقت) بر مسند خلافت جلوه‌افروز است، در هر کجای پایتخت، مجالس عیش و سرگرمی‌ها و جشن و سرور برپا است، میزگردها و نشست‌های علما و اندیشمندان و مجالس پرجوش و خروش مشاعره نیز منعقد گردیده، سپاس‌نامه‌ها، تقدیرنامه‌ها و مدال‌های اعزاز نیز در حال تقسیم شدن می‌باشند، اما جای تعجب در این‌جا بود، که حضرت سفیان ثوری/ با توجه به این‌که هارون الرشید با ایشان اردات خاصی داشت در این جشن باشکوه خلافت حضوری نداشت، هارون الرشید از عدم حضور حضرت سفیان بسیار حیران است، چنان‌چه از محتوای نامه‌ای که برای ایشان ارسال نموده به وضوح ناراحتی‌اش مشخص می‌گردد.

«بسم‌ الله الرحمن الرحیم».

از طرف بندۀ خدا، هارون الرشید امیرالمؤمنین،

به برادر دینی ام سفیان بن سعید الثوری!

برادرم، به خوبی آگاه هستید که خداوند بین مسلمانان نسبت برادری اسلامی را برقرار نموده و به خاطر الله با شما محبت و ارادت دارم، اگر بار سنگین خلافت بر دوشم نمی‌بود، جهت اظهار محبت و ارادت، شخصاً حاضر به خدمت می‌شدم. علاوه از شما تا به حال کسی باقی نمانده که به خاطر پاس از خلافت مرا تبریک و تهنیت عرض نکرده باشد، به مناسبت این ایام فرخنده روی خزانه‌ها را برای عموم مردم گشوده‌ام و به خاطر اعطای جوایز و بخشش‌های زیاد، چشم و قلبم را سرور و شادمانی در برگرفته، متأسفانه با بودن این همه امکانات و توجهات خاص باز هم در این مجلس و به نزد من تشریف نیاورده‌ای، ای ابو عبدالله، به خوبی از فضایل دیدار بینی و ملاقات با یک مؤمن آگاه هستی، امیدوارم به محض رسیدن نامه، بی‌درنگ به این‌جا تشریف بیاورید».

هارون الرشید این نامه را توسط عباد طالقانی به خدمت حضرت سفیان ارسال نمود. عباد می‌گوید: نامه را گرفته عازم کوفه شدم و در آن‌جا نامه را به حضرت سفیان تقدیم نمودم. حضرت سفیان نامه را در میان حاضرین در مجلس انداخت و گفت: به خدا پناه می‌برم از این‌که به چیزی دست بزنم که دست انسان‌های ظالم به آن برخورد کرده باشد. از بین حاضرین، شخصی نامه را خواند، با مشخص شدن محتوای نامه، دستور داد تا پاسخ نامه در پشت همین نامه داده شود، حاضرین گفتند: مسئلۀ خلیفه است، اگر جواب نامه را بر روی کاغذی دیگر بنویسید مناسب‌تر خواهد بود. اما شیخ بزرگوار فرمود: خیر، پاسخش را بر طرف دیگر همین نامه بنویسید. اگر این نامه از مال حلال باشد عوضش به هارون الرشید خواهد رسید، در غیر این‌صورت به همراه همین افکنده خواهد شد. نباید در نزد من چیزی باقی بماند که دست ستمگری به آن برخورد کرده باشد از ترس این‌که مبادا دین‌مان تحت‌الشعاع قرار گرفته و آلوده گردد. و فرمود که جواب نامه را این‌چنین بنویسید:

«بسم الله الرحمن الرحیم».

از طرف بنده خدا

به هارون الرشید

که در فریب امیدها و آرزوها گرفتار و از نعمت حلاوت ایمانی و تلاوت کلام الهی محروم گردیده. آشکارا اعلان می‌کنم با تو هیچ‌گونه پیوند دوستی ندارم، روابط من و تو به پایان رسیده است. در همین نامه‌ای که ارسال داشته‌ای به‌طور علنی اعتراف نموده‌ای که چگونه دست به خرج کردن بیت‌المال مسلمین زده‌ای، خودت شاهد زنده‌ای بر این اعمالت می‌باشی، هم‌چنین آنانی که از محتوای نامه‌ات آگاه شده‌اند و من هم در روز قیامت (علیه تو) در پیشگاه الهی گواهی خواهم داد.

ای هارون، بر اموال مسلمین قابض شده‌ای، آیا از این عمل تو، مجاهدین و مسافرین خشنود می‌باشند؟ آیا مردم شما در نزد علما مورد قبولیت هستند؟ آیا بیوه‌زنان و یتیمان از این عملکرد تو راضی هستند؟ آیا ملتت از این کاری که در پیش گرفته‌ای خرسند می‌باشند؟

ای هارون، دستت را کوتاه بگیر و یقین داشته باش که در فردای روز قیامت در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهی شد، بنابراین خودت را برای پاسخ‌گوئی در آن روز آماده کن، در ارتباط با اعمال و کردار و حرکت‌هایت از خداوند بترس، زیرا نعمت بزرگ ایمان و زهد از تو سلب گردیده و از نعمت تلاوت قرآن و از شرف‌یابی در مجالس روحانی و معنوی علمای ربانی و مصلحین محروم گشته‌ای و از این‌که ستمگران مدیریت کارهای خلافت را به عهده می‌گیرند خوشحال می‌باشی.

ای هارون، بر تخت شاهی جلوه‌افروز گشته‌ای، پارچه‌های حریر و دیبا به استعمال خویش درمی‌آوری و بر دروازه‌های دربار پرده‌ها افکنده‌ای، سربازان مسلح و ستمگر جلو روی کاخ و قصر شاهی پاسداری می‌دهند و بر اقشار مختلف مردم ظلم می‌کنند، انصاف و عدالت به اجرای در نمی‌آید، بر دیگران حد شراب و زنا را جاری می‌کنید، حال آن‌که خودتان مرتکب این اعمال هستید، دست‌های دزدان قطع می‌گردد، حال آن‌که خودتان دزد هستید. حکم اعدام قاتلان را صادر می‌کنید، اما از سوی دیگر در ترور مردم بی‌گناه دست‌هایتان آلوده می‌باشد. آیا اجرای این احکام بر تو و سپاهیانت قبل از این‌که بر دیگران به اجرای دربیاید ضروری نبود؟

ای هارون، در روز قیامت چه حال خواهی داشت، در آن هنگامی‌که جارچی بگوید: ستمگران و حامیان‌شان را یک‌جا جمع نمائید. بعداً به اتفاق کلیه هم‌فکران و هم‌اندیشانتان، حاضر خواهید شد و به عنوان مقتدا پیشاپیش آنان خواهی بود.

ای هارون، بر نصیحتم عمل کن و در مورد مردم از خدا بترس و مدام این صحنه را در نظر داشته باش که رابطه رسول الله ج با یاران‌شان یقیناً بعد از تو به شخصی دیگر خواهد رسید. آری، تحولات و انقلابات دنیا این فراز و نشیب‌ها را دارند. برخی در فکر تدارکات جهان آخرت هستند و برخی دیگر بنابر غفلت و بی‌فکری، دنیا و آخرت‌شان در تباهی و نابودی می‌باشد.

ای هارون، بعد از این، اصلاً برایم نامه ارسال مکن زیرا نامه‌هایت را پاسخ نخواهم داد».

عباد طالقانی می‌گوید: نصایح حضرت سفیان به‌طور کلی در من تأثیر نمود، نامه را گرفته به بازار کوفه رفته و اعلان نمودم آیا کسی هست آن شخصی را که به سوی الله می‌دود را بخرد؟ مردم به همراه درهم و دنانیر هجوم آوردند، به آنان گفتم: به درهم و دیناری نیاز نیست بلکه یک عبای پشمین در کار است، با آوردن این عبا، لباس‌های فاخرانه و امیرانه را بیرون آوردم و همان عبا را پوشیدم و با همین حالت به دربار خلیفه حاضر گشتم، البته با استهزا و تمسخر نگهبان روبرو شدم، به هر حال وقتی به حضور خلیفه رسیدم، با مشاهده‌کردن وضعیتم از جایش برخاسته و دوباره نشست، و شروع نمود به کوفتن سرش و گفت: ای های افسوس به هدفم نرسیدم، اما سفیرم به هدفش رسید. در حالی‌که نامه را می‌خواند اشک‌هایش سرازیر شد. جمعی از حاضرین در مجلس گفتند: ای امیرالمؤمنین، سفیان به شما اهانت و گستاخی نموده (و باید به سزای عملکردش برسد) لذا دستور فرمائید تا وی را در زنجیر نموده و به زندان افکنند. هارون الرشید گفت: ای دنیاپرستان، سفیان را به حال خودش بگذارید، بدبخت همان شخصی است که هم‌مجلس شمایان باشد. اما سفیان ثوری/ شخصیتی پرهیزگار و خداترس می‌باشد. عباد می‌گوید: از آن به بعد، هارون الرشید بعد از نمازهای پنجگانه، همیشه این نامه را می‌خواند و به شدت می‌گریست.

پیوند اصحاب**ش** با قرآن

شب در آرامش کاملی در حال گذشتن است، خاموشی خوش‌گواری منطقه وسیعی را در بر گرفته، زیرا این منطقه کوهستانی و ریگستانی بود و تمام منطقه را سرمای شدیدی در بر گرفته بود، در دامنۀ همین کوه‌ها لشکری از سپاه اسلام از جبهه‌ای برگشته و جهت استراحت در همین منطقه خیمه‌زن شده بود. جمعی از لشکریان به خواب فرو رفته بودند و برخی در حال چرت زدن و جمعی از سربازان مشغول پاسداری از لشکر مسلمین بودند. تا از حملات احتمالی دشمن جلوگیری نمایند. اما این سربازان نیز از شدت خستگی حال فرورفتن به خواب هستند، یکی از آنان به دیگری گفت: اگر به خواب فرو رویم خطر حملۀ دشمن به لشکر نیز زیاد خواهد بود. بنابراین بسیار خوب خواهد بود که مشغول خواندن نماز بشویم. از سوی دیگر سربازان دشمن به خاطر حمله نمودن خودشان را به نزدیکی اردوگاه رسانده بودند. بعد از مشاهده چند سایه بین لشکر که در حال حرکت بود، (دشمن) جهت اطمینان خاطر بیشتر به سوی همان سایه‌ها تیراندازی نمود، اما با نیافتن هیچ‌گونه عکس‌العمل و جوابی، چندین تیر پی‌درپی انداخت که بر اثر آن یکی از نمازگزاران مجروح گردید، و آن نمازگزار بدون آن‌که کوچک‌ترین احساسی بکند با پروردگارش مشغول راز و نیاز بود، و از سوی دیگر از زخم‌های ایشان خون طوری جاری بود که موجب خیس شدن بدن کسانی شد که در همان نزدیکی خفته بودند، از آن‌جا که لشکر را اصحاب بزرگوارش تشکیل می‌دادند امکان نداشت با مشاهده این وضع از خویشتن عکس‌العملی نشان ندهند. چنا‌ن‌چه همگی از خواب برخاسته و آمادۀ کارزار شدند، دشمن با مشاهده این وضعیت فوراً پا به فرار گذاشت. بعداً وقتی از آن سرباز رشید سؤال گردید که چرا با پیش آمدن این وضعیت زودتر نمازش را به پایان نرسانده؟ در پاسخ فرمود: دلم نخواست سوره‌ای را که شروع نموده بودم قبل از اتمام آن، (نماز) را به اتمام برسانم.

وضعیت منفی و مثبت هر شخص را باید در نظر گرفت

کشش و تمایل به عیش و عشرت دنیا آن‌چنان بر خلفای بنی امیه و بنی عباس سایه افکنده بود که محاسن و ارزش‌های مثبت و معنوی آنان در هاله‌ای از ابهامات و ناباوری‌ها فرو رفته بود. از بین آن خلفاء، هارون الرشید (خلیفه عباسی) را می‌توان نام برد. هرچند برخی از وی به شدت تنقید نموده‌اند، اما برخی دیگر با دیدۀ احسان و اکرام ایشان را نگریسته‌اند. فضیل بن عیاض (از بزرگان و پرهیزکاران) در مورد هارن این‌چنین گفته: مردم نسبت به هارون ارادت خاصی ندارند، حال آن‌که ایشان در نزد من محترم وگرامی می‌باشند. یک دفعه هارون الرشید از سماک/ خواست تا وی را پند و اندرزی دهد. ابن سماک/ در پاسخ گفت: از آن خدائی بترس که از هرگونه شریک و مانندی پاک و منزه می‌باشد، و این حقیقت را که فردا در پیش روی خداوند حاضر خواهی گشت را مدام در ذهن استحضار داشته باش. و از بین بهشت و جهنم باید یکی را برگزینید. و علاوه از این دو مکان، جایگاه سومی وجود نخواهد داشت، با شنیدن این پند و اندرزها، هارون تا مدتی گریست. منصور بن عمار در مورد هارون می‌گوید: در آن وقت، سه نفر آن‌چنان بودند که قلب‌هایشان لبریز از خشیت خداوندی بود. و آنان عبارتند از: فضیل بن عیاض، ابو عبدالرحمان زاهد و هارون الرشید. علامه خطیب بغدادی و طبری می‌گویند: هارون الرشید صد رکعت نماز نفل می‌خواند و در هر روز هزار درهم صدقه می‌کرد، و در ایام حج دعاهای عاجزانه‌ای را طوری با گریه و زاری می‌نمود که اشک‌هایشان جاری می‌گشت[[24]](#footnote-24).

ترس از فراست مؤمن

حضرت یوسف همدانی/ از زمرۀ علما و صاحبان کرامت بود. ابن خلکان پیرامون این شخصیت بزرگوار می‌فرماید: فراست معنوی ایشان بسیار قوی بود، هنگامی که به بغداد تشریف آورد، اهل بغداد تحت تأثیر معنویت، علم و کمالات ایشان قرار گرفتند. و بسیاری از انسان‌های گمراه و از حقیقت دور، راه هدایت و معرفت الهی را بار دیگر بازیافتند. یک مرتبه شخصی به نام ابن سقا جهت دریافت مسئله‌ای به محضر ایشان آمد. حضرت همدانی/ تا مدتی خاموش بودند، سپس فرمودند: از حرف‌های تو بوی کفر می‌آید و از این می‌ترسم که در حال کفر و ارتداد بمیری، ابوالفضل می‌گوید: بعد از چند روز ابن سقا به قسطنطنیه رفت و در همان‌جا مرد. بعداً باید ثابت گردید که در حالت کفر مرده. عبدالسلام بن احمد می‌گوید: کسانی که در قسطنطنیه ابن سقا را در حال مردن دیده‌اند می‌گویند: ابن سقا در آخرین لحظات عمرش در حالی‌که با بادبزن مگس‌ها را از خودش دور می‌کرد، این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ كَانُواْ مُسۡلِمِينَ ٢﴾ [الحجر: 2].

«کسانی‌که کافر شدند، آرزو می‌کنند ای کاش مسلمان می‌بودند»[[25]](#footnote-25).

سیمای یک عبادت‌گزار

مسلم بن یسار/ از زمره عبادت‌گزاران عصر خویش به‌شمار می‌رفت، یکی از افراد خاندان ابن سیرین بیان می‌کند: مسلم بن یسار/ را در حال سجده در مسجد دیدم، محل سجده‌شان بر اثر اشک‌هایشان خیس شده بود. حبیب بن شهید می‌گوید: یک دفعه مسلم بن یسار/ مشغول خواندن نماز بود که در نزدیکی همان محل آتش‌سوزی مهیبی پیش آمد، اما ایشان هیچ‌گونه توجهی ننمودند تا این‌که آتش خاموش گردید. عبدالحمید بن عبدالله می‌گوید: یک دفعه مسلم بن یسار/ را در حال سجده مشاهده نمودم که (با پروردگارش) این‌چنین راز و نیاز می‌کردند: «خداوندا، چه موقع با تو ملاقات می‌نمایم، در آن حالی‌که از من خشنود شده باشی». سپس آوازش در تاریکی شب فرو می‌رفت. مالک بن دینار/ می‌فرماید: بعد از درگذشت مسلم بن یسار/ ایشان را در خواب دیدم، وی را سلام دادم، لیکن جوابی نداد، پرسیدم: چرا پاسخ نمی‌دهید؟ بعداً در پاسخم گفت: مگر نمی‌دانی که من مرده‌ام، آخر چگونه برخورد نمود؟ در ضمن پاسخ دادن گفت: خداوند نیکی‌هایم را پذیرفت و بدی‌هایم را مورد عفو و بخشش قرار داد. راوی می‌گوید: بعد از این‌که مالک بن دینار/ این واقعه را بیان کرد بیهوش شد و بعد از چند روز درگذشت. بعد از آن مردم بر این واقعه این‌طور تبصره می‌نمودند که مالک بن دینار/ نتوانسته این گفتگو را تحمل کند.

شوق و خوف حضرت عمر**س**

معیار شناسائی اخلاق و خشیت هر شخصی موقوف به چگونگی خشیت الهی وی می‌باشد، شخصیت بزرگی چون حضرت عمرس بر اثر شدت خوف الهی آن‌چنان لرزه بر اندام می‌شد و به خود می‌پیچید که برخی مواقع می‌گفت: اگر از آسمان این ندا آید که به جز یک نفر، همه از اهل بهشت‌اند، باز هم این تصور را خواهم نمود که آن یک نفر (شاید) من باشم که بخشیدنش غیرممکن باشد. یک دفعه در مسیر راه‌شان خسی را برداشته و نفسش را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای کاش، خس و خاشاکی می‌بودم و ای کاش، اصلاً به دنیا نمی‌آمدم. مدام در عشق رسول الله ج محو مستغرق بودند، بعد از درگذشت رسول الله ج دچار مدهوشی گشتند، بعد از آن هر وقت زمان رسول الله ج را به یاد می‌آوردند به شدت می‌گریستند. یک دفعه در ضمن مسافرتی به شام، وقتی حضرت بلالس در مسجد بیت‌المقدس مشغول دادن اذان شد، ناگهان عهد مبارک رسول الله ج به یادشان افتاد، غم و اندوه فراموش شده از سر نو تازه گردید و در فراق محبوب آن‌چنان گریست که آوازش بند آمد[[26]](#footnote-26).

آثار زهد و تقوی در عهد خلافت عباسیان

همان‌طور که حضرت عمر بن عبدالعزیز/ در عهد خلافت اموی‌ها در اجرای احکام شریعت و عدالت اسلامی شهرت به سزائی داشت، به همین صورت در عهد خلافت عباسیان، مهتدی هم از آن‌چنان شهرت و عظمتی برخوردار بود، در زهد و تقوی در عصر خودش نظیری نداشت، قبل از این‌که بر مسند خلافت برسد، مخارج روزانۀ دربار تقریباً در حدود ده هزار درهم بود. اما بعد از این‌که ایشان خلیفه شدند، مخارج دربار را تا سطح صد درهم در روز کاهش دادند. روزها را بیشتر در حال صیام می‌گذراند، و لباس‌های بسیار ساده می‌پوشید. یعقوبی (مورخ مشهور) می‌گوید: مهتدی برعکس سایر خلفای عباسی، یک دست لباس را تا چند روز متوالی می‌پوشید[[27]](#footnote-27).

بعد از ترور مهتدی، جعبه‌ای به دست مردم افتاد، آنان فکر کردند که آن جعبه پر از جواهرات و عتیقه‌جات می‌باشد، اما وقتی جعبه را گشودند متوجه شدند که در جعبه علاوه از یک جبه، چیزی دیگر نمی‌باشد، وقتی از خدمت‌گزار پیرامون این جریان سؤال گردید در پاسخ این‌چنین گفت: مهتدی این لباس را در طول شب می‌پوشید و تا صبح مشغول عبادت می‌شد[[28]](#footnote-28).

عشق امام مالک نسبت به رسول الله **ج**

حضرت امام مالک/ در بحر بیکران عشق رسول الله ج آن‌چنان غوطه‌ور بود و از ترس این‌که مبادا در خارج از مدینه وفات نماید، از شهر مدینه خارج نمی‌شد، هنگام عبور از کوچه‌های مدینه، قدم‌هایش را با احتیاط کامل بر روی زمین می‌گذاشت به این گمان شاید قدم مبارک رسول الله ج در این‌جا واقع شده. ابوسعید در حلیه به روایت از مثنی بن سعید در ارتباط با همین محبت می‌فرماید: حضرت امام مالک/ می‌فرمود: بر من آن‌چنان شبی نگذشته که در آن شب رسول الله ج را زیارت نکرده باشم، یحیی بن سعید قطان/ و یحیی بن معین/ در مورد امام مالک/ می‌فرمایند: امام مالک/ در علم حدیث امیرالمؤمنین بودند. نتیجۀ دلبستگی امام مالک/ با احادیث پیامبر ج را از این اظهار نظر امام شافعی/ می‌توان درک نمود. چنان‌چه امام شافعی/ در مورد کتاب موطأ امام مالک/ می‌فرماید: صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن مجید، موطأ امام مالک/ می‌باشد[[29]](#footnote-29).

دنیا در نزد خداوند چه ارزشی دارد؟

رسول الله ج با جمعی از اصحاب بزرگوارش از جائی می‌گذشتند، (راوی بیان می‌کند) که در مسیر راه گوسفند مرده‌ای افتاده بود، رسول الله ج فرمودند: چه کسی حاضر است این گوسفند مرده را به یک درهم بخرد؟ اصحابش فرمودند: یا رسول الله، کسی حاضر نیست این را مجانا بردارد چه رسد به این‌که آن را به درهمی بخرد. بعد از لحظاتی رسول الله ج فرمودند: به خدا سوگند، دنیا در نزد خداوند به اندازۀ این گوسفند مرده هم ارزش ندارد[[30]](#footnote-30).

برادران، نمی‌توانم بخورم

حضرت ابو هریرهس قصد رفتن به جائی را دارند، در مسیر راه با جمعی از اصحابش در حالی‌که پیش‌شان گوسفند کباب شده‌ای گذاشته شده بود، برخورد می‌کنند. از حضرت ابو هریرهس تقاضا می‌کنند تا به همراه آنان غذا بخورند، اما حضرت ابو هریرهس در آن حالی‌که غذاها را می‌نگرند، سرشان را پایین انداخته شروع به گریستن می‌کنند. (آری، به‌خاطر یاد آمدن خاطره‌ای از زمان رسول الله ج این حالت برای حضرت ابوهریرهس پیش آمد) عهد طلائی و درخشندۀ رسول اللهج تازه می‌گردد، فوراً کیفیت غذائی رسول الله ج را به یاد می‌آورند، وجودشان را نوعی اضطراب و غم در بر می‌گیرد، چنان‌چه با آوازی گرفته می‌فرمایند: نه، برادران نمی‌توانم بخورم. رسول الله ج در آن حالی از این دنیا رحلت فرمودند که حتی نان جوین هم به‌طور کامل برایشان میسر نمی‌گردید. راوی می‌گوید: حاضرین در آن مجلس با شنیدن این سخنان، بسیار اندوهگین شدند و از چشم‌هایشان اشک جاری گشت.

دنیا برای ما نیست

حضرت عمرس می‌فرمایند: روزی در محضر رسول الله ج حاضر بودیم، آثار حصیر بر کمر مبارک نمایان بود، به رسول الله ج عرض نمودم، که این حصیر را چرا عوض نمی‌کنید؟ در پاسخ فرمودند: ای عمر، دنیا برای ما نیست[[31]](#footnote-31).

حضرت عبدالله بن زبیر**س** در نماز

«نماز معراج‌گاه مؤمنین است، آن‌جائی که عاشق و معشوق با هم به راز و نیاز می‌پردازند، آن‌جائی که همۀ پیوندهای فنا از هم گسیخته و پیوند بقا ظهور می‌یابد». با کمال تأسف در حال حاضر کالبد بی‌جان نماز به عنوان رسم و شعار در میان ما باقی مانده، و با فرارسیدن وقت نماز، نماز فرض به‌جای آورده می‌شود بدون آن‌که به حقیقت واقعی و معنوی آن پی برده شود، اما از سوی دیگر، اسلاف بزرگوار، علاوه از اقامۀ فرائض در پی یافتن اوقات مناسب در طول شب و روز برای اقامۀ نوافل نیز بوده‌اند، تا در این فرصت‌های مناسب به نحو احسن بتوانند روابط معنوی تنگاتنگی با مولای‌شان برقرار نمایند. ثابت بنانی در مورد حضرت عبدالله بن زبیرب می‌فرماید: هر موقع ایشان را در حال اقامۀ نماز می‌دیدم گویا چوبی است ایستاده که هیچ‌گونه حرکتی ندارد. یحیی بن وثاب می‌فرماید: هر وقت حضرت عبدالله بن زبیرب در سجده قرار می‌گرفت، پرندگان (با اطمینان کامل) بر روی کمرشان واقع می‌شدند. برخی بر این باورند که حضرت عبدالله بن زبیرب شب‌ها را در حال سجده سپری می‌کرد. یک دفعه حضرت عبدالله بن زبیرب مشغول خواندن نماز بود که ناگهان از سقف اطاق ماری بر روی فرزندش هاشم افتاد، با پیش آمدن این صحنه، زنان در منزل بسیار ناراحت شدند، سرانجام اهل محل مار را گرفتند و کشتند. با توجه به این حضرت عبدالله بن زبیرب اصلاً متوجه این صحنه نشدند، بعد از به پایان رسیدن نماز، تازه متوجه شدند که چه واقعه‌ای رخ داده است.

وصیت امام رازی/

وقتی وفات حضرت امام رازی/ نزدیک گردید، در ضمن وصیتی فرمودند: نباید بعد از وفاتم خبر درگذشتم پخش گردد، و در این‌مورد به سختی عمل نمائید، سپس طبق شریعت مرا به خاک سپارید، و تا مدتی در کنار قبرم قرآن مجید را تلاوت نمائید و از خداوند این دعا را بنمائید: «پروردگارا، انسان حقیر و ذلیلی به دربارت حاضرگشته او را در آغوش رحمتت قرار بده». یک دفعه از تجربۀ زندگی خویش را این‌چنین پرده برمی‌دارد: هر وقت انسان در ارتباط با امور زندگی‌اش بر ذات الهی اعتماد می‌نماید، مشکلات مسیرش به‌طور کلی برطرف خواهد گردید. و هر وقت و در هر کجا تصور غیر الله به ذهن آید و یا به صورتی بر غیر الله اعتماد کرده شود، بدون تردید از همان لحظه سلسلۀ مشکلات و مصائب آغاز خواهد گردید. این تجربه من از کودکی تا به حال می‌باشد[[32]](#footnote-32).

حضرت سلمان فارسی**س** به عنوان استاندار مداین

حضرت سلمان فارسیس به عنوان استاندار مداین در حال بازدید از اماکن عمومی می‌باشد، اما وضعیت ظاهری ایشان طوری است که کسی ایشان را نمی‌شناسد و به صورت یک کارگر وی را نگاه می‌کنند، در همین ضمن قرار بود نمایشگاه تجارتی بزرگی در مداین برگزار گردد، به همین خاطر تجار در حال بردن کالاهای تجارتی خویش به محل نمایشگاه بودند. تازه کاروانی از راه رسیده بود، وقتی حضرت سلمانس را در آن حال می‌بینند به گمان این‌که کارگری بیش نیست به او دستور می‌دهند تا اثاثیه آنان را تا محل نمایشگاه حمل نماید. وقتی اهل محل حضرت سلمانس را می‌شناساند، بسیار ناراحت و غمگین می‌گردند، و به محض این‌که اهل کاروان از اصل قضیه باخبر می‌شوند در حالت سرآسیمگی پیش حضرت سلمانس آمده اظهار معذرت‌خواهی می‌کنند، اما حضرت سلمانس می‌فرماید: شما اصلاً ناراحت نباشید، مگر چه اشکالی دارد که اثاثیۀ مردم را حمل کنم، و آخر برای چه زعامت و رهبری این مردم را به عهده گرفته‌ام؟[[33]](#footnote-33).

فراست مؤمن

علامه سبکی/ می‌فرماید: عبدالله بن بلتاجی/ و شیخ عزالدین بن عبدالسلام/ با هم دوست و بسیار صمیمی بودند، عبدالله بلتاجی/ در روستا زندگی می‌کرد و هر سال از روستا برای شیخ عزالدین/ هدایا و تحفه می‌فرستاد. یک‌ دفعه در میان هدیه‌هائی که فرستاده بود قوطی پنیری هم موجود بود، وقتی قاصد وارد شهر مصر گردید (به صورتی) قوطی پنیر شکست و پنیرها ریختند، بعداً قاصد از یک شخص ذمی پنیری خریده و آن را در میان هدایا گذاشته سپس آنها را تقدیم حضرت شیخ نمود، شیخ همۀ هدیه‌ها را پذیرفت اما آن قوطی پنیر را نپذیرفت و به قاصد گفت که به دوستم بگو: چون در درست کردن پنیر، دست زنی شامل بوده و قبل از آن دستش آلوده به گوشت خنزیر بوده به همین خاطر از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزم[[34]](#footnote-34).

شیخ عزالدین معاملۀ باغ را می‌کند

واقعه‌ای از حضرت شیخ عزالدین/ این‌چنین مشهور است که: یک مرتبه در دمشق قحط‌سالی واقع شد، همسرش به وی چند درهم داد تا در عوض آن باغی بخرد. اما ایشان در قبال آن پول‌ها گندم خریده و بین نیازمندان تقسیم نمود، وقتی به منزل تشریف آورد و همسرش در مورد معامله و خرید باغ جویا شد، در پاسخ گفت: آری، باغی خریده‌ام اما میوه‌اش را در آخرت خواهد داد. همسرش از این معامله شوهرش بسیار خرسند گردید.

یوسف بن یحیی و مسئله خلق قرآن

یوسف بن یحیی/ از یاران نزدیک امام شافعی/ است، در علوم و فنون متعددی مهارت کامل داشت، در عهد خلافت واثق بالله (از خلفای بنی عباس) از مصر به بغداد آمد. در این دوران در آن‌جا مسئلۀ خلق قرآن بسیار گرم بود. از ایشان خواسته شد تا نسبت به مسئۀ خلق قرآن فتوی صادر کند، اما این خواسته خلافت را نپذیرفت، چنان‌چه به زندان افکنده شد و در همین دوران وفات نمود. ابو یعقوب بویطی روایت می‌کند: ایشان در آن مدتی که در زندان بودند، در هر روز جمعه غسل می‌نمود و لباس‌های نو می‌پوشید، سپس به محض شنیدن صدای اذان به سوی مسجد جامع حرکت می‌کرد، چون به درب زندان می‌رسید، نگهبان می‌پرسید: می‌خواهی به کجا بروی؟ می‌گفت: می‌خواهم به نزد شخصی بروم که مرا به سوی الله فرا می‌خواند، اما نگهبان از رفتن ایشان به مسجد جلوگیری می‌نمود و او را دوباره به بند زندان بر می‌گرداند. در همین ضمن با آوازی گرفته توأم با غم و اندوه می‌گفت: ای بارالهی، به خوبی آگاهی که به ندای مؤذن لبیک گفتم اما از رفتنم به مسجد جلوگیری نمودند. ابوجارود می‌گوید: یوسف بن یحیی/ همسایه من بود، احیاناً اگر در پاسی از شب برمی‌خواستم آواز تلاوت قرآن وی را می‌شنیدم. ربیع می‌گوید: یوسف بن یحیی/ مدام مشغول ذکر الهی بود[[35]](#footnote-35).

محراب جایگاه راز و نیاز با پروردگار

محمد بن حسین انصاری از علمای برجسته صدر اسلام به‌شمار می‌رود، از طرف حضرت عمرو بن العاصس به‌عنوان امام جمعه مسجد جامع مصر منصوب گردید، طلاب زیادی از ایشان در رشته‌های مختلف (حدیث، فقه و تفسیر) کسب فیض می‌نمودند، و در قبال این خدمت از کسی معاوضه‌ای نمی‌گرفت. ضیاءالدین روایت می‌کند: یک دفعه پدرم نامه‌ای به من داد تا آن را به خدمت محمد بن حسین/ ببرم، وقتی به خدمت ایشان رسیدم، دیدم که در محراب مسجد حضور دارند، با مشاهده کردن من، باز هم از جایش بلند نشد (حال آن‌که این عادت را نداشت)، سپس نامه را به ایشان تقدیم نموده دوباره از آن‌جا برگشتم. یک‌بار دیگر به محض این‌که مرا دید، فوراً از جایش برخاست. از ایشان جویا شدم که در آن روز (که در مسجد بودی) چرا از جایت بلند نشدی؟ در پاسخ گفت: زیرا در آن روز در محراب مسجد قرار داشتم، و محراب همان مکان مقدسی است که به غیر از الله برای کسی دیگر شایسته نیست که برایش باید برخاست. در واقعه‌ای دیگر چنین آمده: یک دفعه شخصی نامه‌ای از ناحیۀ حاکم وقت به خدمت ایشان آورد، در این مدت ایشان مشغول مطالعه و بررسی اوضاع و احوال قیامت بودند، آن شخص خواست در روشنائی شمع، نامه را قرائت کند، فوراً شمع را خاموش نموده فرمود: در روشنای این شمع فقط اوضاع و احوال قیامت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد[[36]](#footnote-36).

امانت‌داری

ابو موسی یونس بن عبدالاعلی/ از دوستان نزدیک امام شافعی/ و از فقهای بزرگ شمرده می‌شد. واقعه بسیار عجیب و غریبی را در ارتباط با دیانت و امانت‌داری بیان کردند، ابن خلکان به روایت از «الـمنتظم في أخبار من سکن المقطم» بیان می‌کند که ابوموسی فرمود: یک دفعه شخصی از شخصی دیگر قرضی گرفت و برای تجارت به خارج (از منطقه) رفت، بعد از مدتی وقت پرداخت بدهی‌اش نیز فرا رسید، به همین خاطر خواست جهت ادای قرضی به شهرش برگردد، اما از سوی دیگر به‌خاطر طوفانی‌بودن دریا و نبودن امکانات دیگر، موفق به برگشت نشد، ناچاراً بدهی‌اش را در صندوقچه‌ای گذاشته و آن را حواله امواج سهمگین دریا نمود. و هنگام انداختن صندوقچه به دریا این‌چنین گفت: ای بارالهی، با نام تو این قرض را گرفته بودم و اکنون آن را به نام تو به دریا می‌سپارم. از سوی دیگر شخص طلبکار هر روز به کنار ساحل می‌رفت، تا ببیند چه موقع بدهکارش برمی‌گردد و چگونه بدهی‌اش را پرداخت می‌کند. در یکی از روزها در حالی‌که چشمانش به امواج پرطلاطم دریا دوخته شده بود ناگهان امواج دریا صندوقچه‌ای را جلو روی وی انداخت، بعداً که صندوقچه را گشود متوجه شد که در آن صندوقچه همان مبلغ هزار درهم وی موجود می‌باشد. بعد از این‌که طوفان‌های دریائی فروکش کرد و آن شخص (بدهکار) به شهرش بازگشت، تصمیم گرفت بدهی‌اش را بپردازد، اما شخص طلبکار گفت: شما که بدهی خویش را پرداخته‌ای، زیرا مبلغ هزار درهمی را که به همراه نامه در صندوقچه گذاشته بودی، آن را در کنار ساحل یافته و از این طریق طلبم به دستم رسید[[37]](#footnote-37).

شیخ عزالدین بن السلام و تحولات مسلمین

تاتاریان بر بغداد یورش برده‌اند، وضعیت بر این تمدن و فرهنگ قدیمی اسلامی در حال حاضر غیرعادی می‌باشد، توان و قدرت مسلمین از هم گسیخته شده، ترس و وحشت، قدرت و توان آنان را مغلوب ساخته. آری، وقوع این همه تحولات بی‌سبب نبود، همین مسلمانان به خوبی مشاهده کرده بودند که خورشید درخشان و پرحرارت عظمت و عزت‌شان چگونه به خاموشی گرائید، عصمت و شرافت زنان‌شان چگونه بازیچه هوسرانان و عیاشان قرار گرفت، فرزندان‌شان به چه وضع فجیعی جلو رویشان همچون حیوانات ذبح می‌گردیدند، کتابخانه‌ها که مظهر فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی بود چگونه نابود گردید. ضعف و ناتوانی مسلمین به حدی رسیده بود که یک سرباز عادی تاتاری مسلمانان را بر روی زمین می‌خوابانید و از آن‌جا به اردوگاه خویش برمی‌گشت و اسلحه‌اش را برمی‌داشت و دوباره به آن‌جا باز‌می‌گشت، اما مسلمانان را یارای آن نبود که در این مدت به پناهگاهی پناه ببرند، و آن سرباز با کمال وقاحت آنان را بدون کوچک‌ترین عکس‌العملی می‌کشت. دامنۀ این سفاکی‌ها به مصر هم رسیده بود و مسلمانان آن دیار دچار نوعی سراسیمگی و ناامیدی شده بودند. اما در همین وضعیت بسیار بحرانی، آن‌چنان شخصیت نستوهی قیام نمود که از سر نو، روح مسیحائی را در کالبدهای مردۀ مسلمین دمید. تاریخ از این انسان رشید به‌عنوان شیخ عزالدین بن السلام/ یاد می‌کند. سلطان مصر از شیخ/ خواستار راه‌حلی مناسب در ارتباط با این اوضاع متشنج منطقه گردید. شیخ/ در پاسخ خواستۀ سلطان چنین گفت: بر خدا اعتماد کن و تا آخرین توان و قدرت خویش در مقابل آنان مقاومت کن. هر آن‌چه از خزانۀ شاهی باقی مانده و کلیۀ جواهرات زنان، وزرا و درباریان را یک‌جا جمع کن و آنها را بین ارتش تقسیم نما. (ان شاء الله) با این تاکتیک، پیروزی از آن تو خواهد بود. علامه سبکی/ می‌فرماید: شیخ/ از آن‌چنان محبوبیتی بین مردم برخوردار بود که فوراً حکمش را تعمیل نمودند. و با این سیاست بسیار دوراندیشانه و حکیمانه، اهل مصر از تجاوزات دشمنان در امان ماندند. یک مرتبه شیخ عزالدین/ در ارتباط با یک مسئله شرعی با سلطان اختلاف‌نظر پیدا نمود، چنان‌چه شیخ/ ناچار به ترک شهر شد. زیرا سلطان نسبت به شیخ/ بی‌حرمتی نموده بود. علامه سبکی/ می‌فرماید: به محض این‌که شیخ/ از مصر خارج گردید، جمع کثیری از مردم جهت متقاعد نمودن شیخ و برای بازگرداندن شیخ به شهر، به نزد شیخ/ به خارج از شهر رفتند. وضعیت به مرحله‌ای رسیده بود که سلطان نیز مجبور به خارج شدن از شهر گردید و ناچار شد که به محضر حضرت شیخ/ گردد. بعد از این‌که شیخ/ دوباره به قاهره برگشت، یکی از درباریان جهت خشنودی سلطان در پی ترور شیخ/ گردید. بعد از این‌که آن شخص به درب منزل شیخ/ رسید و در را زد، بعداً به محض خارج شدن شیخ، فوراً آن‌چنان لرزه‌ای، آن شخص را گرفت که شمشیر فوراً از دستش به زمین افتاد، به دنبال این واقعه، آن شخص به گریه افتاد و خودش را بر قدم‌های شیخ به زمین انداخت و اظهار پشیمانی و معذرت‌خواهی نمود[[38]](#footnote-38).

شخصیت، عظمت، مقاومت‌ها، رشادت‌های شیخ/ در اوراق زرین تاریخ موجود و ثبت می‌باشد و هر کسی که در پی آگاهی یافتن از تاریخ می‌باشد به محض این‌که به تذکرۀ این مرد مجاهد می‌رسد بی‌درنگ توقف نموده و به فکر و اندیشه فرو می‌رود، و این‌چنین نتیجه‌گیری خواهد نمود: اگر این صفات برازندۀ حضرت شیخ، خصوصاً ایثار و هم‌دردی ایشان بین مسلمین گسترش یابد، چگونه ممکن خواهد بود که عظمت از دست رفتۀ مسلمین بار دیگر جایگاه خویش را باز یابد.

علامه باجی/ می‌فرماید: در مراسم عید در حالی‌که همۀ اقشار مردم جهت عرض تبریک به دربار تشریف آورده بودند، و لشکریان در پیشگاه سلطان و ملت سر به زیر ایستاده بودند، ناگهان شیخ عزالدین/ در حالی‌که کنارۀ عبای سلطان را گرفته بود، وی را این‌چنین مورد خطاب قرار داده بود: تو رهبر این مملکت هستی، اما با همین وضع در گوشه و کنار مملکت، دکان‌های شراب‌فروشی فعال می‌باشند، مردم به‌طور جدی نماز را برپا نمی‌دارند، دامنۀ منکرات در حال گسترش است، به خوبی متوجه باش که در فردای قیامت باید پاسخگوی همه این جریانات باشی. و گسترش دادن محدودۀ امنیتی از اولویت‌های کاری تو می‌باشد. علامه سبکی/ می‌فرماید: هنگام برخورد شیخ/ با سلطان مجمع را نوعی خاموشی و وحشت فراگرفته بود مبنی بر این‌که انجام این برخورد به کجا خواهد انجامید. اما هنگامی‌که سلطان سرش را بالا گرفت همه متوجه شدند که رخسار سلطان از اشک‌هایش خیس شده بود. و در حالی‌که از شدت هیجان، آوازش بند آمده بود گفت: ای شیخ، برنامۀ دکان‌های شراب‌فروشی از عهد سلطنت پدرم می‌باشد، به محض این‌که شیخ/ این پاسخ سلطان را شنید با خشم فراوان یقۀ سلطان را گرفته و با آواز بلند گفت: این می‌خواهد پاسخ همان افرادی را بدهد که این‌چنین گفته بودند:

﴿بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ﴾ [الشعراء: 74].

«ما پدران‌مان خویش را این‌چنین یافتیم که این‌چنین می‌کردند».

با شنیدن این پاسخ شیخ، سلطان فوراً حکم تعطیلی همۀ شراب‌خانه‌ها را در سطح کشور اعلان نمود. علامه باجی/ روایت می‌کند: بعد از این واقعه روزی از حضرت شیخ/ پرسیدم: هنگامی‌که سلطان را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دادی احساس ترس و وحشت نمی‌کردی؟ در پاسخ این‌چنین فرمودند: هنگامی‌که با وی مشغول گفتگو بودم فقط احساس عظمت و خوف الهی بر من مجسم بود. و در این موقع حیثیت سلطان در پیشم بیش از یک موش و یا گربه‌ای نبود. از سوی دیگر، خبر این واقعه که شیخ سلطان را مورد توبیخ قرار داده در سرتاسر شهر پیچید. [طبقات شافعیه از علامه سبکی ج 5 ص 81/82].

شیخ عزالدین جمعی از اروپائیان را در دمشق دید که مشغول قرارداد تسلیحاتی بودند، بعد از یک سری تحقیقات معلوم گردید همه این جریانات علیه مسلمین بود، چنان‌چه این رخدادها برای شیخ غیرقابل تحمل بود، به همین خاطر ضمن صدور فتوائی اعلان نمود: معامله تسلیحاتی با اروپائیان جائز نمی‌باشد. بعد از صدور این فتوا، بعد از هر نماز بالای منبر می‌رفت و با سوز و گداز تمام برای پیروزی مسلمین و شکست دشمنان دعا می‌نمود. علامه سبکی/ می‌فرماید: هنگامی‌که شیخ مشغول دعا می‌شدند همه مجمع به گریه می‌افتاد. [طبقات شافعیه، علامه سبکی ج 5 ص 100]

شیخ عزالدین در زندانی در بیت‌المقدس در سخت‌ترین شرائطی به‌سر می‌برد، تا جائی‌که سلطان بی‌لیاقت با کمال وقاحت و بی‌شرمی به اروپائیان می‌گوید: به خاطر شما شیخ را زندانی نموده‌ام. از سوی دیگر اروپائیان به حیرت افتاده‌اند و سلطان فرومایه را مورد خطاب قرار داده به او می‌گویند: به خدا قسم اگر این‌چنین شخصیت‌هائی در مذهب و آیین ما باشند، دست و پای آنان را شسته و آب مستعمل آنان را خواهیم نوشید. وقتی سلطان این پاسخ را می‌شنود بسیار سرافکنده و خجالت‌زده می‌شود. علامه سبکی/ می‌فرماید: بالاخره بعد از مدتی ارتش مصر وارد عمل شد و بر نیروهای متجاوز پیروز گشت. واقعاً روزی که شیخ عزالدین/ جهان فانی را الوداع گفت، جهان اسلام در ماتم کامل فرو رفت و همه، خویشتن را یتیم تصور می‌کردند. ملک ظاهر ببرس می‌گفت: شیخ عزالدین این‌چنین می‌فرمود: دنیا سایه و خوابی است[[39]](#footnote-39).

سلطان صلاح الدین و صلیبیان

سلطان صلاح الدین/ از همان شخصیت‌های بلندپایۀ جهان اسلام هستند که جهان اسلام به وجود پرافتخارآفرین آنان افتخار می‌ورزد. و جهان کفر تا به حال از نام این مجاهد بزرگ در وحشت می‌باشد. آری، شمشیر برندۀ این سردار رشید اسلام همیشه جهت سربلندی دین مبین اسلام به‌کار گرفته شد، و برای محافظت از کیان اسلامی علیه متجاوزین صلیبی به مبارزه برخاست. اگر فراز و نشیب‌های زندگانی این سردار رشید جهان اسلام مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، بدون تردید این همه مجاهدت‌ها و کوشش‌ها و از خودگذشتگی‌ها و ایثار و هم‌دردی این انسان بزرگ هم‌اکنون هم برای تاریکی‌های زندگی ما حیثیت مناره‌های نور و درخشندگی را خواهند داشت. هدف اساسی سلطان بر این بود که صلیبیان را هرطور شده از سرزمین شام بیرون راند. اما بنابر برخی مصلحت‌های داخلی و خارجی، بین اروپائیان و سلطان به‌طور موقت قرارداد صلحی برقرار گردید. اما ریچارد پیوسته خودش را از این صلح کنار می‌کشید و از سوی دیگر تاراج نمودن کاروان‌های تجاری مسلمین از مشغله‌هایش شده بود. در سال 1186م به یکی از کاروانان تجارتی مسلمین یورش برد و اموال آنان را سرقت نمود و تاجران را به اسارت درآورد. وقتی اسیران خواستار آزادی شدند به‌عنوان تمسخر به آنان گفت: شما بر محمد (ج) ایمان آورده‌اید، چرا به او نمی‌گوئید که بیاید و شما را از اسارت من نجات دهد. وقتی سلطان/ از این برخورد بی‌شرمانۀ و گستاخانۀ ریچارد آگاه گردید این‌چنین گفت: اگر خدا بخواهد (ان شاء الله)، این انسان بی‌شرم و گستاخ را با دست‌های خودم خواهم کشت. چنان‌چه در طی جنگ‌های صلیبی که اروپائیان شکست خوردند، پادشاه و شاهزاده‌اش اسیر گشتند و به محضر سلطان آورده شدند، بنابر قول لین پول در این جنگ پاتلیون و ریچارد نیز به اسارت درآمده بودند. چنان‌چه فرماندهان به اسارت درآمده را حسب مراتب در جایگاه‌های مخصوص نشانده شده بودند. هنگامی‌که ریچارد سلطان صلاح‌ الدین/ را مشاهده نمود، فوراً اعمال زشت و ننگین خویش و سوگند سلطان را به یاد آورد، خون در بدنش منجمد گردید، آرزوی یکی از فرماندهان عالی‌رتبۀ به اسارت درآمده بر این بود که سلطان ریچارد را مورد عفو قرار داده و آزاد نماید. اما سلطان اعمال زشت و ننگین وی را یکی بعد از دیگری برشمرد، و در نهایت ریچارد به سزای اعمال ننگینش رسید و سرش از بدن جدا گردید. وقتی آن فرمانده این وضعیت و عاقبت ریچارد را مشاهده کرد، بسیار وحشت‌زده شد. اما سلطان صلاح الدین/ به او گفت: مسلمانان بی‌جهت مردم را نمی‌کشند، اما ریچارد به‌خاطر گستاخی بیش از حد و به‌خاطر اهانت به ساحه مقدس رسول الله ج به قتل رسید[[40]](#footnote-40). بعد از این‌که سلطان صلاح الدین/ بیت‌المقدس را فتح می‌کند، با اسیران صلیبی و دیگر مسیحیان برخورد انسانی و مسالمت‌آمیزی صورت می‌گیرد، حال آن‌که در همین‌جا آنان با مسلمانان برخورد غیراخلاقی و غیرانسانی داشته و مسلمانان را با وضع فجیعی شکنجه داده بودند. لین پول با مشاهده کردن این برخوردهای بسیار بلند و عالی اخلاقی مسلمین، تحت تأثیر قرار گرفته چنین می‌گوید: وقتی به احسانات و برخوردهای شریفانۀ سلطان می‌نگرم، فوراً به یاد برخوردهای وحشیانه و غیرانسانی صلیبیان هنگام فتح بیت‌المقدس می‌افتم. همان صلیبیانی که حضرت مسیح÷ آنان را به رحم و شفقت توصیه نموده بود. در این مسئله تردیدی وجود ندارد که سلطان صلاح الدین شخصیتی عظیم و وارسته، با کمال و بی‌همتائی بوده‌اند. بعد از فتح بیت‌المقدس توسط مسلمین، جهان مسیحیت به ماتمکده‌ای مبدل شده بود. پاپ رهبر مسیحیان ضمن صدور اعلامیه‌ای اعلام کرده بود: هر شخصی که در مقابل مسلمانان کشته شود همۀ گناهانش بخشیده خواهد شد، کشیشان و اسقف‌ها همگی عزادار و البسۀ سیاه پوشیده بودند و با سخنرانی‌های بسیار داغ‌شان مردم را علیه مسلمین برانگیخته می‌کردند. در همین راستا کشورهای اروپائی اختلافات دیرینۀ خویش را فراموش نموده و علیه مسلمین جبهۀ متحدی را تشکیل دادند. کشیشان با صدور فتوائی اعلان نمودند: هر مسیحی که با مال و جان خویش علیه مسلمین به مبارزه برنخیزد از دائرۀ مسیحیت بیرون خواهد آمد. یهودی‌ها هم با پرداخت مالیات در جبهه‌های علیه مسلمین به مبارزه برخاستند. روی هم‌ رفته، ملت‌های کفر علیه مسلمین جبهۀ متحدی را تشکیل دادند، اما با توجه به این‌همه امکانات، باز هم از نام سلطان/ در وحشت بودند. تا جائی‌که مادران، فرزندان‌شان را از نام سلطان صلاح الدین/ وحشت‌زده می‌نمودند، برمبنای قول لین پول در این معرکه، رهبران کفر به حدی شرکت جسته بودند که قبل از آن در هیچ مراسمی تا این حد شرکت ننموده بودند. از سوی دیگر این سردار رشید اسلام سه سال مداوم در مقابل این جبهه متحد، مقاومت و مبارزه نمود و به دشمنان هیچ‌گونه فرصتی نداد تا به اهداف شوم‌شان برسند. تاریخ بیانگر این حقیقت است که در این جنگ سوم صلیبی‌ها، جهان مسیحیت با همۀ توان و قوتش و امکانات تهاجمی‌اش وارد معرکه شده بود. خوشبختانه قدرت کفار نتوانست کاری از پیش ببرد.

سرانجام آنان با شکست سختی مواجه و با سرافکندگی به کشورهای‌شان بازگشتند. بعد از این‌که سلطان/ درگذشت، جهان اسلام در فراغ این مجاهد نستوه در غم و اندوه کامل فرو رفت. وقتی که ایشان را در آرامگاه‌شان گذاشتند، شمشیرشان را نیز کنارش نهادند، زیرا اکنون کسی باقی نمانده بود که بتواند حق شمشیر سلطان به جای آورد. هرچند سلطان/ در میان مردم نبود اما زندگی معنوی و مبارزات‌شان، ارزنده‌ترین الگو برای آینده‌گان بود. گویا حالات روحی و معنوی و جاویدان‌شان، این پیام را برای آینده‌گان به ارمغان گذاشتند: ای مسلمانان، اگر خواهان عظمت و سربلندی اسلام هستید، لازم است با نیروهای متحد دشمنان به مبارزه برخیزید، در این‌صورت یقیناً اسلحه‌هایتان کارآمد خواهد بود، آرزوها و اراده‌هایتان هرگز خسته نخواهد شد، نیرو و توان رزمی دشمن از هم خواهد پاشید، این درس هم‌اکنون موجود است و در آینده نیز موجود و برای آینده‌گان نوعی دستورالعمل خواهد بود[[41]](#footnote-41). آیا در حال حاضر که مسلمانان در بدترین شرایط امنیتی و سیاسی قرار دارند، آیا امکان دارد که از سلالۀ انسان‌های پاک و وارسته بار دیگر صلاح الدینی پا به عرصه مبارزه و ازخودگذشتگی گذاشته و از سر نو عزت و عظمت از دست رفتۀ مسلمین را بازگرداند و فلسفۀ عدالت اجتماعی را به عنوان ارزنده‌ترین هدیۀ انسانیت به انسان‌ها تقدیم دارد؟

فقدان عقل عاقلان موجب نابودی بی‌گناهان

تاتاریان نسبت به قدرت و نیروی‌شان به حدی دچار غرور هستند که به‌طور کلی بغداد را زیرورو نموده‌اند، بچه‌های شیرخوار به چه وضع وحشتناک و فجیعی دارند که قتل‌عام می‌گردند، عفت و ناموس زنان پاکدامن بی‌جهت از سوی آن ناکسان در حال هتک حرمت می‌باشد، جوانان گروه گروه دارند به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند، تا به‌حال تاریخ اسلام شاهد این‌چنین سفاکی و بربریتی قرار نگرفته بود. آری، همان سرزمینی را که با خون دل و وجود خویش سرسبز و آبیاری نموده بودند، الان در همان‌جا عرصۀ زندگی برایشان بسیار تنگ و غیرقابل تحمل بود، چرخش تاریخ تا حدودی متوقف گردیده و بیشتر یارای تحمل حالات خون‌بار را ندارند. بسیار خوب این هم مرحله‌ای از تاریخ است که انسانی تحمل زندگی انسان‌های دیگر را نداشته باشد، آن‌جائی که هیچ‌گونه توجهی به آواهای جان‌گداز و دردناک بچه‌های بی‌گناه کرده نشود، جای تعجب در این‌جاست، با توجه به این همه مظالم باز هم مدعی این هستند که تمدن و فرهنگ ما بسیار عالی می‌باشد. اما اکنون چه کار کنیم، خصوصاً نسبت به مؤرخینی که وقایع بسیار کوچک را نوشته‌اند و برای نسل‌های بعدی دروازۀ نوینی جهت اظهار نفرت علیه متجاوزین و اشغال‌گران گشوده‌اند. هم‌اکنون کسانی‌که در پی تحقیق و بررسی اوضاع و احوال جهانیان می‌باشند، بدون تردید وقتی‌که لکه‌های ننگ و بربریت را بر صفحۀ تاریخ مشاهده می‌کنند وجودشان را نفرت و بدبینی فراخواهد گرفت. آری، برخورد آن تبهکاران و جانیان به همین صورت بوده و در آینده هم خواهد بود. و کسی نمی‌تواند خویشتن را بازخواست تاریخ نجات دهد، سخن بسیار طولانی شد، موضوع در ارتباط با یورش تاتاریان بر بغداد بود. علامه سبکی/ می‌فرماید: روزی که تاتاریان بر عراق یورش بردند، در آن مدت خلیفه در طبقه بالائی اقامتگاهش قرار داشت و مشغول تلاوت قرآن مجید بود، دخترشان نیز در کنار وی نشسته بود، ناگهان سربازی به آن‌جا حمله‌ور شد و خلیفه را تیری زد اما تیر به دختر اصابت نمود و او را به شهادت رساند. مؤرخین می‌نویسند وقتی که خون این دختر بر زمین می‌ریخت، خود به خود از خون ریخته شدۀ این دختر بر روی زمین این عبارت نمایان می‌گردید: خداوند هر وقت بخواهد قومی را به مصیبتی دچار نماید، عقل و فراست و دوراندیشی صاحبان عقل و خرد از کار می‌افتد و در نتیجه خون بی‌گناهان بی‌جهت بر روی زمین ریخته خواهد شد.

نبرد حق و باطل

جای تعجب و حیرانی است و چقدر باعث درد و غم است که هلاکوخان الان در پی هتک حرمت همسر خلیفۀ وقت می‌باشد، از سوی دیگر آن بانوی عفیف و پاکدامن از قصد و ارادۀ شوم هلاکوخان باخبر گردیده و الان در این اندیشه است که هلاکوخان را چگونه از پای در آورد، در همچنین وضعیت بسیار تیره و تار اگر این‌چنین رویداد تلخی پیش بیاید جای هیچ‌گونه نگرانی نخواهد بود، زیرا قبل از آن، ناموس و عفت دختران و زنان بی‌‌شماری در این خطه، توسط خون‌آشامان و همین درندگان نیروهای متجاوز از بین رفته بود. ملکه وقتی متوجه شد راه نجاتی در پیش نیست، در پی راه چاره و راه‌حل مناسبی شد، چنان‌چه به کنیزش چیزی گفت و مطمئن شد از آن‌چه در پیش گرفته جان سالم بدر خواهد برد. در همان اطاقی که هلاکوخان نشسته بود، ملکه هم بدون احساس کوچک‌ترین خوف و هراسی وارد شد و به هلاکوخان گفت: این شمشیر از خلیفه است و دارای خصوصیات زیادی می‌باشد. از خصوصیاتش یکی این است مادامی که خلیفه آن را استعمال نکند، کسی دیگر را نمی‌تواند زخمی کند. اگر باور نداری آن ‌را جلو روی شما مورد آزمایش قرار خواهیم داد. هلاکوخان از سخنان ملکه شگفت‌‌زده شده بود. چنان‌چه ملکه به کنیزش (طبق نقشه از پیش طرح‌ریزی شده) اشاره نمود. کنیز با یک ضربۀ شمشیر، این بانوی پاکدامن را جلو روی هلاکوخانه به دو نصف نمود. آری، با این نقشه بسیار ظریفانه توانست خویشتن را از نقشه‌های شوم هلاکوخان نجات دهد. و به این دژخیمان درس عبرتناکی داد و گویا به آنان این درس را داد: تو (و امثالت) می‌توانی جان ما را بگیری و به قتل برسانی، اما هرگز نخواهی توانست به اهداف شوم وغیراخلاقی که منافی عفت و حیاء باشد برسی.

حضرت معاویه و دنیا

کارنامه‌های درخشان ایشان در تاریخ محفوظ و مکتوب است، به دستورشان تاریخ‌نویسی آغاز گردید. مؤرخین در بیان حالات ایشان می‌نویسند که: از عظمت و خوف ذات الهی و وقایع هولناک قیامت به شدت می‌ترسید. امور دینی را به خوبی احساس می‌نمود و نسبت به آنها اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد. یک دفعه هنگام سفر برایشان فرشی پهن گردید و جلو رویشان لشکریان و همراهان را مشاهده نمود، چنان‌چه به ابن مسعد گفت: خداوند به حضرت ابوبکر رحم کند نه در پی دنیا بود و نه دنیا در پی او، دنیا در پی عمر بود اما او آن را نخواست، و عثمان تا حدودی گرفتار آن شد، و ما به‌طور کلی گرفتار دنیا شده‌ایم. راوی می‌گوید: حضرت معاویه با اظهار این سخنان طوری شده بود که بر رخسارشان آثار ندامت و پشیمانی نمایان بود.

عدالت‌خواهی خلفا

منصور (خلیفه عباسی) از استوانه‌های خلافت بنی عباس به‌شمار می‌آید، خردمندی و دوراندیشی و فراستش، عظمت و روحیۀ نوینی به خلافت عباسی بخشیده بود، رجحانات سیاسی ایشان مملو از احساسات اسلامی بود. یک دفعه به مهدی گفت: بقای نعمت‌های الهی موقوف به شکر و سپاس‌گزاری از ذات الی می‌باشد، در ضمن نوشتن وصیت‌نامه این‌چنین می‌فرماید: فرزندم، در عوض محافظت و پاسداری از امت رسول الله ج، خداوند تو را در پناهش قرار خواهد داد. از خونریزی جداً دوری کن، زیرا خونریزی در نزد خداوند از گناهان بزرگ و بسیار خطرناک می‌باشد، در به‌کار گرفتن چیزهای پاک و حلال اجر و پاداش است و موجب سربلندی در دنیا می‌باشد و در اجرای احکامات الهی حتی از سر مو هم، بیش از حد تجاوز نکن، توأم با عدالت فرمانروائی بر مردم حکومت کن[[42]](#footnote-42). با توجه به این‌که منصور از خلفای طراز بالای بنی عباس بود، اما در همین ضمن بسیار دوراندیش و در پی وصول واقعیت‌ها و حقایق بود. یک دفعه وارد اقامت‌گاهشان شد، متوجه شد که چندین شمع روشن است، فوراً گفت: مگر یک شمع کفاف نمی‌کند؟ از این به بعد فقط به روشن کردن یک شمع اکتفاء کنید[[43]](#footnote-43).

چگونگی زندگی اسلاف

در عصر حاضر کیفیت معیشتی ما در آن ناز و نعمتی غرق شده بود که هر بامداد و شام این آوای را همیشه سر می‌دهیم: «هل من مزید»، با پیش آمدن کوچک‌ترین ناگواری و یا مشکلی، با بیماری مهلک ناسپاسی و ناشکری مواجه خواهیم شد، اما اگر بیائیم سیمای فرزانگان صدر اسلام را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که حیثیت زندگی آنان در دنیا هم‌چون یک مسافر بوده، معیار معیشتی آنان به گونه‌ای بود که بسا اوقات به مشکل، دو وعدۀ غذای آنان پی‌درپی میسر می‌گردید. اگر به کارنامه‌های درخشان آنان نظری بیفکنیم، بعضی مواقع آن‌چنان شگفت‌زده می‌شویم که با نبودن امکانات لازم آخر آنان چگونه توانستند به این مدارج عالیۀ عظمت و سربلندی برسند؟

مسجد نبوی در سکوت کامل قرار دارد، نمازگزاران به خانه‌هایشان مراجعت نموده‌اند، و همین خاموشی حاکم بر مسجد چقدر سؤال‌برانگیز است، چه سکوت تعجب‌آوری، آن‌چنان آرامش خاطری که جهان کنونی به شدت به آن نیازمند است و برای دست یافتن به آن، لحظه‌شماری می‌کند اما حصول این اطمینان و آرامش‌خاطر به معنای واقعی کجا میسر می‌باشد؟ آری، حضرت ابو هریرهس در کنار صفه به ظاهر در حال استراحت و آرامش به‌سر می‌برد، آثار خرمی و شادابی بر رخسارش نمایان نیست، به جایش نوعی خستگی ظاهر می‌باشد، ایشان خودشان بیان می‌دارند که چندین روز را در فاقه (گرسنگی) گذرانده بودم که بر اثر آن بر من ضعف و ناتوانی مستولی شده بود، طوری که توان راه رفتن از من سلب شده بود. آری، حضرت ابوبکرس از کنار حضرت ابو هریرهس رد می‌شوند، (و به‌‌خاطر این‌که نظر حضرت ابوبکرس را به سوی خودشان جلب کنند) از ایشان سؤالی می‌پرسند، اما بعد از پاسخ دادن از آن‌جا می‌روند، سپس حضرت عمرس از همان‌جا می‌خواهد بگذرد، حضرت ابو هریره می‌خواهد حضرت عمرس را متوجه وضعیت‌شان قرار دهد، به همین منظور از حضرت عمرس سؤالی می‌کند، حضرت عمرس بعد از پاسخ دادن از آن‌جا می‌رود، بدون آن‌که متوجه وضعیت حضرت ابو هریرهس بشوند. سرانجام رسول الله ج از آن‌جا می‌گذرند و به محض مشاهده‌کردن وضعیت حضرت ابو هریرهس و با آگاه شدن از آن‌چه برای حضرت ابو هریره پیش آمده بود، حضرت ابو هریرهس را به همراه خودشان به منزل می‌برند، بعداً حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس را نیز به منزل فرا می‌خوانند، و با پیش کردن شیر، از آنان پذیرائی می‌کنند. راویان این‌چنین بیان می‌دارند: حضرت ابوبکرس و حضرت عمرس نیز از وضعیت حضرت ابو هریرهس آگاه شده بودند، اما از آن‌جا که خودشان در فاقه به‌سر می‌بردند، چگونه ممکن بود که از حضرت ابو هریرهس پذیرائی نمایند؟[[44]](#footnote-44).

مهدی خلیفه عباسی و کفش‌های رسول الله **ج**

مهدی از (خلفای بنی عباس) نسبت به رسول الله ج ارادت به‌خصوصی داشت، یک دفعه شخصی یک جفت کفشی را در حالی‌که در پارچه‌ای پیچیده بود تحت این عنوان که کفش‌های مبارک رسول الله ج هستند به مهدی تقدیم نمود، مهدی کفش‌ها را گرفته آنها را فوراً روی دیده‌هایش نهاد و به کسی‌که این کفش‌ها را آورده بود پاداشی عنایت فرمود، بعد از رفتن آن شخص، مهدی به حاضرین در مجلس گفت: به خوبی می‌دانم که نگاه رسول الله ج بر این کفش‌ها نیفتاده چه رسد به این‌که آنها را پوشیده باشند، اما از آن‌جا که این کفش‌ها را به رسول الله ج نسبت داد به همین‌خاطر آنها را پذیرفته و او را پاداشی عنایت فرمودم[[45]](#footnote-45).

حضرت امام ابوحنیفه و فکر آخرت

یزید ابن کمیت روایت می‌کند: یک دفعه مشغول خواندن نماز عشاء بودیم، حضرت امام ابوحنیفه/ نیز بین ما حضور داشت، به محض این‌که امام جماعت این آیه: ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا ١﴾ [الزلزلة: 1]([[46]](#footnote-46)). را خواند و بعداً نماز به پایان رسید و مردم از مسجد خارج شدند، امام ابوحنیفه/ را دردیم که به فکر فرو رفته، به خودم گفتم الان مناسب نیست که برای ایشان ایجاد مزاحمت نمایم، نور چراغ را کم نموده به منزل رفتم، بامداد وقتی برای دادن اذان آمدم، امام ابوحنیفه/ را در حالی‌که محاسن خویش را گرفته بود دیدم که این‌چنین می‌گفت: چقدر بزرگ و برتر است آن ذاتی که عوض یک ذره (چه خوب و چه بد) را می‌دهد، بارالهی برده‌ات (ابن نعمان) را از عذاب آخرت نجات بده. یزید بن کمیت می‌فرماید: امام ابوحنیفه/ مشغول همین راز و نیاز و نیایش بود که اذان صبح را دادم، بعداً به نزد ایشان رفتم و گفتم: به شمع نیاز داری؟ فرمودند: خیر. گفتم: اذان صبح داده شد. فرمودند: بسیار خوب، و به خوبی یاد دارم که امام ابوحنیفه/ با همان وضوی نماز عشاء، نماز صبح را خواندند. اسد بن عمرو می‌فرماید: امام ابوحنیفه/ هنگام تلاوت قرآن مجید به اندازه‌ای می‌گریستند که اهل محل هم نسبت به حال امام اندوهگین می‌شدند، و در آن مکانی که حضرت امام وفات نمودند تقریباً بیش از هفت هزار مرتبه قرآن مجید تلاوت شده بود[[47]](#footnote-47).

واکنش سردار لشکر نسبت به برکناری‌اش

بعد از رحلت جانگداز حضرت ابوبکر صدیقس بار سنگین خلافت بر دوش حضرت عمرس سنگینی می‌کرد، در ارتباط با امور امنیتی و نظامی با سردار رشید اسلام حضرت خالد بن ولید س گفتگوئی در جریان است. اما حضرت عمرس از این گفتگو جواب رضایت‌بخش و مثبتی نمی‌یابد. بالاخره طی حکمی ایشان را از سمت فرماندهی ارتش معزول می‌کنند. واقعاً چقدر شگفت‌آور است، شخصیتی دارد معزول می‌گردد، که لشکرهای اسلامی تحت فرماندهی ایشان به هر کجا که می‌روند و در هر میدان نبرد پیروز می‌گردند. اکنون حکم برکناری حضرت خالد بن ولیدس توسط نمایندۀ خلیفه دارد که قرائت می‌گردد و از سوی دیگر حضرت ابو عبیده بن جراحس به این سمت مهم منصوب می‌گردند. اما بیائیم به عکس‌العمل حضرت خالد ابن ولیدس توجه بکنیم که چه می‌فرمایند: این حکم را شنیدم و آن را پذیرفتم و برای پذیرفتن و به اجرا درآوردن دستورالعمل‌های افسرانم با کمال میل حاضرم[[48]](#footnote-48).

معزز و ذلیل‌بودن انسان در اختیار خودش می‌باشد

حضرت سعید بن مسیب/ از بزرگان عصر تابعین است، آوازه و شهرت، علم و تقوی ایشان هرکجا را در برگرفته، یکی از خادمانش به‌نام بدر بیان می‌کند: بر حضرت سعید بن مسیب/ چهل سال به‌طور مدام طوری گذشت که قبل از اذان به مسجد تشریف می‌بردند. عبدالله بن محمد/ می‌گوید: حضرت سعید بن مسیب/ می‌فرمودند: انسان توان این را دارد به خودش عظمت و شرافت بدهد مشروط بر این‌که بندگی خدا را بر نهج صحیح به‌جای آورد، و در صورتی نافرمانی، اسباب ذلت و رسوائی‌اش را می‌تواند فراهم نماید. برای انسان این‌قدر کافی است که دشمنش را مبتلا در گناه ببیند، و هر شخصی که از خداوند بی‌نیاز باشد محتاج و نیازمند دنیا و اهلش خواهد شد.

بزرگی به تقوی است نه به نژاد

با توجه به این‌که زیاد بن زیاد برده‌ای بیش نبود، اما شخصیت برجسته‌ای چون عمر بن عبدالعزیز/ نیز احترام وی را به‌جای می‌آورد، امام مالک بن انس/ می‌فرماید: زیاد بن زیاد/ از عبادت‌گزاران و فرزانگان و پرهیزگاران می‌باشد. محمد بن منکدر/ می‌گوید: زیاد بن زیاد/ را در آن حالی در مسجد دیدم که خویشتن را این‌چنین مورد خطاب قرار داده بود: ای نفس بنشین، می‌خواهی به کجا بروی، آیا از این‌جا، جائی بهتر برایت میسر می‌گردد، مگر از دنیا چقدر می‌خواهی؟ آیا این دست لباسی که پوشیده‌ای و این نان‌هائی را که می‌خوری برایت کافی نیست؟ محمد بن منکدر/ می‌گوید: آن بزرگوار به همین صورت نفسش را مورد خطاب قرار داده و اشک‌هایش بر رخسارش سرازیر بود[[49]](#footnote-49).

باورم نبود تا به حال زنده بمانم

بیان بصری/ می‌فرماید: روزی در حرم مکه نشسته بودم و در جلو روی من جوانی مشغول عبادت بود، شخصی را دیدم که در پی این بود وی را مبلغ پولی بدهد، اما آن جوان پول‌ها را تحویل نگرفت و این‌چنین گفت: به این پول‌ها نیازی ندارم. آن شخص گفت: بسیار خوب، اما این‌ها را بگیر و بین نیازمندان تقسیم بکن، بیان بصری/ می‌گوید: آن جوان را دیدم که در مدت بسیار کوتاهی همۀ پول‌ها را بین نیازمندان تقسیم نمود. بعد از نماز عشا همان جوان را دیدم که در تلاش رزق بود. با مشاهده کردن این وضعیت، از او پرسیدم که چرا از آن پول‌ها مقداری برای خودت نگذاشتی؟ در پاسخ گفت: باورم نبود تا به حال زنده بمانم[[50]](#footnote-50).

کدام گناه؟

حسن بصری/ (از بزرگان و اولیاء الله) در آن مقام شامخ معنویت قرار گرفته بود که بر اثر عظمت خشیت الهی و وضعیت هولناک قیامت هرگز به سوی دنیا متمایل و از فکر و اندیشه نسبت به آخرت غافل نماند، مردم وی را هرگز در حال تبسم ندیدند، تا جائی‌که کوچک‌ترین لبخندی هم برایشان احساس بیگانگی می‌کرد، البته آثار تبسم هنگام وفات بر لب‌هایش نمایان بود، و بی‌اختیار این الفاظ را گفت: کدام گناه، کدام گناه؟ بعد از وفات، شخصی حسن بصری/ را در خواب دید که به او می‌گفت: هنگام سکرات این آواز به گوشم رسید: هم‌اکنون گناه باقی است روحش را به سختی بیرون کنید، اما هنگامی که ملک الموت این مژده را به من داد که چرا می‌خواهی غمگین بشوی، امروز مراسم عروسی تو در حال برگزار شدن است به همین خاطر آثار تبسم بر لب‌هایم نمایان گشت، اما همین‌که نسبت به گناهم جویا شدم جوابش را به‌صورت خاموشی یافتم[[51]](#footnote-51).

استغناء بندگان نیک خدا از سلطنت و سرمایۀ مردم

حضرت سفیان/ روایت می‌کند یک مرتبه پسر سلیمان بن عبدالملک (از خلفای بنی عباس) نزد امام طاووس/ آمد، اما ایشان توجهی نکردند، گفته شد که پسر سلیمان بن عبدالملک تشریف آورده، حضرت طاووس/ فرمودند: بسیار خوب، اما قصداً به سوی وی التفاتی نکردم، تا این احساس را بکند که در دنیا افرادی وجود دارند که نسبت به سلطنت، و سرمایۀ آنان نیازی ندارند. عبدالله بن صالح بن صالح/ می‌فرمایند: یک دفعه مریض شدم، امام طاووس/ جهت احوال‌پرسی و عیادت به نزدم تشریف آوردند، از ایشان خواستم تا در حقم دعای خیر نماید، حضرت طاووس یمانی/ فرمودند: خودت برای خودت دعا کن، زیرا خداوند دعای انسان‌های مصیبت‌زده و گرفتار را زودتر اجابت می‌کنند، مشروط بر این که نگاهشان به سوی الله باشد[[52]](#footnote-52).

محافظ‌شان الله است

مردم جهت دیداربینی از حضرت عبدالله بن مبارک/ در منزل‌شان به صف ایستاده‌اند و با جوش و خروش و اشتیاق کامل در حال ملاقات با این بزرگوار هستند، این‌طور معلوم می‌گردد که دارند دار فانی را الوداع می‌گویند، کلیۀ سرمایه و دارائی‌شان را بین کسانی که در حال رفت و آمد هستند، دارند که تقسیم می‌کنند، قناعت و توکل‌شان به حدی رسیده بود که برای بازماندگان چیزی باقی نگذاشت. حال آن‌که خدمتگزاران، نسبت به وارثان و بازماندگان ایشان را یاد‌آوری نموده بودند، اما در مقابل همه فرمودند: خداوند محافظ‌شان می‌باشد. و بعد از مدت کوتاهی حضرت ابن مبارک گردن‌شان خم گردید و دار فانی را وداع گفت، البته در این دوران از زبانش این ورد جاری بود:

﴿لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ ٦١﴾ [الصافات: 61].

«آرى، براى مثل اين، بايد عمل‏كنندگان عمل كنند!».

خودم را از دنیا دور نگه می‌دارم اگرچه برایم حلال باشد.

حضرت فضیل بن عیاض/ می‌فرمودند: اگر دنیا و هر آن‌چه در او است، برایم حلال گردد، باز هم خودم را دور نگه می‌دارم. منصور بن عمار/ می‌گوید: روزی در بیت‌الله در ارتباط با اوضاع و احوال قیامت سخنی گفتم (در حالی‌که) حضرت فضیل بن عیاض/ به این گفتگو گوش فرا می‌داد، به محض شنیدن تذکرۀ قیامت فوراً بیهوش شدند و تا چندین ساعت به هوش نیامدند. ابواسحاق می‌فرماید: حضرت فضیل بن عیاض/ می‌فرمودند: اگر این اختیار را به من دهند و بگویند بیا مثل یک حیوان زندگی کن، طوری‌که برایت قیامتی در پیش نخواهد بود، در آن‌صورت زندگی حیوانی را خواهم پذیرفت، زیرا از تذکرۀ قیامت به‌طور کلی از خود بی‌خود خواهم شد[[53]](#footnote-53).

سبب افزایش مرتبۀ معنویت و کمالات

ابواسحاق طبری روایت می‌کند: شخصی به نام احمد بن سلمان/ در عصر خودش از عباد بزرگ بود، طبری در شرح حال این بزرگوار می‌فرماید: احمد بن سلمان/ عموماً روزها را روزه می‌گرفت، با یک قرص نان افطار می‌نمود و قطعه‌ای از همین نان را جدا می‌کرد، زیرا در روز جمعه یک قرص کامل نان را به شخص مسافری و یا نیازمندی می‌داد و آن‌چه را باقی می‌ماند، خودش می‌خورد. عبدالله حربی می‌گوید که احمد بن سلمان/ می‌فرمود: هر شخصی که دوستانش را مورد محاسبه قرار دهد، دوستانش اندک خواهند گردید، و هرکسی که گناهانش را به راستی به یاد آورد، آه و گریه و زاری‌اش بیشتر خواهد گردید[[54]](#footnote-54).

علامه ابن تیمیه/ از علمای بزرگ قرن هفتم پیرامون علوم و معارف اسلامی، تألیفات متعددی دارند، در یکی از کتاب‌هایشان این‌چنین می‌نویسند: ذکر و یاد الله برای انسان همانند آب است برای ماهی، به خوبی بیندیشید اگر ماهی را از آب جدا کنند به چه روزی خواهد افتاد. در کتابی دیگر این‌طور بیان می‌کنند: کمال انسان در این است که در پیشگاه الهی هرچه بیشتر بتواند بندگی خویش را ظاهر کند و هر کسی‌که برای اظهار این عبدیت سعی و کوشش بیشتری بکند، به همان اندازه مراتب و کمالاتش افزایش خواهند یافت. و در جائی دیگر این‌چنین بیان می‌کنند: هر مخلوقی در ارتباط با رزقش حتماً نیازمند کسی خواهد بود، بنابراین اگر برای رفع نیازهایش به سوی الله متوجه شود، در آن‌صورت محتاج خداوند خواهد بود. اما اگر برای رفع نیازش به غیر از خدا به سوی دیگران متوجه گردد در آن‌صورت نیازمند مخلوق خواهد بود[[55]](#footnote-55).

ابن قیم/ از شاگردان ابن تیمیه/ و از علمای برجسته و بزرگوار، صاحب تألیفات و تصنیفات بی‌شماری می‌باشند و توان علمی ایشان از لابلای کتاب‌هایشان به خوبی مشاهده می‌گردد، در یکی از همین کتاب‌هایش می‌فرماید: دعاهای یک انسان هم‌چون اسلحه مؤثرند، هرگاه اسلحه‌ها تیز و محکم باشند، انسان به خوبی خواهد توانست خویشتن را از حملات دشمنان محفوظ نگه دارد. اما تأثیر مثبت دعاها هنگامی ممکن خواهد بود که دعاها طبق اصول و ضوابط و شرائط مقرر باشد و هم این‌که قلب و زبان دعاکننده با هم یک‌سو و یک‌نواخت باشد. در غیر آن‌صورت، در قبولیت دعاها متردد خواهم بود[[56]](#footnote-56). در جائی دیگر می‌فرمایند: هر وقت احساس نمودی که عقلت چیزهای فانی را بر چیزهای جاودانی ترجیح می‌دهد، این را بفهم که توازن عقل و فهمت برابر و متعادل نمی‌باشد. و هر وقت محبت خدا از قلب بیرون بیاید و جایش را محبت غیر بگیرد و اظهار محبت نسبت به چیزهای دنیوی افزایش و برتری یابد، لازماً مرگ معنوی این‌چنین شخصی در پیش خواهد بود. و هر وقت به خاطر خوف و خشیت الهی قطرۀ اشکی نچکد، این واقعیت را باید پذیرفت که قساوت قلبی به اوج خود رسیده. و هر وقت وجود از خدا بترسد اما تمایلش نسبت به دنیا و اهلش بیشتر باشد، لازماً مسیر انسان و نفس از همدیگر جدا خواهد گشت، و همۀ این موارد دلیل بر این امر هستند که فطرت ایمانی به هم خورده و توان و تحرک خواهشات نفس در حال برتری می‌باشد[[57]](#footnote-57). علامه ابن قیم/ در یکی از کتاب‌هایش در ارتباط با چگونگی اطاعت از خدا این‌چنین می‌نویسد: بزرگ‌ترین اثر اطاعت از خدا این است که قلب مملو از نور معنویت می‌گردد و تاریکی‌ها محو می‌گردند، و در نتیجه آن‌چنان حالتی پیش خواهد آمد که قلب هم‌چون آیینه گردد. و هر وقت شیطان بخواهد که این‌چنین قلب منوری را در اختیار خودش درآورد موفق نمی‌شود بلکه برعکس متضرر می‌گردد، هم‌چون گوسفندی خواهد بود که چگونه از ببر و پلنگ در هراس و وحشت می‌باشد. وقتی شیطان از این‌چنین قلب‌هائی ناامید می‌گردد، همۀ شیطان‌ها دور و بر هم جمع می‌گردند و از همدیگر می‌پرسند: چه شده؟ خودشان پاسخ خواهند داد: درخشش و نورانیت قلب مؤمن ما را از بین برده است[[58]](#footnote-58). در جائی دیگر می‌فرمایند: وقتی انسان تأثیر فوری دعاها را مشاهده نمی‌کند بسا اوقات از نعمت دعا کردن محروم می‌گردد. مثالش همانند شخصی است که بذرافشانی نموده و در حفاظت آن سعی و تلاش خویش را بنماید، اما در فصل برداشت محصول بنابر سهل‌انگاری و تأخیر جزئی همه چیز را ترک نموده و از ثمره هر محصولی خودش را محروم گرداند. در صحیح بخاری به روایت از حضرت ابو هریره آمده که رسول الله ج فرمودند: دعای انسان تا آن وقت مورد قبولیت قرار نخواهد گرفت مگر این‌که عجلت و شتاب را ترک نکند[[59]](#footnote-59). علامه ابن قیم/ در مورد تأثیرات گناهان چنین می‌فرمایند: بزرگ‌ترین ضرر گناهان این است که به جای خوف و هراس از الله، خوف و عظمت و رعب دیگران در قلب جای خواهد گرفت، در حالی‌که ثمرۀ اطاعت از الله و رسولش آن‌چنان قلعۀ مستحکمی است که هیچ دشمنی نمی‌تواند آن را در سیطرۀ خویش درآورد و هر کسی که داخل این قلعه گردید از سختی‌ها و دشواری‌های دنیا و آخرت محفوظ می‌ماند. این واقعیت از مشاهدات و تجربه‌های روزمره است که قلب بزهکاران و گناهکاران بسیار افسرده و هرگونه مشکلات و مصائب را علیه خودشان تصور می‌کنند، و قلب‌هایشان را ترس و اضطراب و تزلزل و وحشت فرا خواهد گرفت. هرگاه انسان فهمیده و دوراندیشی بین هر گناه و نتیجه‌اش موازنه کند به این نتیجه خواهد رسید که چه کسانی خوشبخت و یا بدبخت خواهند شد. حقیقت امر هم همین است هر کسی که از خدا بترسد از هر چیز دنیا بی‌خوف خواهد شد، و هر شخصی که از خدا نترسد هر چیز موجود در دنیا دشمنش خواهد شد. زیرا اطاعت و فرمانبری از خدا موجب قرب الهی و گناه و عصیان باعث دوری از الله خواهد شد[[60]](#footnote-60). در مقامی دیگر می‌فرمایند: حیاء بر اثر گناهان از بین می‌رود، (همان حیائی که) موجب حیات قلب انسان می‌گردد، بنابراین فقدان حیاء مترادف با مرگ قلب‌‌ها خواهد بود. زیرا زندگی سرچشمۀ حیاء است. چنان‌چه نام دیگر غیث (ابر، باران) هم به معنای حیاء می‌آید. لذا هر کجا که حیاء نباشد در آن‌صورت حیثیت یک انسان از یک مرده هم پایین‌تر خواهد بود و به اعتبار زندگی آخرت بدبخت و ذلیل خواهد گردید[[61]](#footnote-61). باز هم ابن قیم/ می‌فرماید: بر اثر گناه بینائی قلب از بین خواهد رفت و نورش فاقد تأثیر مثبت و سازنده خواهد گردید. و راه‌های فراگیری علم مسدود می‌گردد و تاریکی و ضلالت بر شاهراه‌های هدایت و رستگاری مسلط خواهد گردید. به همین خاطر امام مالک/ به امام شافعی/ فرموده بود: مشاهده می‌کنم که نور خصوصی الهی بر قلب تو موجود می‌باشد، لذا آن را به خاطر تأثیرات منفی گناهان خاموش نگردان[[62]](#footnote-62).

فرمایشات امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی/

مجالس وعظ و پند و اندرز حضرت امام ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی/ تبلور انوار و برکات و حسنات می‌بود. موعظه‌هایشان بسیار مؤثر و موجب دگرگونی قلب‌های مرده می‌گردید. خداوند بر شیخ عفیل الدین مبارک/ رحم بفرماید که بیش از شصت موعظه از مواعظ امام را طوری به رشتۀ تحریر درآورده که الان هم برای شیفتگان و تشنگان شاهراه حق و حقیقت، حیثیت آب حیات را دارند. مصری‌ها مجموعۀ مواعظ امام را تحت عنوان «الفتح الربانی»[[63]](#footnote-63) به چاپ رسانیده‌اند. اکنون اشاره‌ای کوتاه به برخی از مواعظ حسنۀ این شیخ بزرگوار می‌گردد، به امید این‌که موجب روح مسیحائی برای قلب‌های پژمرده گردد. ان شاء الله

قلبی که سرشار از ایمان باشد «چرا و چگونه» را نمی‌شناسد، و نمی‌داند که «بلکه» چه چیزی است، و قولش همیشه «بله» خواهد بود.

بیداری‌ات را برای بعد از مرگ ذخیره نکن، زیرا در آن موقع هیچ‌گونه سودی در بر نخواهد داشت.

قلب در بدن چون پرنده‌ای است در قفس، مرواریدی است در صدف، دارائی است در صندوق. لذا پرنده، معیار است نه که قفس، مروارید موردنظر خواهد بود نه که صدف، دارائی قابل ارزش است نه که صندوق.

قبل از نصیحت نمودن دیگران باید خویشتن را نصیحت نمود. سپس در پی موعظۀ دیگران باید شد.

منافقت عبارت از این است که توحید بر دروازه و شرک داخل منزل باشد.

بسی جای حسرت است که زبانت به سوی تقوی فراخواند و قلب همانند فاسقان و فاجران باشد. زبان سپاس‌گزاری می‌کند اما قلب مخالفت.

شافعی/ فرموده بود: مشاهده می‌کنم که نور خصوصی الهی بر قلب تو موجود می‌باشد، لذا آن را به خاطر تأثیرات منفی گناهان خاموش نگردان[[64]](#footnote-64).

هنگام توبه لازم است که ظاهر و باطن با هم توبه کنند، توبه موجب انقلاب در حکومت خواهد بود.

این واقعیت را باید بپذیری که امروز آخرین روز زندگانی می‌باشد، بنابراین زادراه سفر آخرت را فراهم نما.

عموماً مردم طوری هستند که اگر در منزل بنشینند بیکار و درمانده خواهند شد و اگر به دکان بیایند پرهیزگار می‌شوند، در خوردن و نوشیدن زندیق می‌گردند، بر روی منبر هم‌چون صدیقان می‌باشند.

 کسی که رستگاران را درنیابد رستگار نمی‌گردد.

 دروازهۀ بازِ بین خود و مخلوق را ببندید و دروازه بین خود و الله را بگشائید.

 در پوشیدن لباس‌های زمخت و خوردن نان خشک و غذاهای غیرلذیذ هیچ‌گونه مقام و مرتبه‌ای نیست، منزلت و مرتبت در قلبت به اعتبار انتخاب و گزینش خودت می‌باشد. انسان راستگو قبل از هر چیز در باطن خویش پلاس پشمین را می‌پوشد، سپس اثرش در ظاهر نمایان خواهد گردید.

 با فقر و سختی با صبر و شکیبائی و در مقابل سرور و خوشحالی و نعمت با شکر و سپاس‌گزاری پیش بیا.

 حیات قلب در این است که از خیال و تصور مخلوقات بیرون بیاید و رابطه‌اش با الله برقرار گردد.

 بسی جای حسرت است که زبانت مسلمان است و قلبت کافر، گفتارت مسلمان است و کردارت کافر.

 علمت تو را به این حقیقت فرا می‌خواند که من علیه تو گواهم.

 با اندک گردانیدن آرزوهایت زهد را در‌می‌یابی، بنابراین معنای واقعی زهد همین است که آرزوها کم گردند.

 رابطه با دوستان بد را قطع کن و با دوستان خوب و اهل حق رابطه برقرار کن.

 شکایت خالق را نزد مخلوق نکن.

 از دریای این دنیا بترس زیرا بسیاری از مخلوقات در آن غرق گردیده‌اند.

 ای کسی‌که دامنگیر مشکلات گشته‌ای، می‌بینم که در پی راضی گردانیدن مخلوفات می‌باشی، و خالق را خشنود نمی‌گردانی. به‌خاطر آبادانی دنیایت آخرتت را ویران می‌سازی.

 به‌خاطر جمع‌آوری دنیا مانند آن شخص مباش که شب هنگام هیزم جمع می‌کند، زیرا معلوم نیست که در این تاریکی چه چیزی به دستش می‌افتد، مار یا چوب.

در پی قناعت باش، زیرا خزانۀ قناعت هرگز به پایان نمی‌رسد.

ای مسکین، به حال نفست گریه بکن، هنگام مردن بچه‌ات گویا قیامت برپا شده، اما در صورت تخریب و مفقود گشتن دین و آیینت هرگز غمگین نمی‌گردی و بر زوال آن یک قطره اشک هم نمی‌چکانی.

لحظه‌ای با اهل حق (زنان)

خواهر مسلمانم، زنان نمونه را دریاب!

این بخش از «کتاب لحظه‌ای با اهل حق» بیانگر شمه‌ای از رویدادها و حالات زنان مسلمان می‌باشد. ضمناً مشتمل بر این واقعیت است که اگر یک زن مسلمان مطابق با موازین اخلاقی و شرعی در پی کسب و حصول معنویت باشد، حتماً به آن مراتب عالیه خواهد رسید. از خواهران مؤمن استدعا می‌گردد تا با مطالعه نمودن بخشی از زندگانی زنان نمونه، با سعی و تلاش در زمینه عبادی و عملی برای نسل‌های بعدی، خویشتن را حلقه‌ای از زنجیر ناگسستنی بندگان خالص الهی قرار دهند. همان‌طور که در راستای بهبودی زندگی زودگذر مادی خویش در تلاش و تکاپو هستیم و سعی‌مان بر این است تا از دیگران عقب‌مانده‌تر نباشیم، حداقل این احساس تقدم نسبت به زندگی آخرت نیز در وجودمان آشکار گردد. تا در فردای روز قیامت شرمنده نباشیم بلکه مدال عظمت و رستگاری از آنِ ما و شما گردد، ان شاء الله.

اینک تو خواهر مسلمان، نگاهی بر سیمای آن همنوعانت درگذشته بینداز که تاریخ از آنان به عنوان زنان پاکدامن و صالحه یاد می‌کند، به این امید که تو هم هم‌چون آنان، برای زنان در آینده سمبل نجات و پاکدامنی در صحنۀ عملی قرار بگیری.

**مولوی یار محمد امراء**

**استاد مدرسه دینی اشاعت التوحید شهرستان سراوان**

پیشگفتار

بزرگ‌ترین معلم و مربی یک انسان، دامن پرمهر و گوهربار مادر می‌باشد، هرگاه معیار معنوی زندگی یک زن در مسیر درست و مثبت باشد، لازماً محیط زندگی بشر مسیر درست و قابل پذیرشی را دنبال خواهد نمود.

در تاریخ اسلام آن‌چنان زنانی بسیار زیاد بوده‌اند که از اخلاق حسنه و سازندۀ اسلامی برخوردار بوده‌اند، تا جائی‌که بسا اوقات در میدان ارتقای معنویت از مردان نیز سبقت و تقدم می‌گرفته‌اند.

واقعاً مؤلف بزرگوار در این مجموعه از واقعات و رویدادهای بسیار مؤثرِ برخی از بانوان مسلمان، تلاش ارزنده و سازنده‌ای نموده خداوند تلاش‌شان را پاس نگه دارند، بر اثر مطالعه حالات زندگی آنان در صورت پیدا نمودن انگیزۀ پذیرش حقایق، امید این خواهد رفت که اخلاق شایسته آنان بهترین راهگشا و سرمشقی برای آنان باشد.

**مولانا معین الدین احمد ندوی**

**دارالمصنفین اعظم گره**

نمی‌خواهم از یاد خدا غافل بمانم

ام حسان (رحمها الله) از بانوان پاکدامن و عبادت‌گزار اهل کوفه بود، حضرت عبدالله بن مبارک/ و حضرت سفیان ثوری/ در محضر ایشان شرفیاب می‌شدند. عبد الله بن مبارک می‌فرماید: یکبار با سفیان ثوری به دیدارش رفتیم دیدیم که جز یک حصیر چیزی دیگری در خانه اش نیست، سفیان به این بانوی مکرمه عرض کرد که شما به قوم و خویشان و نزدیکان نسبت به وضعیت خویش اطلاع دهید تا وضع زندگی‌تان بهبود یابد. به محض شنیدن سخنان سفیان، ناگهان چهرۀ‌‌ام احسان گرفته شد. و چنین فرمود: ای سفیان، تا به حال شما نزد من محترم بوده‌ای و به خوبی در جریان هستی تا به حال دنیا را از مالک اصلی‌اش «الله» مطالبه نکرده‌ام، چه رسد به این‌که آن را از غیرش طلب نمایم. همان غیری که هیچ‌گونه قدرت و توانی ندارد، تا جائی‌که اختیار و ملکیت یک بوته را هم ندارد.

ای سفیان، به خدا قسم حاضر به این نیستم که بر من وقتی بگذرد که از یاد خدا غافل باشم.

راوی بیان می‌کند: بعد از این گفتگو، حضرت سفیان/ بسیار گریستند[[65]](#footnote-65).

سخن همان جا خوب است که غم و اندوهی نباشد

سوید بن عمرو الکلبی می‌فرماید: در شهر ما بانوی عبادت‌گذاری زندگی می‌کرد، شب‌ها را بسیار کم می‌خوابید، اگر در این‌مورد از وی سؤالی می‌شد، این‌چنین پاسخ می‌داد: خوابِ عالمِ برزخ بسیار سنگین و طولانی می‌باشد.

در روزهای بسیار سخت تابستان همواره روزه می‌گرفت، که بر اثر آن، رخسارش به تیرگی گرائیده بود، و هنگامی‌که از او خواسته شد کمتر روزه بگیرد، پاسخش این‌گونه بود: راحتی و آسایش من در سرای آخرت خواهد بود.

محمد بن نصر/ و دوستش بعضی مواقع در محضر این بانون مؤمنه (رحمها الله) حاضر می‌شدند، و مقصودشان این بود شاید نسبت به آخرت سخنی بگوید. اما بعد از مدت کوتاهی می‌فرمود: الان برخیزید، سخن همان جائی زیبنده است که در آن‌جا نه غمی باشد و نه افسردگی[[66]](#footnote-66).

بیش از ضرورت نباید به دنبال دنیا رفت

حضرت فضیل بن عیاض/ می‌فرمایند: حضرت عبدالواحد بن زید/ سه شب متوالی این دعا را نمود: ای بارالهی، شریک زندگی‌ام را در بهشت به من در همین دنیا نشان بده، می‌گویند: یک شب در عالم خواب به او گفتند که شریک زندگی‌ات در بهشت، میمونۀ سوداء خواهد بود. پرسیدم: او کجاست؟ گفته شد: در کوه و با فلان قبیله تعلق دارد.

حضرت عبدالواحد/ می‌فرمایند: به کوفه رفتم، (و در آن‌جا جویای حال وی شدم). مردم گفتند: وی دیوانه می‌باشد و چندتا گوسفند را به چرانیدن به صحرا می‌برد. برای پیدا کردنش به صحرا رفتم، وقتی او را دیدم متوجه شدم که مشغول خواندن نماز می‌باشد. وقتی متوجه حضور من شد نمازش را مختصر نموده و بعد از خواندن نماز گفت: ای ابن زید، برگرد، هنوز وقتش فرا نرسیده است. به او گفتم: ای سعادتمند، مرا پند و اندرزی ده؟ در جواب گفت: آری، برایم این حقیقت منکشف گردیده که هر شخصی دنیا را بیش از نیازش جستجو کند، خداوند سرمایۀ بزرگی همچون خلوت (یک‌سوئی با حضرت حق) را از او خواهد گرفت. قربش را به دوری و انسش را به وحشت برمی‌گرداند.

از او پرسیدم: علت چیست گرگ‌ها و گوسفندان با هم یک‌جا هستند؟ در پاسخ گفت: چون رابطه‌ام با پرودرگارم نیکو می‌باشد، به همین جهت خداوند رابطه بین گوسفندان و گرگ‌ها را به صلح و آشتی برگردانده[[67]](#footnote-67).

شاید آخرین لحظه‌های زندگانی باشد

محمد بن فضیل/ می‌فرماید: پدرم به من گفت: بانویی به نام معاذ عدویه (رحمها الله) از زنان بسیار پرهیزگار و عبادت‌گزار بود. هر وقت تاریکی شب پایان می‌یافت و روز روشن می‌گشت این‌چنین می‌گفت: این همان روزی است که من در انتظارش بودم و این همان زمانی است که از این دنیا رخت سفر را بر خواهم بست. چنان‌چه آن روز را به‌طور کامل در عبادت می‌گذراند. و هنگام فرارسیدن شب می‌گفت: این همان شبی است که مقدر من می‌باشد، و شب را تا سپیده‌دم در عبادت می‌گذراند. هنگام فصل سرما لباس‌های نازک می‌پوشید تا بر اثر سردی بتواند از پیش آمدن خواب جلوگیری نماید. حکیم بن سنان/ به روایت از همان کنیزی که در خدمت معاذ عدویه (رحمها الله) بود می‌گوید: شب‌ها را در خواندن نماز می‌گذراند. و هر وقت خواب بر او غلبه می‌کرد در منزل مشغول قدم زدن ‌می‌شد و در همین ضمن نفسش را مورد خطاب قرار می‌داد: ای نفس، خواب در پیش روی تو قرار دارد و اگر با آن سابقه‌ای پیدا کردی بخواب. همین کنیز بیان می‌کند که ایشان به همین صورت نفسش را مورد خطاب قرار می‌داد و تا صبح‌دم اشک‌هایش جاری می‌بود[[68]](#footnote-68).

در محضر حضرت رابعه عدویه

عبدالله بن عیسی/ می‌فرماید: روزی در خدمت رابعه عدویه (رحمها الله) حضور داشتم، بر چهره‌اش کیفیت نورانی به خصوصی را مشاهده نمودم، از خوف خدا چشم‌هایش نمناک بود، شخصی قرآن را تلاوت می‌کرد، ناگهان آیه‌ای را که بیانگر اوضاع و احوال قیامت بود را تلاوت نمود، به محض شنیدن این آیه، فوراً جیغی کشید و بیهوش گشت. یک دفعه به خدمت‌شان حضور یافتم دیدم بر بوریای کهنه‌ای نشسته، شخصی پیرامون موضوعی با ایشان طوری گفتگو می‌نمود که من متوجه آن نشدم، اما صدای افتادن قطرات اشک را بر روی بوریا می‌شنیدم. مسمع بن عاصم/ روایت می‌کند: شخصی مبلغ چهل دینار به ایشان هدیه نمود و گفت: نیازها‌ی‌تان را از این مبلغ برآورده سازید. با شنیدن این سخن شروع نمود به گریه نمودن و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: او خوب می‌داند که در طلب دینا از او «الله» احساس شرمندگی می‌کنم. حال آن‌که هر چیز در حیطۀ قدرت او می‌باشد، بنابراین برایم شایسته نیست از شخصی که هیچ‌گونه قدرت و حیثیتی ندارد، چیزی بپذیرم[[69]](#footnote-69).

در مسیر راه تو نشسته‌ام

عطاء بن مبارک/ بیان می‌کند: در شهر بصره بانویی عبادت‌‌گزار زندگی می‌کرد، مردم وی را به نام بروه یاد می‌کردند. و در آن پاس شب که همۀ عالم به خواب فرو می‌فت از خواب برخاسته این‌چنین می‌گفت: ستاره‌ها در حال غروبند، آنانی که به دنبال همدیگرند با هم ملاقات می‌کنند، اما ای محبوبم، من در مسیر راهت نشسته‌ام، درخشش محبتت در قلبم در حال پرتوافکنی است. آیا با توجه به این‌که محبتت در قلبم است باز هم مرا عذاب می‌دهی؟ نه، نه. ای خدای من، این کار را نکن. عطاء بن مبارک/ می‌فرماید: در این طنین و ناله‌اش چقدر آثار سوز وگداز نمایان بود (رحمها الله)[[70]](#footnote-70).

از خواب غفلت برخیز

ابوجعفر سائح روایت می‌کند: بانوی محترم و بسیار پاکدامنی بود، با توجه به تبعیت کامل از شریعت، شب و روزش را در بندگی پرودگارش می‌گذراند، همین بانوی نیکوسرشت به شوهرش می‌گفت: برخیز، تا که می‌خواهی سرگشته و حیران باقی بمانی، تو را سوگند می‌دهم برو در پی کسب رزق حلال باش، نسبت به مادرتان خدمت بکن. از اقوام و خویشاوندان احوال‌پرسی کن، در غیر این‌صورت (اگر به این امور توجه ننمودی و اهمیتی ندادی) خداوند تو را رها خواهد نمود[[71]](#footnote-71).

حملات باطنی شیطان

حضرت ابو ایوب قریشی/ می‌فرماید: یکی از بانوان خانوده‌شان، بسیار عبادت‌گزار و بر نماز و روزه بسیار مواظبت و مداومت داشت. روزی شیطان خواست از این طریق وی را بفریبد: ای بانوی بزرگوار، اگر همین‌طور به نماز و روزه‌ات ادامه دهید احتمال دارد به‌طول کلی جسمت نحیف و سایر اعضای بدنت ضعیف گردد. لذا بهتر همین است که تا حدودی این عبادت‌ها را کمتر کن تا سرحالی و تندرستی جسمت باقی بماند، و هم این‌که بعداً پروردگارت را به نحو احسن بتوانی عبادت کنی. آن بانوی محترم می‌فرماید: این حقیقت را دریافتم و تصمیم گرفتم تا بر همین مشوره عمل نمایم، چنان‌چه در وقت بین مغرب و عشاء جهت عرض سلام به بارگاه ملکوتی ختمی مرتبت در مدینۀ منوره حاضر شدم، هنگام عرض سلام فوراً به یاد وسوسۀ شیطان افتادم، فوراً توبه نموده گفتم: پروردگارا، مرا از وسوسه‌ها و نیرنگ‌های شیطان در حفاظت خودت نگه دار، در همین ضمن احساس نمودم که از آستانۀ رسول الله ج این آواز ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ٦﴾ [فاطر: 6].

«شیطان دشمنی است برای شما، بنابراین او را به عنوان دشمن خویش بپندارید، همانا شیطان حزبش را فرا می‌خواند تا که از جهنمیان بشوند».

به محض این‌که این آیه به ذهنم آمد، از شدت ترس برخاسته و از چشم‌هایم اشک جاری گشت. لیکن خدا را شکر و سپاس که از آن روز به بعد شیطان نتوانست مرا بار دیگر فریب بدهد[[72]](#footnote-72).

از شدت گریستن بینائیش را از دست داد

حضرت مالک بن دینار/ می‌فرماید: در مکۀ مکرمه بانویی را دیدم که چشم‌هایش بسیار زیبا بود، تا جائی که زنان مکه برای دیدنش می‌آمدند، آن بانوی پاک‌سرشت و پاکدامن با مشاهده کردن این وضعیت شروع به گریستن نمود. به ایشان گفته شده که اگر همین‌طور گریه کنی احتمال دارد چشم‌هایت را از دست بدهی، در پاسخ فرمود: اگر از اهل بهشت باشم، در آن‌صورت خداوند چشم‌های بهتری عنایت خواهد فرمود، و اگر از اهل بهشت نباشم برای همین چشم‌ها عذاب سخت و غیرقابل تحملی در پیش خواهد بود. بعد از این سخن دوباره شروع نمود به گریه نمودن، بالاخره بر اثر گریه‌های پی‌درپی سرانجام نابینا گردید[[73]](#footnote-73).

چهل سال پی‌درپی روزه گرفت

حضرت حفص بن عمر الجعفی/ می‌فرماید: در یمن بانویی به نام خنساء بنت خدام زندگی می‌کرد. چهل سال به‌طور مدام روزه بود تا جائی‌که پوست و استخوانش یک‌نواخت گردید، در یاد الله به اندازه‌ای گریست که هر دو چشمش نابینا گردید، به خاطر همین مجاهدت‌ها به آن درجه از معنویت رسید که شخصیت‌های برجسته‌ای هم‌چون حضرت طاووس/ و حضرت امام وهب بن منبه/ احترام ایشان را به‌جای می‌آوردند. همین‌که شب فرا می‌رسید همه‌جا را تاریکی فرا می‌گرفت، از وجود داغدیده‌اش این آواز به گوش می‌رسید: ای خدایا، تا چه وقت مرا در این زندان دنیا نگه می‌داری، هرچه زودتر رهایم کن تا وعدۀ برآورده شده‌ات را هرچه زودتر پذیرا باشم، و با این گفتار گریه شدیدی بر او طاری می‌گشت، تا جائی که همسایه‌ها صدای ناله و گریه‌اش را تا دیروقت می‌شنیدند[[74]](#footnote-74).

زنی که به خاطر سربلندی اسلام موهای سرش را هدیه نمود

عبدالله بن خالق/ روایت می‌کند که در عهد خلافت هارون، رومیان بر مسلمانان حمله‌آور شدند و بسیاری از زنان مسلمان را اسیر نمودند، مردم به منصور بن عمار گفتند که مردم را علیه رومیان آماده (جهاد) کنید. یک روز در حالی‌که برای مردم سخنرانی می‌کرد، نامه‌ای به او تقدیم گردید، بعد از گشودن، نامه حامل این پیام بود: من زنی باحجاب و پرده‌نشین هستم، از برخورد غیرانسانی رومیان با زنان مسلمان مطلع گشته‌ام، متأسفانه کاری از دستم برنمی‌آید لیکن موهای سرم را به شما تقدیم می‌دارم، شاید مجاهدی بتواند با همین‌ها پای اسبش را ببند و زمینۀ نجات من فراهم گردد.

عبدالله می‌گوید: وقتی این نامه در جمع حاضرین قرائت گردید، حاضرین در جلسه همگی شروع به گریه و زاری نمودند[[75]](#footnote-75).

اولین شهید اسلام

چطور مردان برای سربلندی دین مبین اسلام درخط مقدم قرار داشتند، به همین صورت شیرزنان نیز برای این هدف والا پیشاپیش بودند. بعد از این‌که حضرت سمیهل مشرف به اسلام گردید از ناحیۀ کفار مکه تحت شدیدترین شکنجه‌ها و اذیت و آزارها قرار گرفت، در روزهای بسیار گرم تابستانی بر روی ریگ‌های بسیار داغ در حالی‌که لباس زره آهنی پوشانیده شده بود، ایستانیده می‌شد. با توجه به این همه سختی‌ها و مشکلات باز هم استقامت و مقاومت‌شان مستحکم‌تر می‌گردید. یک دفعه در همین وضعیت دلخراش وقتی رسول الله ج وی را مشاهده کرد به او این مژده را داد: صبر کن جایگهت در بهشت است. کفار بر این شکنجه‌ها اکتفا نکردند تا این‌که ابوجهل با ضربات نیزه اسباب شهادت این شیرزن را فراهم نمود و نام گرامی‌شان به عنوان اولین شهید در تاریخ اسلام ثبت گردید[[76]](#footnote-76).

علاوه از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم

بهترین فرصت برای انتقام گرفتن هنگامی است که دشمن دچار مشکل و مصیبتی گردد، اما از آن‌جا که قلوب زنان در صدر اسلام سرشار از معنویت بود به همین خاطر رجحانات و کشش‌های شخصی باعث نگردید که آنان در پی انتقام گرفتن بشوند. با توجه به این‌که بین حضرت عائشه و حضرت زینبل یک سری اختلاف‌نظرهای سلیقه‌ای وجود داشت، اما به محض پیش آمدن واقعۀ افک وقتی رسول الله ج از حضرت زینب جویای حال حضرت عائشه شدند، در این موقعیت بسیار حساس به جای این‌که حضرت زینب فرصت را غنیمت شمرده و در پی انتقام‌خواهی باشند، این‌چنین فرمودند: گوش و چشمم را حفاظت می‌کنم، از ایشان به غیر از خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم[[77]](#footnote-77).

وضعیت اقتصادی بانوان در صدر اسلام

در صدر اسلام بسیاری از بانوان زندگی‌شان را در فقر و فاقه و تنگدستی می‌گذراندند، با در نظر گرفتن همین فراز و نشیب‌های اقتصادی می‌بینیم یک دفعه چادر فاطمه زهرا جگرگوشۀ رسول الله ج به اندازه‌ای کوچک بود که در محضر رسول الله ج هرچند خواستند که به‌طور کامل خود را بپوشانند، اما موفق به آن نشدند[[78]](#footnote-78).

واقعه‌ای از حضرت عائشهل

چه کسی است که از شخصیت والای مادر مؤمنان آگاهی نداشته باشد، حضرت عبدالرحمن بن قاسمس (برادر زادۀ ام المؤمنین عائشهل) مورد ام المؤمنین می‌فرماید: بامدادی به محضرشان حضور یافتم، ایشان را در حالت ایستاده در حالی‌که این آیه:

﴿فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ٢٧﴾ [الطور: 27].

«پس خداوند بر ما احسان نمود و از عذاب سوزان ما را نجات داد».

را تلاوت می‌فرمودند، مشاهده نمودم و در همین ضمن گریه می‌کردند، تا مدت زیادی در انتظار نشستم اما حضرت عایشهل این آیه را باربار تلاوت نموده می‌گریستند. بالاخره خسته شده به بازار رفتم، بعد از بازگشت باز هم حضرت عایشهل را در همان حالت قبلی یافتم.

ارزش جواهرات در نزد بانوان صدر اسلام

عموماً قشر زنان با جواهرات و زیورات محبت فطری دارند وهمیشه به دنبال جمع‌آوری آنها می‌باشند، اما اگر زندگانی بانوان در صدر اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که نسبت به جواهرات و زیورات توجه خاصی نداشتند. یک دفعه همسر یکی از اصحاب به همراه دخترشان به نزد رسول الله ج تشریف آوردند. رسول الله ج دیدند که دختربچه النگوی طلائی به دست دارد، فرمودند: آیا زکات این طلا را داده‌اید، مادر گفت خیر. رسول الله ج فرمودند: آیا می‌خواهی همین النگوها به صورت النگوهای آتشین در دستش باشند؟ به محض شنیدن این وعید، فوراً النگوها را بیرون نموده تقدیم رسول الله ج نهاده فرمود: این‌ها از الله و رسولش می‌باشند[[79]](#footnote-79).

چگونگی تعزیۀ زن مسلمان

رسول الله ج علاوه از همسر میت، برای دیگر خویشاوندان مرده مدت سه روز را برای عزا مقرر فرمودند، بانوان مسلمان در صدر اسلام بر همین دستورالعمل عمل می‌کردند. بعد از این‌که برادر حضرت زینب بنت جحش وفات کرد، بعد از سه روز به عزا نشستند در روز چهارم وقتی جمعی جهت اظهار تسلیت به خدمت ایشان حاضر شدند دیدند که حضرت زینبل عطر استعمال نموده، (با مشاهده کردن این وضعیت حیران می‌شوند به همین خاطر) حضرت زینبل می‌فرمایند: نیازی به خوشبو و عطر نداشتم، اما از رسول الله ج شنیدم که فرمودند: برای یک زن مسلمان علاوه از شوهرش اگر شخصی دیگر از نزدکانش بمیرد، بیش از سه روز به عزا نشستن برایش جایز نمی‌باشد. به همین صورت وقتی پدرام حبیبهل وفات می‌کند بعد از سه روز، عطر و گلاب استعمال می‌نمایند و می‌گویند: به استعمال این‌ها نیازی نداشتم، اما جهت اجرای پاس (آیین شریعت) این کار را انجام دادم.

از ارجاع امانت به صاحبش، نباید غمگین شد

هریک از زنان مسلمان در صدر اسلام الگوهای سازندۀ اخلاق عالیه و شایسته اسلامی در پرتو صبر و استقامت و ایثار و امانتداری برای آینده‌گان بوده‌اند و هستند. «اکنون به واقعه‌ای که برای یک خانواده مسلمان در صدر اسلام پیش آمد، می‌پردازیم تا قداست واقعی آن قدسیان هرچه بهتر نمایان گردد». فرزند حضرت ابوطلحهس بیمار است، در همین ضمن برای ایشان سفری پیش می‌آید، با گذاشتن فرزند در همین حال، به مسافرت شب وقتی‌که حضرت ابوطلحهس به منزل برمی‌گردد جویای حال بچه می‌شود: همسرش در پاسخ می‌فرماید: جای هیچ‌گونه نگرانی نیست، حال بچه بسیار خوب است، بعد از صرف شام و گذراندن شب، در بامداد روز بعد همسر حضرت ابوطلحه شوهرش را این‌چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: ای سرورم، اگر شخص امانتداری امانت خویش را برگرداند آیا شخص امین حق دارد از ارجاع امانت جلوگیری نماید؟ حضرت ابوطلحهس فرمودند: خیر. با شنیدن این پاسخ فرمود: بنابراین بر درگذشت فرزندتان صبر نمائید[[80]](#footnote-80).

شخص نفرین‌کننده در قیامت نه شفیع می‌شود و نه گواه

برخورد بانوان با خدمت‌گذارانشان بسیار خوب و عالی بوده، این ادعا را از این واقعه می‌توان ثابت نمود. یک دفعه عبدالملک بن مروان «از خلفای اموی» خدمت‌گذارش را صدا زد، خدمت‌گذار در آمدن کمی تأخیر کرد، خلیفه ناراحت شده وی را مورد لعن و نفرین قرار داد. حضرت ام درداءل در محل حضور داشت، صبح زود بعد خلیفه را مورد خطاب قرار داده گفت: چرا دیشب خدمت‌گذارت را مورد لعن قرار دادی؟ حال آن‌که از رسول الله ج شنیدم، فرمودند: کسانی که لعنت می‌فرستند در روز قیامت نه می‌توانند شفیع باشند و نه می‌توانند شهید[[81]](#footnote-81).

شایعۀ شهادت رسول الله **ج**

جنگ حق علیه باطل در غزوۀ احد به شدت جریان دارد، ناگهان از ناحیۀ نیروهای دشمن شایعۀ شهادت پیامبر ج بین مسلمین پخش گردید، بر اثر این شایعه سرتاسر مدینه منوره را غم و اندوه فراگرفت، اهالی مدینه سراسیمه پریشان هستند، بانوئی از بانوان انصار در حالت مدهوشی جویای حال پیامبر ج است، به او اطلاع دادند که در این نبرد پدر، برادر و شوهرت به شهادت رسیده‌اند، اما از این واقعه چندان متأثر نمی‌گردد، فقط در فکر این است که وضعیت رسول الله ج چگونه می‌باشد. بعداً که معلوم می‌گردد خبر شهادت پیامبر شایعه‌ای بیش نبوده، اطمینان حاصل نموده آرام می‌گیرد[[82]](#footnote-82).

احساس همدردی و همبستگی بانوان صدر اسلام

کمک‌رسانی و احساس همدردی با نیازمندان از صفات ارزندۀ بانوان در صدر اسلام بود. حضرت صفیهل برای تکفین سیدالشهداء حضرت حمزهس دو پارچه آورده بود، اما در نزدیکی جسد مطهر برادرشان، جنازه شهیدی از انصار را دیدند که بدون کفن افتاده بود، در قلبشان احساس شرمندگی نمودند که حضرت حمزه را در دو پارچه کفن کنند در حالی‌که آن انصاری بدون کفن باقی بماند، چنان‌چه یکی از آن دو پارچه را جهت تکفین آن انصاری دادند.

اهمیت نوافل در نزد اصحاب**ش**

با کمال تأسف امروزه جهت ادای فرائض دینی چون نماز و روزه چه بهانه‌هائی مطرح می‌گردد، اما بیائیم به شمه‌ای از زندگانی حضرت امامهس توجه نمائیم، ایشان از رسول الله ج خواسته بود که در حقشان دعای شهادت بنمایند، رسول اللهج در عوض این دعا در حقشان دعای تندرسی را نمودند، بالاخره حضرت امامه خواستار عمل سودمندی شد، رسول الله ج دستور دادند تا روزه بگیرد، بعد از آن حضرت امامهس هر روز روزه می‌گرفت. همسر و خدمت‌گزارانش نیز در این عمل با وی شریک گشتند. تا جائی‌که روزه گرفتن از اعمال روزمره آنان قرار گرفت. بالفرض اگر روزی از این منزل دودی برمی‌خاست، این امر دلالت بر این می‌کرد که نزد ایشان میهمانی تشریف آورده، زیرا در غیر این‌صورت (به‌خاطر روزه‌دار بودن همگی) نیازی به روشن کردن آتش پیش نمی‌آمد[[83]](#footnote-83).

زنان عصر حاضر را چه نسبتی با زنان صدر اسلام

حضرت عایشهل راضی به این نبودند که به صدای زنگوله شتر گوش فرا دهند، احیاناً اگر صدای آن به گوش می‌رسید فوراً به ساربان دستور توقف کاروان را می‌دادند، تا این آواز به سمع‌شان نرسد. در صورتی‌که باز هم آن آواز به گوش می‌رسید، دستور می‌دادند تا هرچه سریعتر حرکت کنند، تا آن آواز به گوش نرسد[[84]](#footnote-84).

واقعاً چقدر جای تعجب است که اعمال بانوان در صدر اسلام در چه سطح والای معنویت و ارزش‌های بلند شریعت قرار داشت، اما در حال حاضر اگر معیار و رجحان اخلاقی زنان را با باورهای شریعت مورد مقایسه قرار دهیم متوجه خواهیم شد که با هم چه اختلاف‌نظرهای عمیقی دارند و به چه وضع اسفناکی به انزوا کشیده شده است.

بانوان صدر اسلام و نماز

حضرت حمنه بنت جحش نسبت به اقامه نماز به انداز‌ه‌ای اشتیاق و کشش داشت که به غیر از اوقات ممنوعه و مکروهه، همیشه مشغول خواندن نماز بود. هر وقت احساس خستگی می‌کرد به ریسمانی که به ستون مسجد بسته بود روی می‌آورد تا کسالت و خستگی‌اش رفع گردد. وقتی رسول الله ج این وضعیت را مشاهده نمودند، فرمودند: انسان باید به اندازه‌ای نماز بخواند که توان آن را داشته باشد، بعد از آن رسول الله ج آن ریسمان را باز کردند[[85]](#footnote-85).

ابهت و وجاهت نفس زنان صدر اسلام

شریعت غرای محمدی ارزش والای خاصی به زنان بخشیده است، خصوصاً در صدر اسلام (تاریخ به خوبی بیانگر این حقیقت است که زنان قبل از اسلام دارای چه عظمت و ارزشی بودند و بعد از اسلام چه ارزش و عظمتی یافتند). یک دفعه مال غنیمت زیادی به دست مسلمین افتاد، در میان این اموال غنیمت غلامان و کنیزان بسیاری بود. در همین ضمن حضرت فاطمه زهرال به خدمت رسول اللهج حاضر شدند و تقاضای کنیزی نمودند تا کارهای منزل را انجام دهد، در این موقع رسول الله ج با جمعی مشغول گفتگو بودند، (حضرت فاطمهل) از روی شرم و حیا از آن‌جا برگشتند. و دوباره مناسب ندیدند که این خواسته خویش را مجدداً بازگو کنند[[86]](#footnote-86).

معیار میهمان‌نوازی زنان مسلمان در صدر اسلام

عرب‌ها به اعتبار میهمان‌نوازی بسیار مشهورند، در این زمینه نقش زنان نیز بسیار مؤثر بوده. حضرت ام شریک از بانوان ثروتمند و سخاوتگر بود. منزلشان را به صورت میهمان‌پذیر درآورده بود، میهمانان و مسافرینی که نزد رسول الله ج تشریف می‌آوردند، در همین منزل قیام می‌فرمودند[[87]](#footnote-87).

حضرت عایشهل و ایثارگری‌هایشان

بعد از وفات رسول الله ج، حضرت عایشهل در جوار رسول الله ج جائی را برای خودشان (که بعد از وفات در آن‌جا دفن گردند) اختصاص داده بودند، اما هنگامی‌که حضرت عمرس این جای را برای خودشان مطالبه کردند، حضرت عایشهل بدون تأخیر این زمین را به حضرت عمرس تقدیم داشتند و در همین ضمن فرمودند:

«كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِى ، وَلأُوثِرَنَّ بِهِ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِى».

«آن مکان را برای خودم می‌خواستم، اما امروز آن را (برای حضرت عمر اختصاص داده) او را بر خودم ترجیح می‌دهم»[[88]](#footnote-88).

در پی همین یاور هستم

هنگامی که شخصی از شخصی دیگر قرض می‌گیرد بسیار خوشحال می‌شود، اما پرداخت بدهی برایش مشکل و سنگین می‌گردد، اما ببینیم که برخورد بانوان صدر اسلام با مسئله قرض و پرداخت بدهی‌ها چگونه بوده است. حضرت عائشهل عموماً قرض می‌گرفتند، وقتی از ایشان پرسیده شد: چرا قرض می‌گیری؟ فرمودند: در این مورد رسول الله ج فرموده‌اند: هر آن شخصی که به خاطر این قرض می‌گیرد تا آن را دوباره به صاحبش بازگرداند، خداوند برای این‌چنین شخصی از طرف خودش یاوری مقرر می‌کند، و اکنون من در پی همین یاور می‌باشم[[89]](#footnote-89).

روسری زن مسلمان نباید نازک باشد

آن سهل‌انگاری و بی‌توجهی که در ارتباط با مسئله پوشاک بین بانوان در حال حاضر صورت می‌گیرد، بسیار نگران‌کننده است، خصوصاً وقتی که این وضعیت با وضعیت زنان مسلمان در صدر اسلام مقایسه گردد.

یک دفعه حفصه بنت عبدالرحمان، برادرزاده حضرت عایشهل در حالی‌که روسری نازکی بر سرش بود در محضر حضرت عایشهل حاضر شد، به محض مشاهده کردن این وضعیت، از شدت ناراحتی آن را از سرش برداشته و پاره نمود و این‌چنین فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند در سورۀ نور چه احکامی را نازل فرموده‌اند، بعد از آن چادر زمختی را خواسته و آن را بر روی سرش نهاد[[90]](#footnote-90).

در هر چیزی عبادت را جستجو نمودم

خدیجه‌ ام محمد، از بانوان بزرگوار عهد خودشان بود. عون بن عبدالله/ می‌فرماید: به خاطر یادآوری ذکر قیامت، یاد و ذکر خداوندی، در مجلس‌های وی شرکت می‌جستیم، یک دفعه به ایشان گفتیم: شاید حضور طولانی ما موجب ناراحتی گردیده، در پاسخ فرمودند: این‌طور نیست زیرا در هر چیزی عبادت را جستجو می‌کنم، همین مجالس هرچه بیشتر موجب حیات قلب من می‌گردند[[91]](#footnote-91).

خدایا، در این دنیا مرا محتا ج کسی قرار نده

مالک بن دینار/ می‌فرماید: روزی در بیت الله (به اتفاق دوستان) مشغول طواف بودیم، ناگهان بانویی را دیدیم که نزدیک حجر اسود ایستاده و در حالی‌که می‌گریست این‌چنین می‌گفت: پروردگارا، بر من رحم کن، از مسافت بسیار دوری به نزد تو آمده‌ام، ای خدایا، در این دنیا مرا محتاج کسی قرار نده.

مالک بن دینار/ می‌فرماید: وقتی سوز و گداز این بانو را در این نیایش دیدیم، به منزلش رفتیم تا از نزدیک موقعیت زندگی وی را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم، بعد از گفتگوی مختصری این‌چنین فرمود: شما از این‌جا بروید، چون در این مدت مرا از عبادت پروردگارم محروم ساختید. راوی بیان می‌کند: نام این بانو، ملکیه بنت منکدر (رحمها الله) بود[[92]](#footnote-92).

نتیجۀ راستگویی و امانتداری

شب در خاموشی و آرامش کامل در حال گذر است، خلیفه وقت «امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروقس» جهت بررسی اوضاع شهر و مردم در سطح شهر در حال گشت‌زنی است، ناگهان از منزلی صدای گفتگوی مادری با دخترش به گوش رسید که به او می‌گفت: شیر را با آب مخلوط کن. اما دختر این پاسخ را به مادرش می‌دهد: خیر، خلیفه دستور داده کسی حق ندارد شیر را با آب مخلوط کند، بار دیگر مادر به دخترش می‌گوید: مگر خلیفه تو را می‌بیند؟ دختر می‌گوید: اگر خلیفه نمی‌بیند، اما خدای خلیفه که می‌بیند. خلیفه از این گفتگو بسیار متأثر می‌گردد و منزل را شناسائی می‌کند، صبح روز بعد اطلاعات کامل‌تری از این خانواده می‌گیرد. بالاخره همین دختر (راستگو و امانتدار) را به نکاح یکی از فرزندان‌شان درمی‌آورد[[93]](#footnote-93).

آری، راستگوئی و جرأت ایمانی این دختر برای هر زن و دختر مسلمان بهترین الگو و سرمشق می‌باشد، مشروط بر این‌که در اجرا و پیاده ساختن احکام الهی به غیر از حصول رضای الهی چیزی دیگر ملحوظ نظر نباشد.

معالجم پروردگارم می‌باشد

محمد بن بکار/ می‌فرماید: در مکه مکرمه بانویی عبادت‌گزار و خداترس بود، همیشه در حالت افسردگی و اضطراب به سر می‌برد، یک دفعه به او گفته شد: بسیار غمگین و افسرده به نظر می‌رسی، اگر بیمار هستی در فکر معالجۀ خویش باشید. محمد بن بکار/ می‌فرماید: وقتی آن بانو این سخن را شنید، به شدت گریست و فرمود: چه کسی می‌تواند بیماری مرا معالجه نماید؟ از کثرت غم و اندوه قلبم سوراخ سوراخ گشته، جای تعجب و حیرانی در این است که چرا تا به حال زنده مانده‌ام. در قلبم آتشی شعله‌ور است تا به صورتی به پروردگار برسم، و این آتش هرچه بیشتر در حال شعله‌ور شدن است، غم و اندوه و بیماری من همین است و علاج این بیماری‌ها فقط در نزد پروردگارم می‌باشد. لذا به نزد همین طبیب می‌روم، زیرا فقط او می‌تواند امراضم را شفا دهد.

نسبت به ما بدبین مباش

بانوئی از بانوان عبادت‌گزار بصره در راز و نیازهایش این‌طور می‌گفت: پروردگارا، آیا قلبی که سرشار از عشق و محبت تو است را می‌سوزانی؟ ابوالقاسم قشیری/ می‌گوید: در یکی از شب‌ها همین بانو همین‌طور می‌گفت که ناگهان این آواز را شنید: عادت ما بر این نیست (که عاشق خویش را از بین ببریم)، نسبت به ما بدبین مباش. یک دفعه حضرت سفیان ثوری/ به محضر این بانو تشریف برده چنین گفت: اف بر غم‌های زیاد، به محض این‌که این سخن را شنید گفت: ای سفیان، دروغ نگو، واقعاً اگر فکر و غم آخرت کامل باشد، آن موقع برایت نفس کشیدن هم دشوار خواهد بود[[94]](#footnote-94).

گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است

نوح بن اسود/ می‌گوید: در بغداد بانوی متدین و عبادت‌گزار مشهوری بود، در مجالس ابو عبدالله براقی/ حاضر می‌شد و از مواعظ و ارشادات ایشان بهره می‌گرفت، لیکن همیشه خاموش بود.

نوح بن اسود/ می‌فرماید: روزی از او پرسیدم: چرا همیشه خاموش هستی و در مورد هیچ مسئله‌ای سؤالی نمی‌کنی؟ در پاسخ گفت: گفتار کم بهتر از بسیار گفتن است، هر آن شخصی که عموماً در حالت سکوت به‌سر می‌برد، به نسبت دیگران از سخنان و پند و اندرزها بیشتر استفاده می‌برد. نوح بن اسود/ باز هم در مورد همین بانوی محترم می‌فرماید: روزی شنیدم که به فرزندش می‌گفت: ای فرزندم، از مصروفیت‌های بی‌حاصل شب و روز دوری کن، زیرا (در صورت دوری نکنی) فرصت‌های پرارزش زندگی را از دست خواهی داد. خودت را برای یک سفر طولانی آماده کن، از تحولات، فراز و نشیب‌های زمان و از نقشه‌های شیطان خصوصاً هنگامی که آنها به همراه اسباب فتنه‌های دنیا بر تو حمله‌آور شوند.

مراعات نمودن حقوق دیگران

در این برهه از زمان که خودخواهی و رجحانات نفسانی به اوج خود رسیده و هیچ‌گونه توجهی نسبت به حقوق دیگران نمی‌شود، واقعاً واقعه‌ای که الان ذکر می‌گردد بسیار آموزنده می‌باشد.

علامه ابن جوزی/ در این مورد می‌فرماید: در بغداد تاجر متأهلی زندگی می‌کرد، بعد از مدتی دومین ازدواجش را نمود، اما همسر اول از جریان ازدواج شوهرش اطلاعی نداشت، بعد از چند روزی از این جریان باخبر گشت اما در این موضوع با شوهرش هیچ‌گونه سؤال و گفتگوئی ننمود. (بعد از مدتی شوهر درگذشت)، مقدار هشت هزار دینار به عنوان ارث به جای گذاشت، همسر اول میراث را به این‌صورت تقسیم نمود که هفت هزار دینار را به پسر و هزار دینار دیگر را بین خودش و همسر دیگر به‌طور مساوی تقسیم نمود، هنگام فرستادن سهمیه‌اش این پیام را هم برایش فرستاد: چون که همسر دوم شوهرم بوده‌ای، لذا این مبلغ پول (پانصد دینار) سهمیه ارث تو می‌باشد. وقتی این پول‌ها به دست همسر دوم رسید، برای همسر اول این پیام را فرستاد: آری، من همسر دوم شوهر تو بوده‌ام، اما قبل از وفاتش مرا طلاق داده بود، لذا ارث به من تعلق نمی‌گیرد[[95]](#footnote-95).

واقعاً جای تعجب است که این دو زن چگونه و با چه امانتداری کاملی حقوق همدیگر را مراعات نمودند.

همیشه در پی فراگیری علم باش

وکیع/ می‌گوید: مادر حضرت سفیان/ به وی می‌گفت: ای سفیان، همیشه در پی فراگیری علم باش و در این‌مورد هیچ‌گونه سهل‌انگاری و کوتاهی نکن، مخارج تحصیلی‌ات را از بافتن پارچه و غیره تأمین می‌کنم. یک دفعه دیگر این‌چنین گفت: ای سفیان، هرگاه ده حرف را فراگرفتی به خودت بنگر که آیا در وقار و بردباری خویش ارتقائی احساس می‌کنی، اگر این احساس (افزایش وقار و عظمت علمی) ظاهر نگردد، به خوبی این حقیقت را بپذیر که فراگیری این‌چنین علمی هیچ‌گونه سودی دربر نخواهد داشت[[96]](#footnote-96).

تذکرۀ موت مرا از خوابیدن باز می‌دارد

رجاء بن مسلم/ می‌فرماید: اشتیاق و معیار بندگی بانویی به نام عجرده عمیه (رحمها الله) به حدی رسیده بود که تمام شب را در عبادت می‌گذراند، و هنگام سحر می‌گفت: پرودرگارا، عبادت‌گزاران تمام شب را در عبادت و بندگی تو می‌گذرانند، ای خدایا، مرا نیز از همان بندگان مقرب و مقبول خویش قرار بده که به دنبال یافتن رحمت‌ها و بخشش‌های تو هستند. رجاء بن مسلم/ می‌گوید: عجردۀ عمیه (رحمها الله) این مناجات را باربار می‌گفت و به سجده می‌افتاد و مدام از چشم‌هایش اشک جاری می‌شد. آمنه بنت یعلی بیان می‌کند: عجردۀ عمیه شبی را در نزد ما بود، آن شب را در عبادت گذراند، به او گفتیم: اگر مدت کوتاهی استراحت می‌کردی بسیار خوب می‌بود، در پاسخ گفت: آن‌چه شما گفتید همه‌اش درست، اما تذکرۀ موت مرا از خوابیدن و استراحت کرده باز می‌دارد[[97]](#footnote-97).

چگونه می‌توانم بخوابم

روح بن سلمه/ می‌فرماید: یک دفعه از عفیره عابده (رحمها الله) جویا شدم و به او گفتم: به من اطلاع رسیده شب‌ها نمی‌خوابی؟! با شنیدن این سخن فوراً به گریه افتاد و این‌چنین گفت: می‌خواهم بخوابم، اما خود شما بگوئید آخر چگونه می‌توانم بخوابم، حال آن‌که دو فرشته نگهبان در طول شب و روز از انسان جدا نمی‌گردند.

یحیی بن بسطام/ می‌فرماید: روزی به خدمت این بانوی محترم حاضر شدیم، دیدیم که از شدت گریه به‌خاطر ترس از خدا بینائی‌اش را از دست داده بود، در همین مورد از ایشان سؤالی نمودیم که در پاسخ فرمودند: ای بسطام، از بین رفتن بینائی قلب بسیار سخت و ناگوار می‌باشد و از بین رفتن بینائی ظاهری اهمیت چندانی ندارد[[98]](#footnote-98).

معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری

شخصی در خدمت حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) حاضر شده شروع نمود به بد و بیراه گفتن دنیا، حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) فرمود: از برای خدا دوباره به این‌جا تشریف نیاوری، معلوم می‌گردد با دنیا محبت فراوانی داری، به همین خاطر آن را بسیار یاد می‌کنی.

معلوم می‌گردد این‌گونه برخورد با دنیا بیانگر محبت زیاد با دنیا می‌باشد، به همین‌خاطر حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) با این روش و حکمت خواست وی را گوشزد فرموده اصلاح نمایند. زیرا از واکنش‌های روان و فطرت انسانی است که با هر چیز محبت داشته باشد آن را بسیار یاد می‌کند. گرچه در این واقع به ظاهر دنیا مورد نکوهش قرار گرفته، اما بنابر استعدادهای روحی و روانی، حضرت رابعه بصریه (رحمها الله) متوجه شد که در قلب این شخص محبت دنیا جای گرفته چنان‌چه به وی گفت: با دنیا محبت داری به همین خاطر آن را بسیار تذکره می‌کنی.

پادشاه بودن قلب

حضرت ام طلق (رحمها الله) از زمرۀ بانوان عبادت‌گزار بود و نسبت به نماز اشتیاق فراوانی داشت، محمد بن سنان باهلی/ به روایت از شعبه بن دخان/ بیان می‌کند که ام طلق (رحمها الله) در طول شبانه‌روز، چهارصد رکعت نفل می‌خواند و در همین ضمن قرآن مجید را هم تلاوت می‌نمود. یک دفعه ام طلق (رحمها الله) به سفیان عینیه/ گفت: ای سفیان، قرآن را با چه نوای خوبی می‌خوانی، اما از این بترس مبادا همین چیز فردا دامنگیرت بشود. با شنیدن این سخن، حضرت سفیان به گریه افتاد و لحظاتی بعد بیهوش گشت و به زمین افتاد.

عاصم بن جحدری/ بیان می‌کند که ام طلق می‌فرمود: پادشاه انسان قلب وی می‌باشد اگر آن را در کنترل داشته باشد، و در صورت پیروی نمودن از قلب، همین قلب غلامی بیش نخواهد بود.

سخت بودن سکرات موت

عثمان بن سوداء/ می‌فرماید: مادرم بسیار عبادت‌گزار بود، شب و روزش را در ذکر و یاد الهی می‌گذراند، یک دفعه در حضورش بودم، دیدم دست‌هایش را به طرف آسمان بلند کرده این‌چنین می‌گوید: ای مولایم، هنگام وفات شرمنده‌ام مکن، در قبر اسباب وحشت و ناامیدی را برایم فراهم نفرما.

بعد از این‌که مادرم درگشت، شبی وی را درخواب دیدم، پرسیدم: حالتان چطور است؟ در پاسخ گفت: فرزندم، سکرات موت بسیار سخت است، از این پلِ سختی‌ها گذشتم، و الان در آرامش کامل به‌سر می‌برم. پرسیدم: آیا به چیزی نیاز داری؟ مادرم جواب داد: آری، همیشه برایم دعا کن (زیرا دعا کردن) موجب آرامش و اطمینان خواهد بود[[99]](#footnote-99).

هر چیزی که از یاد خدا غافل کند، مهلک است

سعد بن عطاء/ می‌فرماید: در بصره بانویی زندگی می‌کرد که مدام در یاد و بندگی الله مشغول بود و همیشه می‌گفت: هر آن چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، مهلک می‌باشد[[100]](#footnote-100).

نسبت به چیزهای زودگذر غمگین مباش

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین/ می‌فرماید: بانویی به نام عایشه عبادت‌گزار بسیار بزرگی بود، دخترش را مورد خطاب قرار داده این‌چنین می‌گفت: نسبت به آن چیزی که فنا می‌شود (از بین می‌رود) خوشحال، و در صورت از بین رفتنش غمگین مباش.

در اطاعت و بندگی الله، احساس خوشحالی بکن و از این‌که (خدای ناخواسته) از نگاه و توجهات الهی بیفتی بسیار بترس.

دخترش می‌فرماید: مادرم می‌گفت: این واقعیت را بپذیر، هر کسی‌ که در تنهائی احساس ترس و وحشت کند هنوز نسبت به الله انس پیدا نکرده و هر کسی‌که بنده‌ای از بندگان خدا را حقیر بشمارد هنوز معرفت پروردگارش را حاصل ننموده، زیرا کسی‌که خالق را می‌خواهد، حتماً با مخلوقش نیز محبت می‌ورزد[[101]](#footnote-101).

تصور لذتش، احساس زخم را از بین برده

موفقه (رحمها الله) از بانوان موصل نسبت به ارشادات رسول الله ج آن‌چنان باوری داشت که یک دفعه در مسیر راه پایش طوری به زمین خورد که یکی از ناخن‌های پایش افتاد، با پیش آمدن این واقعه لبخندی زد، مردم حیران شدند، از این‌که پایش زخمی گردیده باز هم می‌خندد. موفقه (رحمها الله) در پاسخ گفت: درست است که پایم زخمی گردید، اما آن پاداشی که بر اثر این مصیبت حاصل گردیده، تصور لذتش یاد زخم را از بین برده.

عقلم متحیر می‌گردد

عطاء خراسانی/ روایت می‌کند: یکی از بانوان بیت المقدس عبادت‌گزار بسیار بزرگی بود، وهب بن منبه/ با مشاهده کردن وی می‌فرماید: شما هنگام عبادت دچار تحمل مشکلات و سختی‌های فراوانی می‌شوی، آن بانو در پاسخ گفت: برخی از تصورات و خیالات مرا ناراحت می‌کنند. هنگامی‌که وهب بن منبه خواست از این خیالات مطلع گردد، آن بانو این‌چنین فرمود: هنگامی‌که عظمت و کبریائی خدا را تصور می‌کنم و با توجه به این‌که تصور قیامت هم در پیش می‌باشد، عقلم متحیر می‌گردد، چشمانم را تاریکی و مفاصل و اعضای بدنم را درد فرا می‌گیرد.

وهب بن منبه وی را توصیه نمود هر وقت این حالت برایت پیش آمد، قرآن مجید را تلاوت بفرمائید[[102]](#footnote-102).

پایان

به امید این‌که این مجموعه از واقعات بزرگان و مصلحان دین؛ اعم از مرد و زن باعث گردد که روزنۀ امید و اصلاح در نفوس مرده و پژمردۀ ما و شما خوانندگان محترم گشوده گردد، آن‌چه از شما می‌خواهیم این است که این مجموعه را فقط به عنوان یک کتاب داستان وتاریخ مطالعه نکنید، بلکه آن را هم‌چون بحر بیکرانی بشمارید و از اعماق آن مرواریدهای گران‌قیمت را جستجو نموده دریابید. زیرا در ضمن همین واقعات، سخنان بسیار ارزندۀ اصلاحی وجود دارد، بنابراین اگر موفق به یافتن آنها باشیم، سپس با برنامه‌ریزی‌های مناسب آنها را در زندگی علمی و عملی خویش پیاده نمائیم، یقیناً همان آرامش خاطر و باوری که آنان یافته بودند، ما هم به آن معیار واقعیت معنویت خواهیم رسید. ان شاء الله.

ضمناً از برادران و خواهرانی که موفق به مطالعۀ این مجموعه می‌گردند، استدعا می‌گردد در صورتی‌که با اشتباهات املائی یا دستوری و یا در افهام و تفهیم برخورد نمودید، حتماً مترجم را در جریان بگذارید، تا در آینده جهت اصلاح آن اقدامات لازم گرفته شود و هم این‌که برای مؤلف و مترجم و والدین و اساتید آنان دعای مغفرت و رستگاری را بفرمائید و دعای ما در حق شما و سایرین بر این است که در پناه حضرت حق قرار بگیرید آمین.

1. - صفة الصفوة ج 4 ص 110. [↑](#footnote-ref-1)
2. - صفة الصفوة ج 4 ص 11. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صفة الصفوة ج 4 ص 7. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صفة الصفوة ج 4 ص 77. [↑](#footnote-ref-4)
5. - معجم الأدباء از یاقوت حموی ج 4 ص 167. [↑](#footnote-ref-5)
6. - وفيات الأعيان از ابن خلکان ج 3 ص 171-172. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الکنز المدفون والفلك المشحون از علامه سیوطی ص 234. [↑](#footnote-ref-7)
8. - لازم به تذکر است که این زندانی همان شخصیتی بودند که بعداً به عنوان یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در جهان بنام احمد بن حنبل مشهور گشت. م [↑](#footnote-ref-8)
9. - تاریخ الخلفاء از سیوطی ص 235. [↑](#footnote-ref-9)
10. - صفة الصفوة ابن جوزی، ج 4 ص 112 تا 115. [↑](#footnote-ref-10)
11. - تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص 314. [↑](#footnote-ref-11)
12. - فتح ربانی. [↑](#footnote-ref-12)
13. - روضة البهیة ص 170 [↑](#footnote-ref-13)
14. - صفة الصفوة از علامه ابن جوزی ج 1 ص 122. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص 293. [↑](#footnote-ref-15)
16. - معجم الأدباء ج 7 ص 147. [↑](#footnote-ref-16)
17. - معجم الأدباء ج 7 ص 57. [↑](#footnote-ref-17)
18. - تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی ص 186. [↑](#footnote-ref-18)
19. - صفة الصفوة ج 4 ص 363. [↑](#footnote-ref-19)
20. - طبقات حنابلة، ص 76. [↑](#footnote-ref-20)
21. - تاریخ الخلفاء از علامه سیوطی 332. [↑](#footnote-ref-21)
22. - صفة الصفوة از علامه ابن حوزی ج 4 ص 141-142. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مروج الذهب از مسعودی ج 6 ص 257-258. [↑](#footnote-ref-23)
24. - تاریخ طبری بغدادی ص 6، تاریخ طبری ج 11 ص 741-840. [↑](#footnote-ref-24)
25. - وفيات الأعيان از ابن خلکان ج3 ص 425. [↑](#footnote-ref-25)
26. - فتوح الشام از ازدی، فتح بیت‌المقدس. [↑](#footnote-ref-26)
27. - تاریخ یعقوبی ج 2. [↑](#footnote-ref-27)
28. - مروج الذهب از مسعودی ج 8 ص 20. [↑](#footnote-ref-28)
29. - تنویر الحوالك شرح موطأ امام مالک ج 1 ص 30 [↑](#footnote-ref-29)
30. - مشکواة بروایت از صحیح مسلم0 [↑](#footnote-ref-30)
31. - مشکواة بروایت از بخاری و مسلم [↑](#footnote-ref-31)
32. - طبقات الشافعیة از علامه سبکی ج 5 ص 38. [↑](#footnote-ref-32)
33. - صفة الصفوة از ابن حوزی ج 1 ص 219. [↑](#footnote-ref-33)
34. - طبقات الشافعیة از علامه سبکی ج 5 ص 82. [↑](#footnote-ref-34)
35. - وفيات الأعيان از ابن خلکان ج 6. [↑](#footnote-ref-35)
36. - طبقات الشافعیة از علامه سبکی ج 5 ص 21. [↑](#footnote-ref-36)
37. - وفيات الأعيان، از ابن خلکان ج 6 ص 249. [↑](#footnote-ref-37)
38. - طبقات الشافعیة ج 5 ص 84-85. [↑](#footnote-ref-38)
39. - طبقات الشافعیة از علامه سبکی ج 5 ص 101-102. [↑](#footnote-ref-39)
40. - کتاب الروضتین ج 2 ص 81، ابن الأثیر ج 11 ص 202. [↑](#footnote-ref-40)
41. - کتاب الروضتین ج 2 ص 219. [↑](#footnote-ref-41)
42. - تاریخ طبری ج 1 ص 44. [↑](#footnote-ref-42)
43. - تاریخ بغداد ج 6 ص 56. [↑](#footnote-ref-43)
44. - صفة الصفوة ج 1 ص 287 [↑](#footnote-ref-44)
45. - صفة الصفوة: از ابن جوزی ص 287 [↑](#footnote-ref-45)
46. - يعنی: «هنگامى كه زمين به [آن‏] لرزش خود لرزانده شود». [↑](#footnote-ref-46)
47. - وفيات الأعيان از ابن خلکان ج 5 ص 44-45. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الإصابة ج 2 ص 99-100، تاریخ طبری ج 5 ص 25 و 28. [↑](#footnote-ref-48)
49. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 58. [↑](#footnote-ref-49)
50. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 154. [↑](#footnote-ref-50)
51. - تذکرة الأولیاء ص 21. [↑](#footnote-ref-51)
52. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 162. [↑](#footnote-ref-52)
53. - صفوة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 136. [↑](#footnote-ref-53)
54. - صفوة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 264. [↑](#footnote-ref-54)
55. - رسالة العبودية. [↑](#footnote-ref-55)
56. - جواب کافی از ابن قیم ص 10. [↑](#footnote-ref-56)
57. - بدائع القواعد از علامه ابن قیم ج 3 ص 224. [↑](#footnote-ref-57)
58. - جواب کافی ابن قیم ص 79. [↑](#footnote-ref-58)
59. - جواب کافی از ابن قیم ص 6. [↑](#footnote-ref-59)
60. - جواب کافی از علامه ابن قیم ص 63-64. [↑](#footnote-ref-60)
61. - جواب کافی از علامه ابن قیم ص 63-64. [↑](#footnote-ref-61)
62. - جواب کافی از ابن قیم ص 65. [↑](#footnote-ref-62)
63. - این کتاب تحت عنوان فتح ربانی به فارسی ترجمه گردیده، هرگاه این کتاب با نگاه طلب و دقت کامل مورد مطالعه قرار گیرد، بدون تردید موجب رشد و ارتقای معنویت خواهد گردید، خداوند توفیق پذیرش واقعیت‌ها و حقایق را به‌خاطر عمل عنایت فرماید. یار [↑](#footnote-ref-63)
64. - جواب کافی از ابن قیم ص 65. [↑](#footnote-ref-64)
65. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 3 ص 115-116. [↑](#footnote-ref-65)
66. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 3 ص 121-123. [↑](#footnote-ref-66)
67. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 3 ص 121-123. [↑](#footnote-ref-67)
68. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 4 ص 13-14. [↑](#footnote-ref-68)
69. - صفة الصفوة از علامه ابن جوزی ج 4 ص 14. [↑](#footnote-ref-69)
70. - صفة الصفوة ج 4. [↑](#footnote-ref-70)
71. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 4 ص 24. [↑](#footnote-ref-71)
72. - صفة الصفوة ج 2 ص 116. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صفة الصفوة ج 2 ص 116. [↑](#footnote-ref-73)
74. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 2 ص 170. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صفة الصفوة از ابن جوزی ج 4 ص 170. [↑](#footnote-ref-75)
76. - سیمای بانوان در صدر اسلام به روایت از أسد الغابة. [↑](#footnote-ref-76)
77. - بخاری، کتاب الشهادة. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ابو داوود، کتاب اللباس. [↑](#footnote-ref-78)
79. - ابو داوود کتاب الزکاة. [↑](#footnote-ref-79)
80. - صحیح مسلم، کتاب الأدب. [↑](#footnote-ref-80)
81. - صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب. [↑](#footnote-ref-81)
82. - صفة الصفوة از ابن جوزی. [↑](#footnote-ref-82)
83. - اسوه زنان مسلمان در صدر اسلام، مسند احمد ج 5 ص 255. [↑](#footnote-ref-83)
84. - مسند احمد بن حنبل ج 6 ص 156. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابو داوود کتاب الصلاة. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ابو داوود. [↑](#footnote-ref-86)
87. - نسائی. [↑](#footnote-ref-87)
88. - بخاری. [↑](#footnote-ref-88)
89. - مسند احمد بن حنبل ج 6 ص 99. [↑](#footnote-ref-89)
90. - موطأ امام مالک؛ کتاب اللباس. [↑](#footnote-ref-90)
91. - طبقات الحنابلة ج 1 ص 427. [↑](#footnote-ref-91)
92. - طبقات الحنابلة ج 1 ص 427. [↑](#footnote-ref-92)
93. - آن‌چه از روایات تاریخی و سیرت معلوم می‌گردد، حضرت عمر بن عبدالعزیز: از نسل همین دختر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-93)
94. - مرآة الجنان از یافعی ج 1 ص 282. [↑](#footnote-ref-94)
95. - صفة الصفوة ج 2 ص 299. [↑](#footnote-ref-95)
96. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 3 ص 116/117. [↑](#footnote-ref-96)
97. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 4 ص 20. [↑](#footnote-ref-97)
98. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 4 ص 21. [↑](#footnote-ref-98)
99. - صفة الصفوة ابن جوزی، ج 4 ص 28. [↑](#footnote-ref-99)
100. - صفة الصفوة از جوزی ج 4 ص 102. [↑](#footnote-ref-100)
101. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 4 ص 33. [↑](#footnote-ref-101)
102. - صفة الصفوة ابن جوزی ج 4 ص 224. [↑](#footnote-ref-102)